

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب
اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

اصغر طاهرزاده

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰ -

در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان» / طاهرزاده، اصغر.

اصفهان: لب‌المیزان، ۱۴۰۰.

۳۴۸ ص.؛ ۵/۱۴ * ۵/۲۱ س م

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴- ۲۶۰۹- ۷۱ -۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

انقلاب - جنبه‌های مذهبی - اسلام

Revolution—Religious aspects—Islam

راه و رسم زندگی (اسلام)

Coconduct of life --* Religious aspects -- Islam

ایران --تاریخ --انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ -- تأثیر

Iran—History—Islamic Revolution, ۱۹۷۹-Influence

BP۲۳۱/ ۴۵

۲۹۷/۴۸۳۲

۸۵۶۷۴۳۰

کتابخانه ملی ایران

در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول چاپ: ونوس/معنوی

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰ لیتوگرافی: شکبیا

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه صحافی: مردانی

ویراستار و حروف چین و طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

۱- گروه فرهنگی المیزان تلفن: ۰۳۱-۳۷۸۵۴۸۱۴

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان همراه: ۰۹۱۳۶۰۳۲۳۴۲

فهرست مطالب

مقدمه	۱۵
مقدمه مؤلف	۱۹
بخش اول	۳۱
۱- راه گفتگوی خداوند با بندگانش بسی هموار است	۳۳
۲- معجزه خلوص و عدم سرگردانی در این عالم	۳۴
۳- نظر به فردایی که «امروز» نیست	۳۶
۴- معنای فنای فی الله در این تاریخ	۳۷
۵- معنای زندگی، فراتر از خودِ زندگی است	۳۸
۶- باید گاه به گاه خود را گم کنیم	۴۰
۷- آماده‌ی الهامی تازه	۴۱
۸- اولین قدم برای شناختن بهتر	۴۳
۹- آسمانی صاف به سوی حقیقت	۴۴
۱۰- استقرار در وطن جاودانه	۴۵

- ۱۱- حضور در افق آینه کلمات..... ۴۶
- ۱۲- ضرورت ظهور بقایای طاغوت زدگی..... ۴۷
- ۱۳- اولین قدم به سوی من واقعی..... ۴۸
- ۱۴- وسعت انسان تا اراده‌ای کلی و مقدس..... ۵۱
- ۱۵- بازخوانی نهاد فرو بسته خود..... ۵۲
- ۱۶- احساس شور و شعف زندگی..... ۵۳
- ۱۷- حضوری پیامبرگونه..... ۵۴
- ۱۸- ما را با رهبانیت چه کار؟..... ۵۵
- ۱۹- آفات خوار شمردن زندگی زمینی..... ۵۷
- ۲۰- انسان دریایی که همه جا حاضر است..... ۵۹
- ۲۱- دهانی ماورای گوش‌ها..... ۶۰
- ۲۲- جستجوی خوشبختی در کجا؟..... ۶۱
- ۲۳- تفکر تاریخی در بنیان‌های اصیل..... ۶۲
- ۲۴- مقدس‌ترین غم..... ۶۳
- ۲۵- در هم تنیدگی زندگی ایمانی با زندگی در دنیا..... ۶۵
- ۲۶- راهی به سوی زبان وجود گشتن..... ۶۶
- ۲۷- حضور در ساحت قدس در همین تاریخ..... ۶۷
- ۲۸- در محدوده کدام بایدها و نبایدها؟..... ۶۹
- ۲۹- فلسفه‌ای که با مردم جهان از اسلام سخن می‌گوید..... ۷۰
- ۳۰- شهادت و امیدواری به حقیقت..... ۷۱
- ۳۱- قدرت زبان در وجودبخشی به امور..... ۷۳
- ۳۲- نوعی از آغاز کردن..... ۷۴
- ۳۳- وفای به عهد و زندگی ماورای روزمره‌گی‌ها..... ۷۶

- ۳۴- باید چشم به راه خود باشیم ۷۷
- ۳۵- آیا نباید چشم به راه بود؟ ۷۸
- ۳۶- زندگی، پیمانی است که انسان با خود بسته است ۸۰
- ۳۷- نسبتِ «فهم» و «حضور» در تاریخ ۸۱
- ۳۸- وقتی جهان با ما جهان می‌شود ۸۳
- ۳۹- برکات آگاهی از دشواری‌های تفکر متافیزیکی ۹۰
- ۴۰- نظر به آنچه هنوز نشده‌ایم! ۹۱
- ۴۱- راز پیش‌تازی ذات انقلاب اسلامی ۹۳
- ۴۲- فعلیت‌بخشیدن به نیروی نهفته «وجود» ۹۴
- ۴۳- خطر سؤال از چیستی وجود و فراموشی آن ۹۶
- ۴۴- راهی برای برگشت به مشاهده وجود ۹۷
- ۴۵- تبعات سوء غفلت از حیات اجتماعی ۹۹
- ۴۶- سهم‌شدن در خرد مدرن در عین حفظ هویت ۱۰۱
- ۴۷- باید شکار عشق شد ولی نه عشقِ افلاطونی ۱۰۳
- ۴۸- حکمتِ خسروانی در بستر اسلام ۱۰۴
- ۴۹- باده از ما مست شد، نی ما از او ۱۰۶
- ۵۰- ضرورت حضور رهبری روحانی در تأسیس نظام حقیقی ۱۰۸
- ۵۱- وقتی جایگاه تفکر تغییر کند طوفانی گشوده می‌شود ۱۱۱
- ۵۲- انسان در تنگنای تعریف «حیوان ناطق» ۱۱۲
- ۵۳- وارستگی و درک درست از هستی خود ۱۱۵
- ۵۴- عبور از بیگانگی نسبت به متفکران حقیقت‌شناس ۱۱۶
- ۵۵- زندگی در امروز و فردا در راستای اُنس با ندای الهی ۱۱۸
- ۵۶- زندگی با خود در نسبت با پدیدارها ۱۱۹

- ۵۷- حضور در فضای مجازی و ارتباط با جهان گشوده همدیگر ۱۲۱
- ۵۸- آزادی ذاتی انسان ۱۲۲
- ۵۹- انسان کامل و حضور تفصیلی انسان در عالم ۱۲۴
- ۶۰- وقتی با خود با کلماتی روبه‌رو می‌شویم که انتظار آن‌ها را می‌کشیدیم ۱۲۶
- ۶۱- در انتظار نسیمی که از راه می‌رسد ۱۲۸
- ۶۲- انسان و تجربه الهی ۱۳۰
- ۶۳- زندگی در جهان مشترک انسان‌ها ۱۳۲
- ۶۴- تنها اجتماعی که ذات انسان را آرام می‌کند ۱۳۴
- ۶۵- معنای درک حضور تاریخی ۱۳۶
- ۶۶- معنای «دیگری» و آینده بشر ۱۳۷
- ۶۷- چرا منزلگاه‌ها توقف گاه شدند؟ ۱۳۹
- ۶۸- تا معنای زندگی گم نشود ۱۴۲
- ۶۹- بودن در عین تحول و الهامی بعد از الهام ۱۴۴
- ۷۰- تا انسان‌ها به گله تبدیل نشوند ۱۴۵
- ۷۱- شریعت بستر احساس نسبت انسان با خدا ۱۴۸
- ۷۲- حضور معنوی انسان در زمین و آبادانی آن ۱۴۹
- ۷۳- نحوه شکل‌گیری خرد جمعی ۱۵۱
- ۷۴- حکمت متعالیه و همراهی با بشر جدید ۱۵۳
- ۷۵- نگاهی دوباره به ریشه‌های معرفتی خود و حضور در جهان جدید ۱۵۵
- ۷۶- وسیع‌ترین نحوه بودن در جهان و هم‌آغوشی با خداوند ۱۵۷
- ۷۷- ما و آرمان‌های غیر قابل دسترس ۱۶۰
- ۷۸- نظر به حقیقت در عقلانیت همراه با شورمندی ۱۶۲

۷۹- تمرین در اخلاق الهی.....	۱۶۴
۸۰- تا از نو مأوایی برای سکونت در هستی خود بیایم.....	۱۶۷
۸۱- جهان ما چه جهانی است؟.....	۱۶۹
۸۲- عامل حضور تاریخی ما در این تاریخ.....	۱۷۱
۸۳- نظر به «دیگری» به عنوان مظهری از «وجود».....	۱۷۲
۸۴- لیک از قرآن بسی گمره شدند.....	۱۷۷
۸۵- ایمان تازه و ظهور معنای اصیل‌تری از موجودات.....	۱۸۰
۸۶- ایمان به ایمان و عبور از نقاب‌های ایمانی.....	۱۸۲
۸۷- زبانی فراسوی ردّ یا قبول و عبور از وهابی‌گری.....	۱۸۴
۸۸- ناکامی لبخند مونالیزا.....	۱۸۵
۸۹- انقلاب اسلامی و احیای سنت‌ها و حضور در آینده.....	۱۸۸
۹۰- رابطه‌ای زنده با جهان کمّیت‌ها از طریق جهان کیفیت‌ها.....	۱۹۱
۹۱- طلوع تفکری در یگانگی نظر و عمل.....	۱۹۴
۹۲- هنر و ادبیاتی که در پیش است.....	۱۹۵
۹۳- برخوردی متعهدانه نسبت به امروز خود.....	۱۹۷
۹۴- توسعه‌نیافتگی و نحوه عبور از آن.....	۱۹۸
۹۵- مهم‌ترین قدمی که یک ملت می‌تواند بردارد.....	۲۰۰
۹۶- حضور نزد خود در عین حضور در هستی.....	۲۰۱
۹۷- انقلاب اسلامی و احساس آینده در خود.....	۲۰۳
۹۸- انسان آخرالزمانی و نسبت او با حقیقت.....	۲۰۴
۹۹- ما و نگاه هرمنوتیکی در این دوران.....	۲۰۶
۱۰۰- مرگ و هستی ما.....	۲۰۸
بخش دوم.....	۲۱۳

- مقدمه بنیان‌های صدگانه دوم ۲۱۵
- ۱۰۱- ژرف‌ترین پرسش از خود ۲۲۲
- ۱۰۲- به میان آوردن معرفتی کمال یافته ۲۲۳
- ۱۰۳- به جای اصرار برای سکونت در جهان مدرن ۲۲۴
- ۱۰۴- نظر به بنیان‌ها و گشوده شدن جهان روحانی- تاریخی ۲۲۴
- ۱۰۵- جمع عقل و عشق ۲۲۵
- ۱۰۶- تنها راه عبور از نیهیلیسم ۲۲۶
- ۱۰۷- راز نگرانی شهید احمد کاظمی و حاج قاسم سلیمانی ۲۲۷
- ۱۰۸- وقتی که می‌توانیم بیک انقلاب اسلامی باشیم ۲۲۸
- ۱۰۹- آفات تقلیل دینداری به تجربه دینی ۲۲۹
- ۱۱۰- معجزه گفتگو در بستر انقلاب اسلامی ۲۳۰
- ۱۱۱- دست و پنجه نرم کردن با هستی ۲۳۱
- ۱۱۲- اتصال تاریخ قدسی با حقیقت ۲۳۲
- ۱۱۳- یگانگی بین «گذشته» و «حال» در تاریخ قدسی ۲۳۳
- ۱۱۴- جهانی همتراز جهان سرداران بزرگ دفاع مقدس ۲۳۴
- ۱۱۵- بستری برای احساس حضور بیکرانگی در عالم ۲۳۵
- ۱۱۶- «فتوت» در نسبت با «قناعت»، ما را به چه می‌خواند؟ ۲۳۶
- ۱۱۷- جمع سوپژه و اُبژه در انسان ۲۳۸
- ۱۱۸- انقلاب اسلامی و رازهای نهفته ۲۳۹
- ۱۱۹- انقلاب اسلامی و همگرایی حقیقی آخرالزمانی ۲۴۰
- ۱۲۰- وظیفه تشیع و تبدیل عصر بیگانگی به همگرایی ۲۴۱
- ۱۲۱- شهادت و امر درک ناشدنی در این تاریخ ۲۴۲
- ۱۲۲- درک ژرفای رازآمیز انقلاب اسلامی ۲۴۲

- ۱۲۳- امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و عبادات پس فردایی ۲۴۳
- ۱۲۴- فراسوی دو گانه فرد بودن یا جمع بودن ۲۴۴
- ۱۲۵- درک تمایزها و تفاوت‌ها و فهم «دیگری» ۲۴۵
- ۱۲۶- نسبت انقلاب اسلامی و سرچشمه وجود ما ۲۴۶
- ۱۲۷- «جهان بین دو جهان» به جای هیچ چیز ۲۴۷
- ۱۲۸- این همان «در خانه بودن» است ۲۴۸
- ۱۲۹- تا از تجربه مجاورت با هستی ناکام نباشیم ۲۴۹
- ۱۳۰- در انتظار آشکار شدن تاریخی خاص ۲۵۰
- ۱۳۱- برکات انسان‌هایی که با هستی خود در عالم حاضرند ۲۵۱
- ۱۳۲- امیدوار حضور در جریان اصلی زندگی ۲۵۲
- ۱۳۳- تا هنر سکونت گزیدن به انسان برگردد ۲۵۳
- ۱۳۴- انقلاب اسلامی و دری که در تاریخ در حال گشودن است ۲۵۴
- ۱۳۵- افکار عمومی یا وجدان عمومی؟ ۲۵۵
- ۱۳۶- عرفان امروز ما و حق الیقین تاریخی ۲۵۷
- ۱۳۷- فلسفه اسلامی در کنار کانت و هگل و هایدگر ۲۵۹
- ۱۳۸- استقرار در حضوری دائمی ۲۶۰
- ۱۳۹- تا با حقیقت زندگی کرده باشیم ۲۶۱
- ۱۴۰- تا عشق و امید در میان باشد ۲۶۲
- ۱۴۱- انسانی که با انقلاب اسلامی در حال تولد است ۲۶۲
- ۱۴۲- مسلمانی را باید در رابطه با هم فهمید ۲۶۴
- ۱۴۳- حضور در آینده‌ای که با جان ما پیوند دارد ۲۶۶
- ۱۴۴- ماندن در میان دو تاریخ یا حضور در «جهانی میان دو جهان»؟ ۲۶۷
- ۱۴۵- روحیه‌ای که زندگی را به ما برمی گرداند ۲۶۹

- ۱۴۶- نسبت انسان با ماهیت تکنیک ۲۷۰
- ۱۴۷- خودآگاهی تاریخی و اهمیت آزادی از تکنیک ۲۷۲
- ۱۴۸- فرهنگ مدارا و افق‌های پیش رو ۲۷۴
- ۱۴۹- بگویند تا بشوید ۲۷۷
- ۱۵۰- انقلاب اسلامی و فرصت خاصی که با مرگ پیش می‌آید ۲۷۸
- ۱۵۱- زبان گذشتگان، آینه تاریخ آینده ما ۲۷۹
- ۱۵۲- یقینی‌ترین نحوه بودن ۲۸۰
- ۱۵۳- انقلاب اسلامی و خطابی که برای ما دارد ۲۸۲
- ۱۵۴- چیزی که تمام عمر باید به دنبال آن بود ۲۸۳
- ۱۵۵- بهترین رویکرد با قرآن و روایات ۲۸۴
- ۱۵۶- وقتی پدیده‌ها معنای ظهور خود را گوشزد می‌کنند ۲۸۵
- ۱۵۷- به جای «اومانیته» ای که انسان را برای انسان دنبال می‌کند ۲۸۶
- ۱۵۸- به جای آن که به کلمات همدیگر بچسبیم ۲۸۶
- ۱۵۹- گویی دریا به بیان آمده ۲۸۸
- ۱۶۰- تأمل در تاریخ مکتوم ما ۲۸۹
- ۱۶۱- همانی می‌شویم که هستیم ۲۹۰
- ۱۶۲- انقلاب اسلامی و آشکاری حقیقت مستتر در آغاز اسلام ۲۹۱
- ۱۶۳- معنای آزادی و ذات انسانی ۲۹۲
- ۱۶۴- شهادت چونان یک کل برای زندگی ۲۹۲
- ۱۶۵- انقلاب اسلامی و عبور از جنون فناوری مهار نشده ۲۹۳
- ۱۶۶- موجودات خود را از انسان‌ها کنار کشیده‌اند ۲۹۴
- ۱۶۷- راهی به سوی ملکوت اشیاء ۲۹۵
- ۱۶۸- راز نیاز به رهبری روحانی ۲۹۶

۱۶۹- حکمت متعالیه و توحید تاریخ ساز	۲۹۸
۱۷۰- برافروختگان چراغ هدایت در این تاریخ	۲۹۹
۱۷۱- حکمت‌ها و بنیادهای تمدن نوین اسلامی	۳۰۱
۱۷۲- شهدا و زمان‌شناسی فوق‌العاده	۳۰۲
۱۷۳- رخداد فهم و گفتگو با تاریخ	۳۰۳
۱۷۴- عواملی که مانع حضور خدا در عالم می‌شود	۳۰۴
۱۷۵- انقلاب اسلامی و عبور از امور غرضی آن	۳۰۶
۱۷۶- چقدر بشر برای خود خطرناک می‌شود	۳۰۷
۱۷۷- امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و گذار از عالم غربی	۳۰۸
۱۷۸- درک جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در مواجهه با نیست‌انگاری ۳۰۹	
۱۷۹- به ستوه آمدن بشر امروز از بی حقیقتی	۳۱۰
۱۸۰- راهی برای تبدیل تمثیلات بشر مدرن به تمثیلات قدسی	۳۱۲
۱۸۱- نمی‌توانیم طبیعت را نابود کنیم بدون نابودی خودمان	۳۱۳
۱۸۲- نیاز انسان به هنر و خطر هماهنگی تجمل و ثروت	۳۱۵
۱۸۳- دغدغه‌هایی در راستای تحقق «جهان بین دو جهان»	۳۱۸
۱۸۴- نظر به اشیاء در متن وجه الهی آن‌ها	۳۲۰
۱۸۵- راز وجود بدینی‌ها و اضطراب‌ها و شکاکیت‌ها	۳۲۱
۱۸۶- گسترده‌گی ساحت غیب انسان	۳۲۳
۱۸۷- یگانگی معرفت جهان و خدا و انسان	۳۲۵
۱۸۸- راهی به سوی حکمت	۳۲۶
۱۸۹- دانشی یگانه با جان انسان	۳۲۸
۱۹۰- عبور از دوگانه شرقی و غربی کردن جهان انسانی	۳۲۹
۱۹۱- توجه به نیروی نهفته اسلام در این تاریخ	۳۳۰

- ۱۹۲- به تاریخ دیگری باید فکر کرد ۳۳۱
- ۱۹۳- انتظاری ماورای دیدارِ امام غایب علیه السلام ۳۳۲
- ۱۹۴- در این زمانه بر چه عهدی هستیم؟ ۳۳۳
- ۱۹۵- حضور در نظمِ لطیف‌تر از نظم عقل مهندسان ۳۳۴
- ۱۹۶- انقلابی که باید در مقابل غرب رُخ دهد ۳۳۶
- ۱۹۷- انقلاب اسلامی و عبور از نیست‌انگاری ۳۳۸
- ۱۹۸- نظر به انقلاب اسلامی در تاریخ مدرن ۳۳۹
- ۱۹۹- محدود کردن آزادی‌های انسان راه درستی نیست ۳۴۰
- ۲۰۰- انقلاب اسلامی و شروع عهدی تازه ۳۴۱
- آخرین سخن و حضور در جهان همدیگر ۳۴۴

مقدمه

باسمه تعالی

مؤلف محترم در این کتاب سعی دارند ماورای نگاه‌های سیاسی و اقتصادی جزئی‌نگر، با نظر به معنای انسان در هستی در بستر انقلاب اسلامی، راهی را مقابل ما قرار دهند که از گردونه و گردنه تاریخی که بشر امروز در آن قرار دارد و با چنین مشکلاتی روبه‌رو است، در آید و این با نحوه‌ای از استقرار وجودی که در ذات بشر هست و با تمرین حضور در این نحوه بودن همراه می‌باشد. *إن شاء الله* با انس طولانی با تک‌تک بنیان‌های مطرح شده در کتاب آن نحوه استقرار وجودی پیش خواهد آمد.

۱- مسلم ما در شرایطی هستیم که انقلاب اسلامی و حضور تاریخی حضرت امام خمینی *«رضوان الله تعالی علیه»*، دچار سوء فهم و سوء تعبیر شده است، مثل آن که بعضاً پیش آمده که معنای آزادی و یا دینداری دچار سوء فهم و سوء تعبیر گشته، لذا وظیفه ما در این شرایط تاریخی آن است که به بازخوانی آن انقلاب بزرگ دست بزنیم و گر نه با غفلت از حقیقت انقلاب

اسلامی در زندگی، گرفتار افراط یا تفریط خواهیم شد، افراط در تجدد و تفریط در تحجّر.

۲- چنانچه ملاحظه فرمائید در هر شماره از بنیان‌های کتاب حاضر با یک متن در سطور کوتاه روبه‌رو هستید و ذیل آن متنی است که سعی دارد افقی را مقابل شما قرار دهد تا جایگاه متن بالایی از نظرگاه «وجود» روشن شود و در نسبت متقابل آن دو متن امکان تفکر به میان آید و از این جهت نیاز است دائماً از انعکاس متقابل آن دو متن، نسبت به موضوعی که مدّ نظر است، غفلت نشود.

۳- همان‌طور که مؤلف محترم معتقدند، این کتاب، کتابی است برای همه و برای هیچ‌کس. زیرا انسان‌ها در ابتدای امر متوجه نیستند که در شروع هر تاریخی، خودشان برای خودشان مسئله هستند و چون متوجه چنین امری نیستند در جستجوی خود در آن تاریخ نمی‌باشند تا محتاج رجوع به چنین مطالبی باشند و از این جهت این کتاب از آن هیچ‌کس نیست، ولی از جهتی دیگر هرکس تا معنای تاریخی خود را که نسبت اوست با تاریخی که در آن قرار دارد؛ نیابد، به هر کاری دست می‌زند و نمی‌داند چرا باید چنین کند، هرچند آن کار، کار مقدسی باشد و آن کار در تاریخ‌های گذشته معنا داشته باشد و از این جهت این کتاب، کتابی است برای همه.

۴- به همان اندازه که انسان‌ها در درک معنای تاریخی خود، نسبت به خود، به ظاهر با ابهام روبه‌رو هستند، خوانندگان محترم در ابتدا گمان می‌کنند مطالب این کتاب برایشان مبهم است، غافل از این که این نوع

دریافت از حضور تاریخی، غیر از دریافتی است که از موجودات داریم و آن‌ها را ابژه خود می‌کنیم. در این کتاب باید به تمرینِ درک وجود و هستی خود، ماورای ابژه کردنِ خود، نظر کرد. شاید این مهم‌ترین نکته در فهم جایگاه این کتاب، بعد از دو کتاب «انقلاب اسلامی، جهانی بین دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دینداری ما» باشد که مؤلف محترم در رابطه با «جهان بین دو جهان» تألیف کردند و بر آن تأکید دارند. آری! تمرینی برای درک وجود و هستی خود.

۵- در درک هستی خود با امری روبه‌رو هستیم که در عین «ظهور»، در «خفا» است. به همان معنایی که در ادعیه خطاب به حضرت حق داریم: «یا ظاهراً فی بُطُونه و یا باطناً فی ظُهوره» و چنین احساسی از خود، امر عجیبی است. و در همین رابطه مؤلف محترم در شماره ۷۹ این کتاب بحث «تمرین در اخلاق الهی» را به میان آورده‌اند. امید است با دنبال کردن مباحث کتاب با چنین رویکردی بتوانیم با بودنی از خود رابطه برقرار کنیم که در عین ظهور، باطن است و در عین باطن، ظاهر است و این امر مهمی است در درک خود، آن درک حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی طلوع کرده، زیرا درست است که «وجود» امری است حاضر ولی نباید از پنهانی آن غفلت کرد و آن را به امر «موجود» تبدیل نمود. و این نکته از نکاتی است که در سراسر کتاب باید مدّ نظر خواننده کتاب باشد و مؤلف محترم کراً آن را مدّ نظر خوانندگان گرامی می‌آورند.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمه مؤلف

باسمه تعالی

پس از طرح کتاب «انقلاب اسلامی، جهانی بین دو جهان» و کتاب «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دینداری ما» با سومین کتاب در رابطه با بحث «جهان بین دو جهان» روبه‌رو هستید که بنا دارد بنیان‌های حکمتِ حضورِ انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان را با شما در میان بگذارد و همچنان که جهان بین دو جهان، نه جهان گذشته است و نه جهان مدرن و نحوه دیگری از بودن جهان است، زبان تذکر به بنیان‌های آن نیز زبان دیگری است و به امری اشاره دارد که برای اشاره به آن زبان دیگری به میان آمده و بدین لحاظ می‌طلبید که خوانندگان محترم با رویکرد خاصی به سراغ مطالب بروند و آماده گوش‌سپردن به مطالبی باشند که بنا دارد جهان خاصی را مقابل‌شان بگشاید. شاید بتوان گفت با همان رویکرد که به سراغ غزلیات جناب حافظ می‌روید، اگر به سراغ هر کدام از بنیان‌ها

بروید با شما از حضوری که باید در آن حاضر شوید سخن بگوید. با توجه به این امر لازم است چند نکته مدّ نظر خوانندگان محترم قرار گیرد.

۱- مباحثی که در «بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» مطرح می‌شود می‌تواند - به تعبیر هایدگر - کوره راهی باشد که خوب است ما در این تاریخ در آن حاضر شویم. راهی که مربوط به امروز و آینده ما است، تا به جهانی فکر کنیم که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده و از این جهت نباید آن را در گذشته جستجو کرد و گمان کنیم این راهی است که ملی مذهبی‌ها در صدد تحقق آن بودند که در عین حضور در جهان مدرن، اسلامی زندگی کنیم؛ هرگز چنین نیست. این راهی است که با هویت شخصی حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به عنوان عارفی اسلام‌شناس در این تاریخ به ظهور آمده و مخاطب آن افرادی هستند که متوجه وسعت انسانی خود در این تاریخ با هویت دینی شده‌اند و برای بهترین نحوه دینداری در این تاریخ تلاش می‌کنند.

۲- اگر عزیزان گمان دارند در مباحث «جهان بین دو جهان» چه می‌خواستیم بگوییم و تصور فرموده‌اند آنچه گفته شده است را فهمیده‌اند، مسلّم دیگر نیاز نیست این کتاب را بخوانند، زیرا مباحث این کتاب جدای از مباحث مطرح شده در آن دو کتاب نیست، ولی چنانچه کلیه مباحث مربوط به «جهان بین دو جهان» را تمرین احساس حضور در نزد خود و نزد تاریخ انقلاب اسلامی می‌دانید، همچنان باید مباحث را ادامه داد تا معلّق بودن خود را در فضای عزّ قدس الهی احساس نمود و همواره در نسبت درک وجودی خود با «وجود» که در این نسبت در واقع حق است

که به سوی شما آمده، باید در این نسبت همچنان استقرار یافت، زیرا در حقیقت شما در این مباحث متذکر امری هستید که بین احساس حضور حضرت حق، از آن جهت که در نزد حضور بیکرانه او خود را دنبال می‌کنید و بین خود، از آن جهت که تنها پایگاه یقین است، قرار دارید.

در مواردی ملاحظه خواهید کرد که هر بنیان، شما را به بنیانی دیگر رهنمون می‌شود ولی در عین حال می‌توان گفت هر کدام از بنیان‌ها متذکر شأنی از شئون تاریخی انقلاب اسلامی است.

۳- اگر انسان در تاریخ خود صاحب دریافت شد، دغدغه گزارش دادن با زبانی که آن زبان بتواند آن دریافت را ارائه دهد او را فرا می‌گیرد و همچنان در انتظار به سر می‌برد تا زبانی گشوده شود و به کمک آن بتواند وضعیت خود را بیان کند و آن وضعیت برای ما ظاهر شود. لذا خود را در اختیار زبان می‌گذاریم تا ما را فرا گیرد و از طریق ما سخن گوید. طرح بنیان‌های حکمت «جهان بین دو جهان» از این گونه گفتن است و اگر به صورت مقاله‌ای منسجم با شما سخن نمی‌گوید به جهت ذات تاریخی است که بنا است در زبان به ظهور آید، تاریخی که زبان متافیزیکی توان ارائه ظرائف آن را ندارد. هر کدام از بنیان‌ها سرچشمه‌ای است که حکمت‌هایی را به ما می‌رساند. مهم آن است که بتوانیم از این طریق به سرچشمه‌ای برویم که انقلاب اسلامی از آن جاری شده و فاصله‌ای را که این روزها بین ما و آن سرچشمه پیش آمده است کم کنیم. آن سرچشمه، آینده است و از طریق آن سرچشمه، آینده بدون انفصال از گذشته، به سراغ ما می‌آید، برای حضور در تاریخی قدسی. امید است بنیان‌های

حکمت جهان بین دو جهان مانعی باشد از این که انقلاب اسلامی حالت عرفی به خود بگیرد.

انقلاب اسلامی به عنوان طلوع تمدنی که می‌رود تا جهانی شود ما را برمی‌انگیزاند تا بتوانیم نسبت خود و جهان معاصر را در قالب حکمتی که تحت عنوان بنیادهای حکمت حضور در «جهان بین دو جهان» است، صورتبندی کنیم تا نسبتی با انسان و علوم انسانی پیدا کنیم و در باب آینده بشر در این افق فکر کنیم.

۴- سخن در این کتاب آن است که متوجه باشیم آینده انقلاب اسلامی همانند چیزی است که در شُرف آمدن است، حالی است که چشم به راه است، تا چشم به راهش باشیم، تا به ظهور آید. حالی است که نه تنها در آن حال افقی از آینده گشوده می‌شود، همچنان به افقی دیگر و دیگرها اشاره دارد، حتی به گذشته در افق آینده معنای دیگری می‌بخشد، تا گذشته خود را به صورتی زنده و فعال درک کنیم و از این جهت می‌گوییم انقلاب اسلامی قادر است پل‌هایی بسازد تا انسان‌ها فراسوی گذشته و آینده، به آغازِ آغازها نظر کنند و اکنونِ انسان قوام یابد تا زندگی‌ها بی‌ثمر نباشد.

۵- در این کتاب لازم آمد تا متذکر این امر باشیم که انقلاب اسلامی در ذات خود متوجه عظمت انسان و تفکر می‌باشد تا مردم غرق تقلید و عادت نشوند. در چنین فضایی امکان زندگی در این تاریخ فراهم می‌شود، زیرا در دل این انقلاب می‌توانیم سیره و سنت انسان‌های کامل را در جهان

خود حاضر کنیم و جهان خود را به آن ذوات مقدس عرضه نماییم تا با اصولی همراه شویم که با جان‌ها پیوند دارند.

۶- با توجه به مطالب فوق باید تأکید شود انقلاب اسلامی در مسیر خود به سوی آینده تاریخی‌اش، نیاز دارد تا جایگاه خود را در فضای اندیشه‌ورزی روشن کند ولی نه برای اندیشه‌ورزانی که متوقف در منطق ارسطویی هستند، بلکه مخاطب خود را اندیشمندانی می‌داند که نسبت خود را با «وجود» محفوظ داشته‌اند و در بستر تفکر به «وجود»، به رخداد انقلاب اسلامی نظر می‌کنند و به جای ابژه کردن آن رخداد بزرگ، آن را چشم‌اندازی می‌یابند که متذکر راهی است برای درک حضور در اکنون جاودانه مخاطبانش. با توجه به این امر، مطالب این کتاب تدوین شده است تا انقلاب اسلامی به عنوان یک کل، اجزای متکثری را که ما در این تاریخ با آن روبه‌رو هستیم و سر و کار داریم سامان دهد و در پیوند اجتماعی مردم ما با همدیگر قاعده‌ای فاخر شکل بگیرد، زیرا پیوند اجتماعی وقتی ریشه در وجود آدمیان داشته باشد با جانان مرتبط می‌شود و از درون آن‌ها برمی‌آید و در قول و فعل افراد جامعه سریان می‌یابد و اگر این رشته اتصال بین افراد جامعه قطع شود، روابط عادی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گرفتار اختلال می‌شوند و عملاً بدینی و بی‌اعتمادی نسبت به همدیگر و بیگانگی با خویش پیش می‌آید و کینه‌توزی و غلبه دروغ بر زبان به جای ذکر و فکر می‌نشیند. امید است تذکرات مطرح‌شده در این کتاب در راستای چنین هدفی مفید افتد.

۷- سعی بنده آن بوده که با ملاصدرا، هایدگر را بفهمیم و با هایدگر ملاصدرا را. زیرا فلسفه این دو متفکر، تفکری است که بشر جدید جهت معنابخشی به خود به آن دو نگاه فلسفی نیاز دارد. هرچند به هیچ وجه چنین ادعایی در میان نیست که فلسفه این دو متفکر قابل تطبیق بر همدیگر می‌باشند، ولی هر کدام می‌توانند چشم‌اندازی برای فهم همدیگر باشند و از آن مهم‌تر، چشم‌اندازهایی هستند جهت فهم بشر جدید و نسبتی که بشر جدید می‌تواند با «وجود» برقرار کند، اعم از وجودی که هایدگر مدّ نظر دارد و یا وجودی که ملاصدرا مدّ نظرها آورده است.

۸- بحثی که تحت عنوان «بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان» مطرح است؛ بنا دارد در تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده، حکمتی را مطرح کند که در عین بهره‌مندی از حکمت متعالیه و فلسفه هایدگر، مطابق این تاریخ باشد و راه حلی باشد برای تفکر نسبت به مسائل امروزمان که از یک طرف، فهم متفکران و فیلسوفان معاصر غرب است و از طرف دیگر فهم حکمت متعالیه جناب صدرالمتألهین، برای خود آگاهی نسبت به نیست‌انگاری دوران و راه‌های عبور از آن، و البته با شخصیت‌هایی مثل هایدگر و ملاصدرا و ابن عربی فکر کردن، غیر از تکرار سخنان آن بزرگان و شرح آن سخنان است.

۹- در موضوع ارتباط وجودی و گشودگی انسان با هستی، تفکری در میان است که نه نظری صرف است و نه عملی صرف. و این یکی از اساسی‌ترین نکات در رابطه با حکمت حضور در «جهان بین دو جهان» می‌باشد. انسان با استقرار در چنین بودنی، به آنچه باید بگوید و یا عمل

کند، مبادرت می‌ورزد و عملی که مبتنی بر «وجود» است، عین استقرار در تفکر است و از این جهت آن عمل خارج از نظر نیست و گمان می‌شود آن‌جایی که حضرت صادق (علیه السلام) در توصیف شخصیت جناب اباذر می‌فرمایند: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرِّ النَّفْكَرِ وَالْأَعْتَبَارِ» بیشترین عبادت ابوذر «رحمت‌الله‌علیه» اندیشیدن و عبرت گرفتن بود؛ حضرت در آن روایت اشاره به نحوه‌ای از تفکر دارند که عین عبادت است و به این امر تذکر می‌دهند که «نظر» و «عمل» در آن امر جمع است. آیا این همان تفکر در «وجود» نیست که همراه است با نوعی سکونت گزیدن در قرب الهی؟

۱۰- بنیان‌های حکمت «جهان بین دو جهان» در بستر تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمد، به تاریخی نظر دارد که از یک طرف انسان در آن تاریخ، سوژه خود شده است، و از طرف دیگر این انسان می‌تواند از درون خود در همه عالم حاضر باشد و همه عالم با اسمای حسنای الهی‌اش در او حاضر گردند و از این جهت می‌توان گفت کلیه مطالب این نوشتار، تمرینی است برای درک چنین حضوری که انسان از یک طرف، خود و تنها خود را می‌یابد و از طرف دیگر در همه عالم حاضر است، بدون آن‌که عالم را ابژه خود کند. در این راستا در عین همراهی با بشر جدید، از هویت آخرالزمانی و قدسی این بشر غفلت نمی‌شود، زیرا ذات بشر از نظر وجودی عین تعلق به حضرت حق است و بشر جدید آماده فهم وجود خود در چنین وسعتی است.

۱۱- ما با جناب صدرالمتألهین با طرح «اصالت وجود» از یک طرف، و با دکارت با طرح «من شک می‌کنم، پس هستم» از طرف دیگر وارد

تاریخی شدیم که «هستی» مدّ نظرها آمد و این در شرایطی است که می‌دانیم «تفکر»، فعلی است که هستی را به ظهور می‌آورد و رابطه انسان با هستی در تفکر معلوم می‌شود. مگر نه آن که تفکر، ما را به سوی ما می‌خواند تا انسانی متفکر باشیم؟ و مگر نه آن که تفکر، تفکر به هستی است؟ پس ما در عمل، از طریق «هستی» به سوی تفکر خوانده می‌شویم و تمام بحث این کتاب که نظر به «بنیان‌های حکمت جهان بین دو جهان» دارد، نظر به هستی یا «وجود» دارد با چهره‌های مختلفش تا تفکر یا حکمت به ظهور آید. بدین معنا که ملاحظه خواهید کرد «هستی» است که دیدار می‌کند و ما را به سوی خود جلب می‌نماید، تا تفکر را به ما عطا کند، آن هم از آن جایی که تفکر، درک و دریافتی است که انسان از هستی پیدا می‌کند، به آن صورت که کوشش متفکر از یک طرف و کشش «هستی» از طرف دیگر موجب تفکر می‌گردد یعنی تفکر یک مواجهه با «هستی» است و این بنیادی‌ترین نکته است جهت حضور در «جهان بین دو جهان»، وقتی متوجه باشیم در این مواجهه، «هستی» آشکار می‌شود و درک و دریافت ما را تشکیل می‌دهد، ولی در عین حال در پسِ آن درک و دریافت ما پنهان می‌گردد و از این جهت همیشه رازآمیز است و ما را در راهی قرار می‌دهد به سوی آینده که باید آن راه پیموده شود، راهی به سوی «هستی» و ظهور آن در زبانِ متفکر، و چون متفکر همواره در راه است، همواره در هر گفتنی ناگفته‌هایی دارد و از طریق همان گفته‌ها می‌توان آن ناگفته‌ها را یافت تا معلوم شود متفکر چه دریافتی از

وجود دارد و محدودیت‌هایش کجا است. در کتاب سعی شده در بنیان‌های متعدد به این امر پرداخته شود.

۱۲- با توجه به نسبتی که انسان با هستی پیدا می‌کند و در این رابطه «تفکر» ظهور می‌کند و در تفکر، هستی است که به زبان می‌آید؛ به جمله حضرت علی علیه السلام نظر کنید که فرمودند: «الْمَرْءُ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» انسان در زیر زبانش پنهان است. پس اگر زبان انسان، ظهور هستی شد، او انسان متفکری است و اگر زبانش صورت کلمات بی‌جهت و پراکنده باشد، او از تفکر بهره‌ای نبرده است. به گفته ابوالحسن خرقانی:

هر که را زبان پراکنده بود، دلیل بُود که دل او پراکنده بُود.
بزرگان گفته‌اند؛ دل، دیگ است و زبان، کفگیر. هر چه در دل باشد به کفگیر همان برآید. دل، دریا است و زبان، ساحل. چون دریا موج کند به ساحل همان اندازد که در دریا بود.

حال مائیم و آنچه باید بر زبان آوریم تا در این تاریخ به درستی حاضر شویم و آن حضور در بستر وجودی است که با انقلاب اسلامی به میان آمده و ما در سراسر این کتاب بر آن نظر داریم تا معلوم شود از نظر وجودی در کجا ایستاده‌ایم و کجا مأوا گزیده‌ایم، به معنای مأواگزیدن نسبت به حقیقت و تعلقی که به آن داریم تا از حکمتی که باید در این زمانه بهره‌مند شویم، محروم نمانیم. به خصوص که باید متوجه شویم وقتی تفکر منحصر شود به صورت‌های تفکر منطقی، چیزهایی هست که به آن تفکر نمی‌آید و به آن‌ها تفکر نمی‌شود، ولی هست. با توجه به این نکته مهم در سراسر کتاب با بنیان‌هایی روبه‌رو هستید که به ظاهر پراکنده است

و شکل منطقی ندارد ولی اگر متوجه باشیم از چیزی سخن می‌گوییم که با زبانی خاص باید از آن سخن گفت رویکردتان تغییر می‌کند و امید است با ناگفتنی‌هایی آشنا شوید که هست، ولی برای اشاره به آن، زبان مخصوص خود را طلب می‌کند. با توجه به این امر قبل از طرح یادداشت‌هایی که در رابطه با بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در جهانی بین دو جهان، شده و تذکراتی که ذیل هر یادداشت مطرح می‌شود؛ لازم است به سه نکته اشاره شود:

الف- با توجه به این که در شرایط خاصی از تفکر، در بستر انقلاب اسلامی و در مواجهه با خرد مدرن قرار داریم، باید نسبت به دو موضوع فکر کرد؛ یکی به مردمی که برای ماندن در انقلاب اسلامی باید خود را از نظر تفکر حاضر کنند و دیگری در مواجهه انقلاب اسلامی با جهان مدرن باید برای ماندن انقلاب اسلامی سخن داشته باشیم. با توجه به این دو موضوع و با چنین رویکردی توصیه می‌شود مطالب این کتاب دنبال شود.

ب- وقتی تفکر، نوعی چشم‌انداز است به سوی حقیقتی که در افق‌های دور سوسو می‌زند؛ در این مجموعه نوشتار، سعی شده در شماره‌های مختلف که ذیلاً ملاحظه می‌فرمایید، چشم‌اندازهایی مدّ نظر عزیزان قرار گیرد تا از این طریق نوعی تفکر در سنت تاریخی انقلاب اسلامی طلوع کند. تفکری که اگر از یک جهت «تفکر» است، از جهتی دیگر «تذکر» می‌باشد و با احساس «بودن» انسان سر و کار دارد. بودنی به ظهورهای مختلف. امید است هر کدام از بنیان‌های دویست‌گانه، تذکر و تمرینی باشد برای احساس ابعاد مختلف بودن و وجود خود.

ج: وقتی در جامعه‌ای بنیان‌های حکمت و دیانت مورد غفلت قرار گرفت و یا سست شد، آن جامعه زمینه تأثیرپذیری از انواع بحران‌ها را نسبت به آینده در خود دارد. حال سؤال این است که آن بنیان‌ها در این تاریخ کدامند تا اولاً: ما را در تاریخی که در آن هستیم حاضر کند و ثانیاً: آن بنیان‌ها هویت قدسی و متعالی ما را در ما به شور و حضور آورد، تا از هویت آخرالزمانی خود محروم نباشیم. هویتی که انسان احساس کند در گستره جهان و تاریخ در اکنون خود در عین بیکرانگی حاضر است. این آن چیزی است که باید در این تاریخ در مجموعه بنیان‌های حکمت حضور در «جهان بین دو جهان» دنبال فرمایید و از این جهت باید گفت این بنیان‌ها، به جهت توجه به جهانی که در آن حاضریم و تاریخی که در آن قرار داریم، بنیان‌هایی است انضمامی و نه انتزاعی.

طاهرزاده

بخش اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱- راه گفتگوی خداوند با بندگانش بسی هموار است

نسلی که می‌خواهد از جهان مدرن آزاد شود، در مقابل خود تنها اجمالی از آینده‌ای را می‌بیند که آن آینده، جهان مدرن نیست، اگر از یک جهت، برای حضور در آن آینده در ظلمات گام برمی‌دارد ولی از جهت دیگر در چنین شرایطی به دلیل رویکرد توحیدی‌اش باید به صبح بیندیشد. با برافروختن روح امید در جان آن‌هایی که در راه قدم می‌زنند، با درک رنجی مقدس و مأواگزیدن در همان راه و به دوش کشیدن طوفانی که باید همچنان شعله‌ور بماند، هیچ‌کس را چنین اختیاری نداده‌اند که این شعله‌خدايي را که تا عمق سینه‌ها جای گرفته است، خاموش کند. شعله بیداری عبور از ظلمات قرن، راه ترسناکی نیست، راه هموار گفتگوی خداوند است با بندگانش.

با توجه به نکته فوق می‌توان گفت: تفکر حقیقی، تذکر است نسبت به امری که بر ما تقدیر شده، از این جهت می‌توان گفت علوم تجربی و فلسفه، به خودی خود تفکر نیستند، زیرا متذکر ندایی نیستند که در باطن

ما سروده شده است. تفکر حقیقی، راهی است به سوی حقیقت و از جایی آغاز می‌شود که امری از حقایق عالم ما را به خود فرا می‌خواند و این یعنی تذکری که انسان متذکر بنیان می‌شود و در عین حال اندیشیدنی‌ترین امری است که جان هر انسانی در طلب آن است، تا متذکر حضور خود در هر چیزی باشد، در عین حال امری است بسی دوردست ولی بنیاد همه اموری است که به ما نزدیک می‌باشند و راز جذبه‌هایی است که در امور پیش آمده و توسط انقلاب اسلامی آن‌ها را احساس می‌کنیم، زیرا همه آن امور راهنما به سوی ذاتی هستند که در عین نظر به آینده، ما را به سوی خود می‌خواند، به حکم «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». حال چه آن ذات را در نگاه فلسفی، «وجود» در نظر بگیرید، از آن جهت که حقیقت همه امور است، و چه آن ذات را «خدا» در نظر بگیرید که خالق همه امور است، مشروط بر آن که خدا به صورت ابژه در نظر تان نباشد، بلکه خالق باشد که از مخلوق جدا نیست و در همه امور حاضر و ساری است و در این فضا گفتگو با خداوند معنای اصیل خود را ظاهر می‌کند.

۲- معجزه خلوص و عدم سرگردانی در این عالم

راه حضور در تاریخی که به رهبری آن عارف واصل گشوده شد، تنها در پرتو ایمان به خدا و اطمینان به تحقق وعده‌های او در این راه و با اعجاز خلوص ممکن است و البته دلیری خاصی را به همراه می‌آورد، هر چند با گمنامی همراه باشد، ولی پارسایی اجازه نمی‌دهد تا سختی‌ها و ناکامی‌ها، امری پوچ پنداشته شوند

و انسان در جهان بی‌خدا سرگردان گردد و چون کودکی
 کودن، راه را از چاه تشخیص ندهد. معجزه خلوص وقتی با
 شجاعت همراه باشد از انسان چشمه‌ای می‌سازد سراسر معنوی
 که از قله کوه مقاومت او سرازیر شده تا از اسرار پنهان عالم با ما
 سخن بگوید. این یعنی حضرت علی علیه السلام در همه جا و این یعنی
 سرداران دفاع مقدس و این یعنی شهید آوینی که با جان خود،
 حضرت امام را درک کرد.

وقتی ما بتوانیم تذکر به آن ذات را - اعم از «وجود» یا «خدا» - در خود
 نگه داریم و نگذاریم از یادمان برود، در عالم تفکر حاضر شده‌ایم و ما را
 یارای تفکر فراهم می‌شود. پس باید متوجه باشیم وقتی قادر به تفکر هستیم
 که بتوانیم تفکر کردن را بیاموزیم و این در شرایطی فراهم می‌شود که به
 آنچه اندیشیدنی‌ترین است، التفات داشته باشیم و گمان نکنیم هر نوع
 فکر کردن، فکر کردن واقعی است. در حالی که آنچه اندیشیدنی‌ترین و
 واقعی‌ترین است، در عین حال به راحتی رُخ نمی‌نمایاند ولی ما را با
 جذابیت خاصی که دارد، در پی خود می‌کشد و انسان را در گردونه جذب
 به سوی خود نگه می‌دارد. از این جهت می‌توان گفت موضوع تفکر،
 امری شگفت و برآشوبنده است و با عبور از حصار باورهای مأنوس و
 عادی خود تا اندازه‌ای به سوی ما گشوده می‌شود و رخ می‌نمایاند. این
 منشأ و بنیان آن پارسایی است که اجازه نمی‌دهد تا سختی‌ها و ناکامی‌ها
 اموری پوچ پنداشته شوند و در نتیجه خلوص با شجاعت همراه می‌شود

که ما نه تنها در حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» حتی در بسیجیان دفاع مقدس تجربه کردیم.

۳- نظر به فردایی که «امروز» نیست

وقتی خداوند اراده کرده باشد که رهایی یک نسل از ظلماتِ زمانه تنها با نبرد ممکن شود، چگونه می‌توان آرام بود؟ وقتی انسان باید با زنجیرهایی که او را احاطه کرده‌اند درگیر شود و از جان، مایه بگذارد، قرار گرفتن در آنچه مقدر است او را آبدیده می‌کند، دیگر رؤیای سامان‌دادن به زندگی برای ماندن در دیروز چرا؟ مگر فردای دیگری در راه نیست؟ فردایی که نه امروز است.

ما برای فهم فردایی که نه امروز است، باید «تفکر» را بیاموزیم و این می‌طلبد پیشاپیش مشتاق آنی باشیم که به عنوان اندیشه‌انگیزترین - خواه آن را «وجود» بنامیم و یا آن را حضرت حق بدانیم - ما را مخاطب قرار می‌دهد و از جانب خود، خود را برای اندیشیدن عطا می‌کند و واپس می‌گریزد و همچنان در پرده نهان می‌ماند و هنر ما آن است که با تجلیات انوار جلالی‌اش جان خود را در معرض تندبادِ کششی قرار دهیم که از او شروع می‌شود و در عین حال باید به او پناه برد. این همان حضور در اکنونِ جاودان است و درگیری با زنجیرهایی که ما را اسیر روزمرگی‌ها کرده و تنگ‌نظری‌ها را بر ما تحمیل نموده تا از اسرار پنهان عالم غافل شویم. با فهم «وجود» سرگردانی میان آینده و گذشته از میان می‌رود و احساس

حضورِ خاص به سراغ انسان می‌آید. امید است در تذکرات و بنیان‌هایی که در پیش است بتوان به آن اشاره کرد.

۴- معنای فنای فی الله در این تاریخ

چگونه می‌توان پراکندگیِ انسان را در یگانگیِ واقعیِ ذوب کرد، مگر با رسیدن به مقام فنا و غرق شدن در شوق الهی که واقعی‌ترین و متعالی‌ترین نحوه‌ی بودن هر کس است؟ این نوع بودن، با حضور در تاریخی ممکن است که انسان خود را با اراده الهی در آن تاریخ یگانه کند. در این حالت است که در انسان کثرت‌ها عین وحدت و وحدت‌ها عین کثرت احساس می‌شود و این معنای بودنِ آن‌هایی است که چیزی بیش از نیازهای حیوانی را در خود پرورانده‌اند، و مهم‌تر از آن، می‌فهمند در چه تاریخی زندگی می‌کنند.

در نظر داشته باشید در راه کشش به ساحتِ آنی که واپس می‌گریزد، انسان در مسیر تفکر به همان واپس گریزنده که در تاریخ در جلوه اراده الهی حاضر است، نظر دارد و این انسان است که گوش فرا می‌دهد و می‌شنود کلامی را که در ذات خود آهنگین و شاعرانه است و با روحی لطیف و هنرمندانه همراه است و بر حقیقتِ مخصوص به خودش مبتنی است که همان زیباییِ شوق انگیزی است که حقیقتاً منجر به فَنای فی الله می‌شود و از آن جایی که زیبایی به حکم «إِنَّهُ جَمِيلٌ» تقدیر ذات حقیقت است و حقیقت در مقام زیبایی، یعنی رفع پوشش از آنچه خود را پوشیده

می‌دارد و این جا است که زیباییِ حقیقی از زیبایی‌های توهمی جدا می‌شود.

زیبایی حقیقت، رویدادی است به سوی انسان برای نظر به آنچه جاودانه ظاهرناشدنی است و در عین حال خود را در مظاهر عالم وجود و در رخدادهای تاریخی ظاهر می‌کند. بر ما است که مواظب باشیم آن زیبایی در حقیقت‌اش در آن جایی که ظاهر می‌شود در زیبایی خود نگه داشته شود تا رابطه ما با آن، رابطه‌ای زنده باشد و تفکر را در ما به طراوت آورد، از این جهت است که فرزندان سرانجام به زیبایی میل می‌کنند. این همان حالتی است که عشق را بر تفکر بنیان می‌نهد و تفکر و متفکر معنای خاص خود را باز می‌یابد و انقلاب اسلامی به سوی چنین حالتی در حال شکل‌گیری است، بودنی فراتر از پیش‌نیازهای حیوانی، بودنی که انسان غرق شوق الهی می‌گردد.

۵- معنای زندگی، فراتر از خودِ زندگی است

اگر به جای زندگی ابدی، به شور ابدی نظر کنیم، به راحتی به آن نوع از زندگی که ما را راکد می‌کند، قانع نمی‌شویم، به شیوه شمع می‌سوزیم و از خطری که در بستر توحید پیش می‌آید نمی‌هراسیم، مدام عازم راهی تازه و پر مخاطره خواهیم بود،^۱

۱ - به همان معنایی که قرآن در رابطه با توجه به حضور ابدی‌مان می‌فرماید: «فَأَنَّمَا هِيَ زُجْرَةٌ وَأُحْدَةٌ. فَإِذَا هُمُ بِالسَّاهِرَةِ» (نازعات، ۱۳ و ۱۴) پس آن حضور چیزی نیست جز صدایی مهیب که ناگاه انسان، خود را در بیکرانه‌ای از حیات می‌یابد.

مانند شعله‌ای پاک و بی‌قرار به سوی حقیقت، حقیقتی که البته هرگز نمی‌توان مالک آن شد، ولی با نظر به آن، می‌توانیم از آن آن حقیقت شویم تا در آن راستا پاکی، پایدار بماند و زندگی تنها در این حالت دوست‌داشتنی است، زیرا راهی است به سوی حقیقت، هرچند به بهای از دست رفتن زندگی باشد. ارزش آن نوع شدن و رفتن، بیش از ارزش ماندن است، زیرا معنای زندگی بیش از خودِ زندگی است.

انسان‌ها بیش از آن که تفکر کنند عمل می‌کنند، زیرا آنچه برای اندیشیدن است، واپس گریخته و تلاش نمی‌کنیم به ندای آن گوش بسپاریم، این به علت آن است که «تفکر» معنای خود را از دست داده و متوجه وجه رمزآگین آن نیستیم که امری است برتر از پافشاری بر تعقل حسابگرانه. در حالی که عصر حاضر، عصری است که بشر آمادگی دارد به اندیشه‌انگیزترین موضوع بیندیشد، به والاترین چیزی که برای انسان وجود دارد یعنی سنت وجودی خود با خداوند.

وقتی متوجه باشیم ذات آدمی آرمیده در «یاد» است و نظر به تفکری که به سوی ما می‌آید، با اندیشیدن به امری که از آدمی واپس می‌گیرد و در همان حال به سوی آدمی می‌آید، می‌توانیم نسبتی با آن برقرار کنیم تا «تفکر» خود را نشان دهد و معلوم شود تفکر، باورها و تصوراتی نیستند که ابژه ما شده‌اند بلکه به تفکری که عین شورآفرینی است نزدیک می‌شویم و این است آن تفکری که مدام ما را عازم راهی تازه و پر مخاطره می‌کند تا چون شعله‌ای برافروخته به سوی حقیقت باشیم.

۶- باید گاه به گاه خود را گم کنیم

همان‌طور که اگر مار نتواند پوست بیندازد می‌میرد، اگر ذهن انسان برای تغییر دچار مانع باشد، دیگر ذهن نیست، انبار اطلاعات است. مردانِ نظام اگر خود را در آینده تاریخ خود حاضر نکنند و همچنان در گذشته متوقف باشند، عملاً گور خود و نظام را پیشاپیش کنده‌اند، زیرا در برابر آنچه در حال رشد و بالندگی است، کور و نابینا شده‌اند. مردانی می‌خواهیم که معنای سعه توحیدی انقلاب اسلامی را بفهمند که چگونه انقلاب، اقیانوس شده است و دوره دریاچه بودنش به سر آمده. زیرا وقتی خود را در مرحله‌ای از تاریخ پیدا می‌کنیم باید سعی کنیم گاه به گاه خود را گم کنیم تا دوباره از نو بازیابی شویم. این است آن شدن ابدی که بودنی خشک و ساکن نمی‌باشد.

متفکر تنها به یک اندیشه واحد نیاز دارد تا از آن یکتا اندیشه یعنی امری که باید به آن پای‌بند باشد، در شیوه‌ای در خور سخن بگوید و این وقتی محقق می‌شود که همانی را بگوید که از جانب همان یکتا اندیشه پیش آمده است و او از جانب همان اندیشه واحد فراخوانده می‌شود که در عین بی‌مرزی، قاطع‌ترین مرز است، مثل اندیشه حضور بیکرانه انسان در اکنون خود که در این اندیشه، ذات انسان شایسته تفکر است و می‌تواند با آن به وجد آید و از چنین آغازی به سوی دیگر موضوعات آغاز راه می‌کند، راهی که همواره انسان را از خود می‌ستاند و سپس به هویتی برتر پس می‌دهد.

وقتی انسان آن اندیشه واحد را یافت، در عین زنده شدن در هویتی دیگر، گم کردن آن اندیشه برایش معنا ندارد زیرا به امری دست‌نزدانی برای سخن گفتن رسیده است که هرچه بیشتر از آن سخن بگوید، بهتر به آن رجوع کرده است و بیشتر از قبل به تفکر نزدیک می‌شود و نااندیشه‌های خود را بهتر می‌فهمد که چگونه از آنچه نیست سخن گفته است، وقتی در سخن گفتن به اشاراتی که در سخن گفتن رخ می‌دهد توجه کردیم، در مسیری قرار می‌گیریم که تفکر در آن به میدان می‌آید. فهم نااندیشه‌ها همان تغییری است که در آن اندیشه واحد ضروری است، اندیشه واحد را اگر «توحید» دانستیم، به خطا نرفته‌ایم، مگر آن که توحیدی را توحید بدانیم که توحید نیست. نااندیشه‌ها اموری هستند که نسبتی با «وجود» ندارند و در محدوده اطلاعات ما در ما رسوب کرده‌اند.

۷- آماده‌ی الهامی تازه

هر آن کس که بخواهد زنده بماند مجبور است خود را ویران کند تا در بستر تاریخی که به ظهور آمده، خود را از نو بسازد و در این راستا بخشی از من خود را که مربوط به مرحله گذشته این تاریخ است، دور بیندازد و از تصورات ذهنی کهنه بیرون آید. برای جوان بودن یک حرکت، این ویرانی و از نو ساختن خود را نباید فراموش کرد تا آماده الهام تازه باشیم و از نوعی تحول و تغییر استقبال کنیم تا ریشه‌ها همچنان باقی بمانند و گرنه در کهنگی خود می‌میریم. انقلابیون اگر متوجه حضوری که در

آینده این جهان دارند، نشوند؛ معنای خود را از دست می‌دهند.
انقلاب باید تا آخر، انقلاب باشد تا باقی بماند.

این خطر برای انسان کنونی هر دم خود را نشان می‌دهد که خود را با قشر درونی و پیشین ذات کنونی‌اش هم‌سطح گردانده و خود را در همان سطح متوقف کرده و این انسان، انسان نهایی یعنی انسان آخرالزمانی نیست که توانسته باشد از خود فراتر رود و در ذات کامل خویش حاضر شود. انسان نهایی، انسانی است که ذات انسان کنونی را برای نخستین بار به ساحت حقیقی‌اش فرا می‌خواند، ساحتی که پیشاپیش بود ولی در تصور رایج از انسان، پوشیده مانده است، در حالی که چنین بودنی برای انسان در این جا و آن جا و همیشه بوده، هرچند از آن غفلت شده و گرنه انسان کامل را غیبتی پیش نمی‌آمد. این انسان است که غیبت کرده و از موضوع تفکر به عنوان اندیشیدنی‌ترین امر، غفلت کرده است. انتظار، یعنی کوششی تا ذات بیکرانه انسان حاضر در اکنون‌اش را به خودش برگردانیم تا جاودانگی او فراسوی دیروز و فردا برایش احساس شود. به همان معنایی که حضور انسان در عالم، محدود به هیچ ارض و سمائی نیست و نسبت به همه عوالم «لا یقف» است و هم اکنون در قیامت خود که فردای عالم ارض است، حاضر است و در همین رابطه حضرت رضا علیه السلام فرمودند از ولایت ما خارج است آن که متوجه حضور قیامتی خود نباشد.^۲ این یعنی

۲- در روایت داریم که راوی از حضرت امام رضا علیه السلام می‌پرسد: مرا از بهشت و جهنم خبر دهید، آیا هم اکنون آن‌ها خلق شده‌اند؟ حضرت فرمودند: بلی، و رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی به معراج رفتند، داخل بهشت شدند و آتش را دیدند. راوی می‌گوید: عده‌ای از

همواره جهت حضور بیشتر در ابدیتی آن‌چنانی، خود را نو به نو کردن آن هم در بستر تاریخی که شروع شده است.

۸- اولین قدم برای شناختن بهتر

اولین قدم به سوی من واقعی، حرکت برای نفوذ به جهانی است که در آن قرار داریم و می‌توانیم در آن مأوا بگیریم. وگرنه همیشه از خود فرار می‌کنیم در حالی که از خود بیرون نمی‌رویم ولی نسبت به جهانی که می‌توان در تاریخ انقلاب اسلامی در آن قرار گرفت، بیگانه می‌شویم و از نگاهی که می‌توان به آینده داشت، محروم می‌شویم. آینده‌ای که می‌توان در افق تاریخی خود به آن نظر داشت. اولین قدم، آماده‌شدن برای شناخت بهتر خود است در جهانی که با انقلاب اسلامی در آن قرار گرفته‌ایم. شاهکار اصلی وقتی آغاز می‌شود که در خود آغاز شویم و متوجه آزادی خود از سیطره فرهنگ مدرن باشیم.

مسلمانان می‌گویند بهشت و جهنم مقدر شده‌اند ولی خلق نشده‌اند. حضرت فرمودند: آن‌ها از ما نیستند و ما هم از آن‌ها نیستیم: «مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَذَّبَ النَّبِيَّ ﷺ وَ كَذَّبَنَا وَ لَا مِنْ وَلَا يَتَنَا عَلَى شَيْءٍ وَ يَخْلُدُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. قَالَ اللَّهُ ﷻ: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ إِنْ». پس کسی که منکر خلقت فعلی بهشت و جهنم شود، پیامبر و ما را تکذیب کرده است و از دوستان ما نیست و برای همیشه در آتش است. خداوند در آیه ۴۴ سوره الرحمن فرمود: این است جهنمی که گناهکاران انکار می‌کردند و هم اکنون گناهکاران بین آن جهنم و آب‌جوشان در حال طواف‌اند. (أمالی الصدوق، ص: ۴۶۱)

تفکری، تفکر است که از عمق وجود انسان سر برآورد، در احساس حضور در بیکرانه اکنون‌اش، چنین انسانی مسئولیت حکومت بر زمین را می‌تواند بر عهده بگیرد و انسان کنونی مهبای چنین حکمروایی نیست زیرا هنوز تفکر نمی‌کند و آن‌قدر که ادعای ایفای نقش حکمرانی مطلق را دارد، مطلق نیست. هرچند به طریقی نامعقول برای چنین حضور در هر جایی رخنه می‌کند ولی با آنچه در اختیار دارد دستش به آنچه هست نمی‌رسد و نمی‌تواند خود را در وسعت بیکرانه‌اش نسبت به آنچه هست، مفتوح نگه دارد و لذا تصمیماتش در میدانی از تصور جستجو می‌شوند که فعلیت یافتن آن‌ها ممکن نیست. به‌خصوص نامسئولانه زندگی می‌کند و نام آن را آزادی می‌گذارد، مگر آن‌که با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی گشوده شده، خود را احساس کند و به آینده‌ای که در سیطره فرهنگ مدرن نیست نظر بیندازد و به آزادی که آزادی از دیانت نمی‌باشد، فکر کند. آزادی واقعی انسان با حضور او در بیکرانه وجودش که عین تعلق به حضرت حق است، پیش می‌آید وقتی حضور او در عالم به نور حضور حق در عالم محقق می‌شود و اموری را اراده می‌کند که خداوند اراده کرده است.

۹- آسمانی صاف به سوی حقیقت

انسان عاقل آنی را می‌پذیرد که فکر می‌کند برای روح و طبع‌اش قابل بهره‌وری است و در این مسیر خطر می‌کند و همچون گیاه به استقبال آفتاب می‌رود، از آن جهت که در آفتاب معنای

روشنی نهفته است و با سوزندگی‌اش اُنانیت را از انسان می‌گیرد، تا انسان از خود آزاد شود و با آفتابی آنچنان سوزان ببالد و از محکم‌ترین سدها بگذرد تا افق‌های دیگری به رویش گشوده شود، افق‌های ملکوتی در آسمانی صاف به سوی حقیقت.

عقب‌ماندگی حقیقی در این عصر بدان جهت است که ذات اکنونی انسان به تمامی شکوفا نشده، هرچند می‌تواند به امر حاضر مجال ظهور دهد ولی تنها در قلمرو متعلّق به «وجود». غفلت از وجود، انسان را با امور متکثر روبه‌رو می‌کند و عبور از این انسان که هنوز از حیث ذاتش متعین نشده، راهی است به سوی انسان آخرالزمانی که پیشرفت صرفاً کمی را به دور می‌افکند تا ظرافت و آرامی و بی‌شتابی و صرفه‌جویی به انسان برگردد و سراغ چنین انسانی را در بازارهای بورس نمی‌توان گرفت. زیرا انسان متفکر به معنای حقیقی آن، هرگز نمی‌تواند اندیشه‌های خود را با فریاد بیان کند و اساساً خاموش‌ترین کلمات، کلمات طوفان زایند، همانند گیاهی که به استقبال آفتاب می‌رود تا به جای فریاد، روشنی دریافت کند.

۱۰- استقرار در وطن جاودانه

هرکس به جای آن که خود را با خودی ادامه دهد که تحت تأثیر نظر انسان‌های سرگردان است، بهتر است خود را بی‌نام و نشان، با انسان‌های بزرگ ادامه دهد تا با ادامه آن‌ها، ادامه خودِ اصیل‌اش را احساس کند. آن تنهایی و بی‌نام و نشان بودن که در این راستا پیش می‌آید، انزوا نیست، نوعی وطنِ جاودانه است که

اصحاب امام حسین (علیه السلام) در کربلا و یاران امام
 خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این تاریخ به آن دست یافتند.

نهایی ترین انسان، چون هر چیزی را از وجه وجودی اش می نگرد،
 متعلق به همه زمان ها است و اکنون نیز هست و می تواند ادامه ما باشد.
 مشکل آن نوع تفکری است که انسان های بزرگ را تنها در آینده جستجو
 می کند و زبان اشاره به او را از دست داده، در نتیجه واقعیت لباس های
 خود را در مقایسه با وجود خودش، واقعی تر می پندارد. در حالی که ذات
 انسانی ما بدون آن که بدانیم، سایه به سایه، ما را همراهی می کند و به سوی
 ما نظر دارد هر چند عقل شایع متوجه آن حضور نیست و ناخواسته از
 نهایی ترین انسان که انسان آخر الزمانی است، دور می شود.

۱۱- حضور در افق آینده کلمات

اگر آنچه با این کلمات نوشته شده است را با تمام حُسن نیت
 بخوانی، کلماتش با شما گفتگو می کند و در نتیجه کلمات به نزد
 شما می آیند تا از آن به بعد با بال های شما پرواز کنند، آن هم به
 سوی حقیقت، با باز شدن گنجینه کلام به روی شما، تا هستی را
 بازگو کنید.

سخن گفتن با کلماتی که بر مبنای قیاس و استدلال به میان
 آمده اند و نیز سخن گفتن با کلماتی که خبر از واقعه ای می دهند
 تا ما را از آن واقعه با خبر کنند، این گونه سخنان فرق می کنند با

سخنانی که آینه بازگو کردن هستی می‌باشند و از عمق وجود انسان به ظهور می‌آیند.

کلمات انسان‌های اصیل، بازگوکننده هستی آن‌ها می‌باشند و همانند انسان آخرالزمانی در حضور بیکرانه اکنون خود با هویت قدسی‌شان حاضرند، بر عکس انسانِ مدرن که در عین احساس حضور در جهان، نظم جهان هستی را فراتر از تصوراتش نمی‌فهمد و آنچه را ساخته، چیزی جز انعکاس تصورات او نیست، در حالی که می‌توانست همه‌چیز را در نسبت با هستی و وجود بیکرانه خود بفهمد. این است آن پلی که ما را در این تاریخ از انسان مدرن به سوی انسان آخرالزمانی سوق می‌دهد. آری! انسان مدرن نسبت به انسانی که خود را در محدوده قبیله فکری‌اش محدود کرده، یک قدم جلوتر است، جلوتر نسبت به انسانی که از حضور جهانی خود در غفلت است. هرچند نسبت به انسانی که حامل روح قدسی است و کلماتش بازگوکننده هستی بیکرانه اوست، بسیار عقب‌تر است. در این فضا است که پیشنهاد می‌شود می‌توانید این کلمات را با حُسن نیت بخوانید تا این شما باشید که هستی را بازگو می‌کنید.

۱۲- ضرورت ظهور بقایای طاغوت زدگی

وضعیت پوچ نمی‌تواند دوام بیاورد، زندگی تحمل آن را ندارد و به استقبال نوعی از هم‌پاشیدگی می‌رود. آیا برای برگشت به آنچه با انقلاب اسلامی به ظهور آمده است، آنچه فعلاً به صورت حقیقت در اشرافیت و دنیاگرایی پیش آمده، یک نوع غفلت

است و یا نوعی ضرورت تا آنچه در بنیاد عهد با طاغوت باقی مانده، بیرون ریخته شود؟

آن جایی که پای رهانیدن و نجات انسان در میان است، از روحیه قبیلگی فکری و یا روحیه مدرن غیر قدسی، از روان‌شناسی گرفته تا روان‌درمانی و توصیه‌های اخلاق فردی، کاری ساخته نیست، مگر آن که این انسان پیشاپیش به نسبت بنیادین هستی خود، که عین ربط به هستی است، نائل آید و تا آن جاهایی که به خودش مربوط است، از جانب خودش به سوی گشوده‌داشتن خویش در ساحت حضور در هستی، آغاز کرده باشد و این گشودگی در نسبت با هستی برای رهانیدن انسان لازم است تا خود را با چنین هویتی احساس کند و دیده خود را به چشم‌اندازی گسترده باز کند که خود را در بیکرانگی اکنون خود بیابد. این نوع حضور برای بشر جدید تقدیر شده و از این جهت در این تاریخ دیگر انسان تحمل وضعیت یک‌نواخت گذشته را که با مفاهیم منجمد حقایق به سر می‌برد، ندارد. هوشیاری خاصی به ظهور آمده است تا انسان‌ها به کمتر از زندگی با ذات بیکرانه خود که عین حضور در هستی است، راضی نباشند.

۱۳- اولین قدم به سوی من واقعی

احساس حضور در جهانی که ما در آن حاضریم - که جهانی است غیر از جهانی که جسم ما در آن حاضر است - اولین قدم به سوی

منِ واقعی است.^۳ حرکتی است به سوی جهانِ خود و هوشیاری، یعنی آماده‌شدن برای شناخت بهترِ خود در جهانی که در آن به سر می‌بریم.

شاهکار اصلی وقتی شروع می‌شود که انسان خود را در خود آغاز کند^۴ و متوجه آزادی خود برای دست‌یابی به کیفی‌ترین مقاصد شود.^۵ در این صورت انسان با تمام وجود خود را در آن جهان آزاد و آزادانه می‌یابد، زیرا انسان، تابع اشیاء بیرونی نیست. آن جهان، جهانِ خداوند است و نه جهانِ اشیاء. جهانِ به ظهور آمدنِ غدیر است و حقایقی که از طریق اسلام در مقابل انسان گشوده شد و نه جهان سقیفه و ظاهرگرایی که جهانِ تصرف و تغییر کمیت‌ها است.

۳- نیچه در رابطه با اولین قدم به سوی منِ واقعی می‌گوید: هیچ‌کس دورتر از خود با خود نیست. (تبارشناسی اخلاق - صفحه ۱۲)

۴- این پایان انسانی است که به حقیقت به عنوان یک اُبژه بیرونی نظر داشت، ولی با احساسِ خود به عنوان انسانی که جهان را می‌تواند در خود بیابد، تولدی دیگر آغاز می‌شود که از یک طرف در اومانیزم به ظهور آمد و از طرف دیگر در روحیه عرفانی بشر مدرن. با اومانیزم، انسان، محورِ هست‌ها و نیست‌ها و بایدها و نبایدها شد، ولی در جهانِ کمی. و با عرفان، انسانی، جهانی شد حاضر در جهانِ کیفیت‌ها به همان معنایی که عرفا فرمودند: «ای نسخه‌نامه الهی که تویی / وی آینه جمال شاهی که تویی. بیرون ز تو نیست هرچه در عالم هست / در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی.»

۵- به عنوان حضور در جهانِ کیفی که از جنس نفس ناطقه انسانی است و در این حالت، انسان با نفس ناطقه خود در جهان حاضر است و جهان در نزد او به کیفیت نفس ناطقه حاضر می‌باشد.

فکر کردن تابع آن چیزی است که بنا است به آن اندیشیده شود و آن همان هستی یا «وجود» است و تا آنجایی که انسان وابسته به هستی است، باب تفکرش نسبت به خود و به تفکرِ متفکران، ماورای اسارت در گذشتِ زمان، باز می‌ماند. زیرا امر زمان‌مند که امری است سپری‌شونده، «نه اکنون» است. در حالی که وقتی گذشته و آینده را با نظر در «اکنون» بنگریم، امر آینده، همان «نه هنوز اکنون» است و امر گذشته، همان «نه دیگر اکنون» است و انسان در عین حال، گذشته و آینده را در حضور هستی خود می‌یابد، از آن جهت که هستی، حضور و جاودانگی است و احساس این جاودانگی ما را از زمان - به عنوان امری که می‌گذرد - آزاد می‌کند، زیرا آنچه گذرا است نمی‌تواند بنیاد آنچه جاودانه است باشد و در هستی که اکنون‌بودگی است، ذات زمان حاکم نیست و اراده انسانی باید به چیزی تعلّق بگیرد که «هست» و آنچه رفته است همچنان در جاودانگی انسان حاضر باشد و این جا است که انسان از موجود به «وجود» سیر کرده و از متافیزیک عبور خواهد کرد و انسانی متولد می‌شود که به جای توقف در زمان و در گذشته و آینده، خود را در حضور و در جاودانگی احساس می‌کند و این همان حضور در کیفی‌ترین مقصد است و احساس آزادی واقعی.

۱۴- وسعت انسان تا اراده‌ای کلی و مقدس

وقتی انسان از خودبینی رها شود - به آن معنا که با «وجود» مرتبط گردد- اراده او به سوی اراده کلی عالم،^۶ یعنی به سوی مشیت الهی و سنت‌ها سوق پیدا می‌کند - با حضور در جهانی که در آن به سر می‌برد- و لذا وقتی اراده انسان، کلی شد- آزاد از دوگانگی سوئزه و ابژه و نومن و فنومن- به نحوی آن اراده، مقدس می‌شود^۷ و با امر مقدس پیوند می‌خورد و این است معنی آن که گفته می‌شود اراده انسان مطابق اراده الهی می‌گردد - چون در این حالت انسان در «وجود» به سر می‌برد- و در آن صورت هرچه انسان اراده کند همان است که خدا اراده کرده و لذا تمام عالم در مقابلش گشوده خواهد بود. این همان معنای حرکت به سوی خود است.

نسبت انسان با ذات خودش همان اراده نظر به سرآغاز است که همچنان جاودانه در نزد خود حاضر است و به عنوان انسانی حکیم، به هستی یا وجود می‌اندیشد، به همان معنایی که چون خود را شناخت و به نفس خود معرفت پیدا کرد، خود را عین تعلق به هستی می‌یابد و انسان‌ها در بیکرانه وجود، در شرایطی قرار می‌گیرند که قرآن آن شرایط را

۶- به همان معنی «کلی سِعی» که آزاد از هر مفهومی، محلّ نمایش وجود هر پدیده‌ای است.

۷- زیرا بودن انسان غیر از ماهیت انسان است. بودن او همان بودن یا «وجود» است و وجود به اعتبار وجود، همان کمال است و این موجب تحقق وجه قدسی اراده چنین انسانی می‌گردد.

این‌طور گزارش می‌دهد: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ» ﴿يُكَفِّرُ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا﴾ (زمر/۳۵ و ۳۴) در نزد پروردگارشان آنچه را می‌خواهند می‌یابند و از نقص‌هایی که مانع آن حضور است آزاد می‌گردند و جاودانگی خود را در آغوش خدا احساس می‌نمایند و این حاصل اراده به سوی اراده کلی و یا به سوی مشیت الهی است که همان اراده مقدس است.

۱۵- بازخوانی نهاد فرو بسته خود

آیا می‌توان نهاد فرو بسته خود را با رویارویی با انسانی مانند حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» بازخوانی کرد و خود را به او وا گذاشت تا ما را در وجود پر رمز و رازش بسط دهد و پایان راه ما رمزگشایی وجود خودمان باشد و در عین حال همچنان رمزی ناگشوده، انتهایی نداشته باشیم؟

باید به نسبتی فکر کرد که بین ذات انسان، به عنوان وجه وجودی او و بین جاودانگی او برقرار است و به بلوغ چنین رابطه‌ای که در انسان آخرالزمانی در بستر جهان مدرن با احیای هویت قدسی‌اش، به ظهور می‌آید. با نظر به چنین انسانی، انقلاب اسلامی به عنوان «جهانی بین دو جهان»، بستر ظهور چنین انسانی است، انسانی که در هر موجودی به وجه وجودی آن موجود نظر دارد و هنوز انسان‌ها به راحتی تا این مراحل سیر نکرده‌اند تا حق تفکر و حکمت را ادا کنند، با توجه به چنین رویکردی

نسبت به خود و در رویارویی با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» عملاً بیگانگی نسبت به رازهای وجود خود در این تاریخ به حاشیه می‌رود.

۱۶- احساس شور و شغف زندگی

آگاهی از حضور ژرف‌تر وجودمان، یعنی حاضر شدن در آینده‌ای که بسط وجود امروزین ما می‌باشد، تا معنای خود را در جهان و در تاریخ بهتر بشناسیم. در این حالت شور و شغفی که زندگی را معنا می‌کند، در عین استقراری که در وجود خود می‌یابیم، احساس می‌شود و معنای شعله‌ور شدن جان، از افق‌های دور سوسو می‌زند و به ظهور می‌آید.

وقتی روشن شود تفکر، ما را به سوی ذات‌مان فرا می‌خواند، جایگاه این سخن مولایمان علی علیه السلام روشن می‌شود که فرمودند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ انْتَهَى إِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَعِلْمٍ» (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۳۲) هر کس خود را بشناسد حقیقتاً به نهایت هر علم و معرفتی دست یافته و این یک راه دیگری است، همان راهی است که در وصف آن فرموده‌اند: «که علم عشق، در دفتر نباشد». به خصوص وقتی می‌فرمایند: «لَا تَجْهَلْ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ» (همان، ص ۲۳۳) نسبت به نفس خود جاهل مباش زیرا هر کس به شناخت خود جاهل باشد به هر چیز جاهل است و آن را درست نخواهد شناخت. شناخت خود در صورتی محقق می‌شود که خود را در میدان «وجود» مدّ نظر داشته باشیم و در حکمتی خود را حاضر کنیم که در نظر به خود، بیکرانگی خود را حضور در

اکنون جاودانه‌مان درک نماییم. این نوع توجه به ذات‌مان به ما این امکان را می‌دهد تا در تفکر، مأوا گزینیم و به ندای آن که دوست دارد در باره‌اش فکر شود جواب داده باشیم، راهی که مولایمان حضرت علی علیه السلام پیمودند و در سخنان فوق متذکر آن هستند که امر اندیشه انگیز چه می‌باشد و چگونه انسان می‌تواند در وجود بیکرانه خود استقرار یابد و به هسته ذات «بما هو ذات» خودمان دل بسپاریم. اکنونی بیکرانه و جاودان که درک آن به گفته حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بالاترین حکمت است. لذا فرمودند: «أَفْضَلُ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ» (همان، ص ۲۳۲) برترین حکمت آن است که انسان خود را بشناسد. این یعنی آگاهی به ژرف‌ترین وجود خود که منجر به شور و شعفی می‌شود در مسیر معناکردن زندگی.

۱۷- حضوری پیامبرگونه

همچنان که معنای خورشید در هستی، به درخشیدن است، معنای انسان، به وسعت یافتن است، چه در جهان و چه در میان جان انسان‌ها، تا از آن‌ها شود، به جای آن که آن‌ها را از آن خود کند و بخواهد در جزیره خودخواهی خود بماند. انسان نیاز دارد تا روح‌هایی به سوی او باشند و او نیز به سوی آن‌ها و این نوعی حضور پیامبرگونه در زندگی است. پس اگر خورشید در غروب‌ها در پشت افق فرو می‌شود، نمی‌میرد، می‌خواهد در دیگر روز به جامی دیگر برگردد.

خداوند خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٢٠﴾» (حشر/ ۱۹ و ۲۰).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید؛ و هر کس باید بنگرد تا برای فردایش چه چیز از پیش فرستاده؛ و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است! و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس آن‌ها عملاً خود را فراموش کردند. آن‌ها همان کسانی‌اند که حقیقتاً فاسق‌اند و از مسیر بندگی خدا جدا افتادند.

در بستر فراموشی خدا که منجر به فراموشی خود می‌شود، عملاً انسان از درک حضور بیکرانه اکتونی خود که با انس با خدا برایش پیش می‌آید، محروم می‌شود. محروم از جایگاهی که باطل در آن جایگاه راه ندارد، تا باطل بتواند معنایی به خود بگیرد و با چنین ذاتی مقابله کند، ذاتی که در اندیشه واقعی استقرار یافته، اندیشه راستینی که در ذات ما به یک معنا نهان است و با کشف نسبت بین ذات خود با ذات خدا قابل احساس خواهد بود، با درک وسعتی از خود که همه در نزد اویند و او در نزد همه.

۱۸- ما را با رهبانیت چه کار؟

برگشت دوباره خورشید، برگشت انسان است که اگر دیری در تنهایی ماند می‌خواست با جامی تازه، جانی تازه در جان‌ها بنشاند و این است که باید گفت: ما را با رهبانیت چه کار؟ ما برای زندگی خلق شده‌ایم و این که در زمین، آسمانی زندگی کنیم و

هر روز با خدای تازه‌أنس بگیریم، ما را با خدای قدّيسان که با خدای دیروز زندگی می‌کنند، چه کار. ناکارآمدی تذکرات اخلاقی به جهت نگه داشتن انسان‌ها است با خدای دیروز. وقتی انسان، حضرت ربّ العالمین را در چشم‌اندازهای عالم وجود احساس کرد، برای أنس با او حاضر است به هر عملی که موجب آن شایستگی است دست بزند و عملاً مفتخر به تقوای الهی و رعایت اخلاق قدسی می‌گردد و در راستای پاسداشت حقوق انسان‌ها باید متوجه بود از اخلاقی که به بهانه عشق به خدا، از عهده عشق به انسان و انسانیت برنیاید، باید پرهیز کرد، زیرا آن اخلاق، اخلاقی است مرگ‌آور، آن هم با خدایی که نیست.

ما در آن جایی توان تفکر داریم و امکان سخن گفتن به معنای واقعی برایمان فراهم می‌شود که متوجه آغازی از خود باشیم که همچنان آن آغاز است که در بیکرانگی خود ادامه دارد و با استقرار انسان در این آغاز است که امکان اندیشیدن و سخن گفتن در بستر راستین خود برایش فراهم می‌شود و در این حالت، کلمات، الفاظ نیستند، تجلیاتی از وجوداند که از دوردست‌ها به سوی ما می‌آیند و هر دم از نو باید آن‌ها را یافت و تفکر به این معنا در حکم «تذکر» است و باقی‌ماندن در جوار حضور بیکرانه اکنون خود که حضوری است در همه عالم و توجه به همه مناسباتی که در اطراف ما می‌گذرند.

آیا وقتی تفکر همان تذکر شد، همان برگشت دوباره خورشیدی نیست که دیری ما را در تنهایی می‌گذارد تا با جامی تازه جان‌ها را به شور و شعف آورد؟

وقتی وجود از دوردست‌ها به سوی ما می‌آید و تفکر عین تذکر باشد، عشق به انسانیت، جان انسان را فرا می‌گیرد. چه اندازه رابطه بین تفکری که تذکر است و عشق به انسانیت شدید است! می‌توانیم در این رابطه به ادغام افق‌های فهمی که گادامر متذکر آن است فکر کنیم تا از جدایی‌ها نجات یابیم.

۱۹- آفات خوار شمردن زندگی زمینی

انسان در ذات خود به وسعت همه اسمای الهی در عالم حاضر است و راهی است به سوی همه عالم و کوتاهی از این حضور بسی شرم‌آور خواهد بود، زیرا در این حالت، این میمون نیست که در نگاه داروین انسان شده، بلکه این انسان است که بوزینه گشته و خود را در حلاّ آدای انسان‌ها فروکاسته است، به جای خلیفه الله بودن و در زمین با نشاطی خاص، خدایی کردن. خلیفه الله معنای زندگی زمینی انسان است و گرنه خداوند در ذات خود در همه و از جمله، در زمین حاضر است.

خلیفه الله فی الأرض، زندگی در زمین را خوار نمی‌شمارد، همچنان که حضور خدا از طریق خلیفه‌اش پاسداشت می‌شود. این است راز افتخار خدا در مقابل فرشتگان وقتی آدم را خلق

کرد تا حضور زمینی خود را به نمایش آورد. وای اگر انسان در زمین، کار فرشتگان را پیشه کند و موجب سرشکستگی ربّ العالمین شود.^۸

وقتی تفکر، تفکر به «وجود» است و نظر به آغازینی دارد که جاودانه حاضر است، آن تفکر رهنمودی خواهد بود به سوی عمیق‌ترین منظر گشوده‌ای که ما را در بر گرفته و بنده انقلاب اسلامی را در این رابطه مدّ نظر دارم و پاس می‌دارم. زیرا آنچه در این رابطه باید برای آن شاکر بود و به ما به عنوان والاترین الطاف عطا می‌شود، ذات خودمان است، ذاتی که کثرت‌زدگی‌های ما آن ذات را از ما ربوده است، در صورتی که ما تنها با فهم و درک ذات خود، آنی خواهیم بود که هستیم، به عنوان اندیشه‌انگیزترین امر جهت حضور در هویت آخرالزمانی خود، با همان وسعت حضور در عین قدسی بودن. با توجه به این امر آیا نمی‌توان گفت: والاترین فکر، شُکری است به جهت چنین حضوری که منشأ حکمت و فکر می‌شود؟ حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده و ما را متذکر ذات خودمان می‌کند، ذاتی که به وسعت همه اسماء الهی در عالم حاضر است و راهی است به سوی همه عالم با هویت خلیفه اللّهی تا با ارائه شایستگی‌های خود در مقابل فرشتگان زاهد، موجب شعف الهی شود.

۸- زیرا قرآن می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/۳۰)
 آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من قرار دهنده خلیفه‌ای در زمین هستم. به اسم «ربّ» توجه شود که غیر اسم ذات است. آری! برای ذات، سرشکستگی معنا ندارد.

۲۰- انسان دریایی که همه جا حاضر است

تعلیم همه اسماء به انسان، یعنی انسان دریایی است که همه جا حاضر است ولی هیچ چیز او را گرفتار ناپاکی نمی‌کند، هر چند در همه آفاق حاضر است و شعله‌ور، بدون آن که به اسم فضیلت حاضر باشد. چنین انسانی نه حاضر است سوپرمن باشد و نه قدیسی که رُهبانیت پیشه کرده است. تلاش می‌کند، بدون آن که بخواهد بقیه را عقب براند تا خودش در جلو باشد، آزاده‌ای باشد که سعادت را در میهمان کردن همگان می‌داند، در آنچه خود در آن است، در دریای حضور اسمای الهی.

وقتی به ذات بیکرانه جاودان حاضر در اکنون خود فکر می‌کنیم، عملاً در ساحتی ساکن خواهیم شد که ذکر و فکر در آن مجتمع می‌گردند و این همان «یاد» است و توجه به جایگاه حضور آخرالزمانی انقلاب اسلامی، امری که با آن می‌توانیم انسان بودن خود را محقق کنیم، بدون آن که نیاز باشد آن انسانیت دائماً توسط ما متصور گردد، زیرا پیشاپیش بر ما و به سوی ما مجتمع و فراهم آمده است و در این بستر خود را در حال تفکر به اندیشه‌انگیزترین امر نگه می‌داریم و به «یاد» می‌سپاریم و این نوعی شکر و سپاس است زیرا خود را به آنی که حکایت ذات ما است سپرده‌ایم. ذاتی که همچون دریا به جهت وسعتی که دارد، گرفتار ناپاکی نمی‌شود، ناپاکی پس زدن بقیه تا خودش جلو باشد. راهی که در مقابلش گشوده شده تا هر چه بیشتر انسانیت خود را محقق کند و دیگری را از

۶۰.....در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

خود بداند و نه ابژه خود. دیگری را هستی گسترده خود احساس کند. آیا در چنین حالتی جایی برای پس‌زدنِ بقیه می‌ماند؟

۲۱- دهانی ماورای گوش‌ها

وقتی انسان خود را در دریای حضور اسمای الهی احساس کرد، می‌یابد که حرف‌های گفتنی و ناگفتنی بسیار دارد و دهانی می‌یابد ماورای گوش‌ها. علاوه بر آن که با سکوتش سخن می‌گوید، متذکر آینده آشفته روزمرگی‌های مردم می‌شود تا وقتی با آن آشفتگی‌ها روبه‌رو شدند خود را نیازمند، بدانند راهی دیگر در پیش است که آن‌ها آن را نرفته‌اند. مانند بیماری که علت بیماری خود را می‌شناسد و تسلیم مرگ نمی‌شود، زیرا علت بیماری‌اش را می‌شناسد. این راز سکوت آن‌هایی است که دهانی ماورای گوش‌ها دارند.

«یاد» در معنای ذکر و فکرِ انسانی، سُکنی گزیدن در آنی است که هر آنچه را برای فکر کردن به ما داده می‌شود، ایمن دارد و صیانت کند و انسان‌ها تنها در صیانتِ آنچه خود را برای فکر کردن به آن‌ها می‌دهند، سُکنی می‌گزینند. و از غفلتی که ممکن است نسبت به درک حضور بیکرانه اکنون خود برای‌شان پیش آید، محفوظ‌شان می‌دارد و گر نه گرفتار غرب‌زدگی و فراموشی «وجود» می‌شوند و دیگر معنای سکوت را نمی‌فهمند که چگونه می‌توان در دل وحدت، کثرت‌ها را درک کرد. جناب صدرالمتألهین با جمله «بَسِيطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ وَ لَيْسَ بِشَيْءٍ»

منها» ما را از این غرب‌زدگی می‌رهاند تا «وجود» را در هر جلوه‌ای، در عین بسیط‌بودن، حامل همه اشیاء بدانیم و در عین ظهور «وجود» در ممکنات، وجود را هیچ‌یک از اشیاء ندانیم. آیا در آرامش وجود نمی‌توان کثرات را یافت تا با انسان‌هایی آشنا شد که در سکوت‌شان هزاران سخن دارند؟ زیرا خود را در دریای حضور اسمای الهی احساس کرده‌اند و در «یاد» سکنی گزیده‌اند تا از احساس حضور بیکرانه اکنون خود غافل نباشند.

۲۲- جستجوی خوشبختی در کجا؟

آن‌هایی که فکر می‌کنند خوشبختی را اختراع کرده‌اند، انسان‌هایی هستند که در غوغا به دنبال خود می‌گردند و فکر می‌کنند شلوغ‌کاری‌هایشان سردی زندگی را قابل تحمل می‌کند، غافل از آن که خوشبختی را باید در جایی جستجو کرد که زندگی زمینی، آسمانی شود، بدون آن که زمین را ترک کنند. چه سخت است که انسان نه زمینی باشد و نه آسمانی و از طرفی هم زمینی باشد و هم آسمانی. نه حرص بر دنیا و اشرافیت و نه دوری از دنیا. خوشبختی، اختراع کردنی نیست باید آن را در جمع زمینی و آسمانی‌بودن کشف کرد و در آغوش آن قرار گرفت.

در راستای نظر به بنیان‌های حکمت حضور در «جهان بین دو جهان»، می‌توان به این نکته توجه کرد که حکمت و اساساً تفکر، همواره مناسب

مضمونی که بدان نظر دارد پیش می‌آید و معلوم شد راه تفکر در این تاریخ در بستر وجود خود، نظر به انقلاب اسلامی است که وجود و حضور خود را در آن احساس می‌کنیم و گرنه راهی به سوی حضور در جهانی که بین دو جهان است و می‌تواند بستری برای خوشبختی حقیقی باشد، در مقابل ما گشوده نمی‌شود و همواره در درون آن دو جهان، یعنی جهان مدرن و یا جهان سنتی می‌مانیم و از درک حضور بیکرانه اکنون جاودانه خود که شرط حضور آخرالزمانی انسان است، محروم می‌گردیم و عملاً از تفکری که عین «ذکر» و «یاد» است غفلت کرده‌ایم. آیا می‌توان آماده چنین حضوری در این تاریخ شد و مسئولیت تفکر را که با حضور در «جهان بین دو جهان» پیش می‌آید به عهده گرفت و خوشبختی را جستجو کرد؟ که همان در زمین بودن است در عین آسمانی ماندن.

۲۳- تفکر تاریخی در بنیان‌های اصیل

اگر تفکر و فهم، تاریخی است، همواره باید منتظر باشیم که با فهمی جدید روبه‌رو خواهیم شد که ما را متوجهی چشم‌اندازی دیگر می‌کند. حال اگر آن فهم و چشم‌انداز جدید در دل سنت و بنیان‌های اصیل معنا نشود، یا جرأت روبه‌رو شدن با آن فهم را پیدا نخواهیم کرد و از درک تاریخی که در آن هستیم، باز می‌مانیم و یا آن فهم جدید آن‌چنان ما را می‌رُباید که نسبت خود را با سنت و بنیان اصیل خود از دست می‌دهیم و با شخصیت غیر قابل پیش‌بینی از خود روبه‌رو خواهیم شد.

می‌توانیم متوجه باشیم که ما امور را در افق نگاه‌مان می‌فهمیم و این افق، افقی است تاریخی و در تاریخ‌های مختلف دایره دید و شناخت، چندان متفاوت می‌شوند که آنچه در دایره دید ما در زمانی جایگاه چندان‌ی نداشت، در دایره دید و افقی دیگر جلوه‌ای کاملاً صریح پیدا می‌کند تا آن‌جایی که می‌توان گفت تفاوت اندیشمندان در نظر به امور به اختلاف در افق نگاه آن‌ها به آن امور برمی‌گردد و آن‌هایی که متوجه باشند آدمی بسته به «وجود» است و از هر تعلقی آزاد می‌باشد، از تعلق به «وجود» آزاد نیست و می‌تواند در بستر «وجود» زبان خود را بگشاید و در تفکر حاضر گردد؛ در این حالت این زبان است که به انسان وجود می‌دهد و او آن «وجود» را در زبان خود احساس می‌کند، همچنان که شاعر با سرودن شعر، شاعر می‌شود و ما با مواجهه با شعر او، وجود او را که در زبانش بسط پیدا کرده احساس می‌کنیم و امور را در افق نگاه او که بسته به «وجود» است می‌یابیم، وجودی که همان ذات بیکرانه او است در اکنونی که در آن به سر می‌برد و می‌تواند حضور آخرالزمانی خود را در آن درک کند، آن‌هم در دل سنت‌ها و بنیان‌های اصیل، در این نوع استقرار است که گرفتار شخصیت غیر قابل پیش‌بینی در خود نمی‌شویم ولی همواره رو به سوی افقی که در پیش داریم زندگی کنیم.

۲۴- مقدس‌ترین غم

در موضوع زمان‌شناسی و شناخت ظرفیت تاریخی که در آن به سر می‌بریم، تشخیص تقدیرات الهی در آن تاریخ بسیار مهم

است و در رابطه با انقلاب اسلامی، این حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» بود که برعکس بسیاری، متوجهی ظرفیت این زمانه در تحقق انقلاب اسلامی و عبور از سیطره استکبار شد و این که مردم ظرفیت تحمل این همه شهید را دارا می‌باشند و همسران شهداء در عین علاقه عاطفی فوق‌العاده‌ای که به همسران خود داشتند، در عمق وجود خود نسبت به تاریخی که با انقلاب اسلامی در حال وقوع است، خود آگاهی داشتند و لذا همسران مادران شهداء، در میدان مقدس‌ترین غم وارد شدند و در این رابطه کشور دچار بحران‌هایی که عموماً در چنین شرایطی پیش می‌آید، نشد.

وقتی انسان در «وقت» قرار می‌گیرد که متوجه حضور بیکرانه خود در اکنونی باشد که در آن حاضر است و معلوم است که کسانی می‌توانند در این «وقت» قرار گیرند که وجود خود را در معرض تجلیات «وجود» قرار می‌دهند و جهانی را که حجاب درک «وجود» است خراب می‌کنند، تا تفکر را در خود آباد کنند و البته تلاقی افق‌های تاریخی با همین خرقِ حجاب‌ها صورت می‌گیرد و تاریخی بنیاد گذارده می‌شود که انسان می‌تواند در آن معنای خود را که تاریخی زیستن و در تاریخ زیستن است، درک کند و از «وجود»، مناسب «وقتی» که در آن قرار دارد سخن بگوید، این همان زمان‌شناسی و شناخت ظرفیت تاریخی است که انسان در آن به‌سر می‌برد و همین زمان‌شناسی منجر به معجزه تحقق انقلاب اسلامی به وسیله حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» شد. تحقق شرایطی که غم‌های

بزرگ، وجه قدسی به خود گرفت و نه تنها قابل تحمل، بلکه بستری برای تعالی انسان‌ها شد.

۲۵- در هم تنیدگی زندگی ایمانی با زندگی در دنیا

حضور در جهانی که انقلاب اسلامی در حال شکل دادن آن است، حضور در جهانی است که در آن، زندگی ایمانی با زندگی در دنیا در هم تنیده شده است و درک این موضوع گامی است جهت حضور در جهانی که آن دو امر به ظاهر متضاد، به یگانگی می‌رسند در جهانی که نه با ایمان بسیط گذشته روبه‌روئیم و نه گرفتار تبعات زندگی مدرن خواهیم شد و این نوعی نزدیکی به انسان کامل است که نماد اصلی آن، حضرت مهدی علیه السلام است، به آن معنا که آن حضرت نمونه کامل حضور انسان آخرالزمانی می‌باشند. آخرالزمانی که توان مقابله با ظلمات نهایی را در خود دارد تا بلوغ عالم محقق شود. انقلاب اسلامی طلیعه ظهور چنین عالمی است.

وقتی متوجه باشیم موجودات بر چه مبنایی استوارند، جستجو و نظر به آن مبنای، رفتن به عمیق‌ترین و اصیل‌ترین چشم‌اندازی است که ما را نیز در بر گرفته، زیرا در آن چشم‌انداز به موجودات با نظر به وجه خاصی که هر موجودی دارد، توجه می‌شود. و این انسان است که نظر به مبنایی‌ترین مبنای موجودات دارد و در این مسیر می‌تواند خود را فهم و بازخوانی کند و این منشأ تفکر و حکمت است، زیرا ماورای روزمره‌گی‌ها، با خود - به

عنوان سرآغاز - به سر می‌برد و در چنین حضوری به سوی سایر موجودات گشوده می‌شود تا از مواجهه با «وجود» دور نماند و آن را در محدوده یک فهم متوقف نکند. هدف آن است که با نظر به حضور بیکرانه انسان در اکنون تاریخی خود، به عنوان اصیل‌ترین آینده، تفکر و حکمت را معنا ببخشیم و انسان به نیروی «وجود»، معنای خود را بیابد. حضوری که در دل آن، زندگی ایمانی و زندگی در دنیا در هم تنیده می‌شود. آیا شاخصه اصلی انسان کامل را که صاحب عصر و زمان است، می‌توان جدای این نوع حضور دانست؟

۲۶- راهی به سوی زبان وجود گشتن

احساس حضور و وجود در جهان و در این تاریخ، با نوعی پدیدارشناسی همراه است، تا پدیدارها در عالم ما حاضر باشند و این برای انسان با رابطه وجودی با آن‌ها به ظهور می‌آید و انسان در این حالت زبان وجود می‌شود که زبان فرهنگی و تاریخی است.

زبان وجود شدن وقتی برای انسان پیش می‌آید که «وجود» بر جان انسان به اعتبار ناطقیت‌اش تجلی می‌کند و این وقتی است که انسان در ربط خود به وجود مطلق حاضر شود آن هم در مواجهه با پدیدارها در حضور بیکرانه خداوند در عالم. از این جهت انسان موجودی است فرهنگی و تاریخی، به حکم آن که

«وجود» همواره در تجلی است آن هم مطابق شرایطی که آن تجلی واقع می‌شود.

حضور در اکنون تاریخی، به معنای نظر به گذشته نیست بلکه اکنونی است که آینده در آن حاضر است و منشأ نوعی معرفت به «وجود» است که از طریق زمان «حال» عمل می‌کند و خود را ادامه می‌دهد، در استقراری که دارد، از این جهت در دل چنین معرفتی که معرفت به «وجود» است، آینده دقیقاً همان زمان حال است و این نوع معرفت با «هوش» داشتن به عنوان ابزاری در خدمت نیازهای عادی بشر، تفاوت اساسی دارد. در این جا نظر به روحی است که عزمی عالمانه به سوی «وجود» دارد و نظر به زمانی است که با استقرار در «وجود» گشوده می‌شود، تا رابطه‌ای خاص برای مردمان با «وجود» بنا شود و زبان‌شان زبان وجود گردد و به حکم آن که «وجود» همواره در هر تاریخی مطابق آن تاریخ در تجلی است، آن زبان، زبان فرهنگ اصیل آن تاریخ می‌شود و گزارشی است از رابطه پدیدارشناسانه انسان با عالم.

۲۷- حضور در ساحت قدس در همین تاریخ

در فضای سیطره فرهنگ مدرنیته، دین از بین نرفت ولی در آن فضا جهان انسان‌ها، دیگر جهان دینی نخواهد بود و عملاً دین در نظم جهان دخالت ندارد و تنها محدود به امور فردی افراد می‌شود و انسان‌ها در جامعه تحت تأثیر مدرنیته، از قانونی تبعیت می‌کنند که خودشان در آن دخالت داشته‌اند و به این معنا جامعه

خودبنیاد شده و بشر خود را همه‌کاره عالم می‌داند و این در حالی است که وقتی جامعه بر اساس بنیادهای عالم وجود جلو نرود جهان انسان‌ها، جهان سستی است و زمینه از هم پاشیدگی در آن جامعه نهفته است و همه مجبورند با تلاش زیاد آن را حفظ کنند. ولی با حضور انقلاب اسلامی افقی در مقابل بشر گشوده شد که بشر می‌تواند در همین تاریخ، خود را در ساحت قدس نگه دارد و در عین حال در جهان حاضر باشد، و بدین لحاظ با انقلاب اسلامی در مقایسه به گذشته تاریخی خود یک قدم جلو آمده‌ایم از آن جهت که خود را در تاریخ احساس می‌کنیم که این امری است وجودی.

واژه «وجود» معنای نامتعیّن دارد و در عین حال ما آن را به شیوه معینی فهم می‌کنیم و این نشان می‌دهد که «وجود» بسیار متعیّن و در عین حال کاملاً نامعین است و ما به صورتی واقعی در میانه این تناقض استقرار یافته‌ایم، این است جایگاهی که می‌توان آن را محل تفکر و حکمت آخرالزمانی وجود خود دانست، از آن جهت که از یک طرف «وجود»، خود را در هر موجودی می‌پراکند و از طرف دیگر سخت در ذات خود بی‌همتا است و نمی‌توان آن را با هیچ چیز دیگر مقایسه کرد. با توجه به این امر که «وجود» از یک طرف در موجودات متعیّن است و از طرف دیگر بی‌همتا است، تعبیر «بودن در تاریخ» نمی‌تواند امری تهی باشد و ما را به هیچ امری منتقل نکند، زیرا همین وجود است که در زبان فرهیختگان ظاهر می‌شود و خود را در واژگان می‌گشاید و انسان‌ها را از ذات فرو بسته

خود به میدان گشودگی آن ذات به ظهور می‌آورد و بودن یا وجودِ ما را همچنان محفوظ می‌دارد و از این جهت است که شایسته می‌باشد دائماً در نامتعیّن بودن و متعیّن بودن وجود، خود را نگه داریم تا خود را در حکمت و تفکرِ آخرالزمانی احساس کنیم. به عنوان واپسین نحوه بودن در حضور بیکرانه خود، در اکنونی که تاریخ است و متعلّق به آینده است. در این فضا است که جهان دینی به تاریخ برمی‌گردد و جامعه به انسجام لازم نایل می‌شود و البته این نوع درکِ خود، در مقایسه با گذشته یک قدم رو به جلو است.

۲۸- در محدوده کدام باید‌ها و نباید‌ها؟

وقتی انسان‌ها نظر به حضور جهانی خود نداشتند و بیشتر به وظیفه‌ای فکر می‌کردند که باید انجام دهند، ادبیات «باید» و «نباید» معنا داشت، در حالی که امروز هیچ‌کس در نسبت خود با جهان و با بقیه انسان‌ها و با انواع تنوعی که در این سنت‌ها هست، دیگر نمی‌تواند بدون توجه به مخاطب، هنوز در محدوده «باید» و «نباید» سخن بگوید، بدون آن که بداند چه کسی در محدوده این «باید‌ها» و «نباید‌ها» قرار دارد. در این حالت است که فقیه باید بداند مخاطب او در این زمانه چه نوع انسانی است و در آن رابطه متذکر تکلیف او شود.

اگر انسان بخواهد نحوه حضور بیکرانه خود را در اکنون تاریخی‌اش به وضوح احساس کند و در آن حضور قرار گیرد باید به «وجود» به عنوان

تحقیقی جاری در عالم، در عین بقاء و قرار، نظر کند و آن را در میدان دید خویش قرار دهد و به آن بیندیشد با توجه به این که «اندیشیدن» و «وجود» جدای از هم نیستند و اندیشیدن در مبنای خود متعلق به خود وجود است. وقتی خود را در بستر وجود احساس کردیم، خود به خود اندیشیدن که اندیشیدن به «وجود» است، پیش می‌آید، مثل آن که می‌گوییم علم خداوند به خودش ذاتی او است. اندیشیدن در بستر وجود و نظر به «وجود» در هر تاریخ با جلوه مخصوص آن تاریخ معنای خود را پیدا می‌کند و باید‌ها و نبایدها در آن تاریخ شکل خاص خود را به خود می‌گیرد که غیر از معنایی است که در تاریخ گذشته مطرح بود.

۲۹- فلسفه‌ای که با مردم جهان از اسلام سخن می‌گوید

ما از فلسفه اسلامی که متذکر آموزه‌های دینی است در باورهای مسلمانان بهره‌مند هستیم، ولی هنوز فلسفه‌ای که در جهان و در نسبت با مردم جهان از اسلام سخن بگوید نداریم و این در صورتی محقق می‌شود که بتوانیم اولاً: بشر جدید را بشناسیم. ثانیاً: از عقلی که بشر جدید با آن تعقل می‌کند آگاه باشیم. عمده زبانی است که متذکر حضور جهانی انسان باشد، بدون دوگانگی اُبژه و سوُبژه، که با نظر به حضور تاریخی انسان شکل می‌گیرد و انقلاب اسلامی متذکر آن است آن‌گاه که حکمت متعالیه با نظر به حضور تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده مدّ نظر قرار گیرد.

تفکر و حکمت در جای خود رویدادی است که می‌تواند در همه اوقات، «وجود» را از نو، از حیث گشودگی‌اش که به تفکر و حکمت تعلّق دارد، برای انسان بازخوانی کند و انسان در محدوده فهم وجود به جای مواجهه با تجلیات آن، زمین گیر نشود و به گفته هایدگر بیابد چگونه «است» در جمله «این جام نقره است» غیر از «است» در «دهقان در زمین است» می‌باشد. زیرا ما نه قبل از این بیان و نه بعد از آن بیان، تفسیر خاصی از «است» نداریم ولی در عین حال تعدد معانی آن «است» بی‌مبنا نیست و نوعی ویژگی متحد و معین در این معانی حضور دارد. این ویژگی، فهم ما از «بودن» را به سوی افق مشخصی که فهم از طریق آن محقق شده است، جهت می‌دهد. «فهم»، در مرزی که پیرامون معنای «وجود» در درون حضور جام نقره و حضور دهقان در زمین، ظاهر شده و تقرر یافته است. از این جهت به عقلی که بشر جدید در آن قرار دارد و تعقل می‌کند آشنا خواهیم بود.

۳۰- شهادت و امیدواری به حقیقت

با حضور انقلاب اسلامی در تاریخ، منابع هویت بخشی ما که در جهان مدرن در حال بیرنگ شدن و فراموشی بود، امکان بازخوانی یافت و توانستیم از آینده تیره و تاری که جهان مدرن گرفتار آن است، به آینده‌ای دیگر نظر اندازیم و آن چنان با به ظهور آمدن انسانیت توسط شهدا، روحی انسانی، چشم‌ها را به خود جلب کرد که امیدواری به حقیقت، دل‌ها را گرم نمود و

این یعنی باز انسان می‌تواند در اندیشه‌های متعالی مأوا بگیرد و باز خداوند در جان‌ها حاضر شود و زندگی از سرگردانی و بی‌جهتی، جهت خود را پیدا کند. زیرا پس از سال‌ها روشن شد آن‌جا که معنا و حقیقت نباشد، آدمی نمی‌ماند. آدمی زیر سایه حقیقت مأوا می‌گیرد و از پوچی دنیای مدرن فاصله می‌گیرد تا گرفتار زندگی روزمره نگردد و به هر چیز تن ندهد.

گفتن و شنیدن هنگامی حقیقی است که انسان در ساحت وجودی خود حاضر باشد و با حضور قوه شنیدن خود در معرض «وجود» و گوش سپردن به آن، در شرایطی قرار گیرد تا «وجود» خود را در شنوایی او منکشف سازد و تجلیات وجود به صورت کلام برای انسان به ظهور آیند. کسانی که چنین نسبتی با «وجود» برقرار نکرده‌اند، نه از شنیدنی راستین بهره‌منداند و نه از سخن گفتن فاخر و لذا نمی‌توانند نسبتی بین وجود بیکرانه و اکنون خود با سایر موجودات به وجود آورند و از وجود آن‌ها با ما سخن بگویند، فقط آنچه را مستقیماً از موجودات می‌بینند معتبر می‌دانند. اینان چیزی از وجود نمی‌شنوند تا بیان کنند و از هویتی که می‌توانیم در این تاریخ بدان دست یابیم، حرفی داشته باشند. آیا در این رابطه به نقش شهداء فکر کرده‌ایم که نشان دادند چگونه «آدمی فقط زیر سایه حقیقت می‌تواند مأوا گزیند» و از پوچی دنیای مدرن رهایی یابد؟

۳۱- قدرت زبان در وجودبخشی به امور

آنچه امروز نسبت ما با «وجود» را شکل می‌دهد، زبانی است که محل ظهور «وجود» باشد، مثل «شعر» یا «وحی» و یا کلمات انسان‌های قدسی. زبانی که محل ظهور حقیقت است غیر از وِراجی است. آن زبان وقتی چیزی را نام می‌برد، به آن تعین می‌دهد و به یک معنا برای انسان به آن چیز «وجود» می‌بخشد.

وقتی انسان خود را در معرض تجلیات وجود قرار داد، دیگر از جانب خود سخن نمی‌گوید، عملاً زبان است که او را تکلم می‌کند. انسان با «وجود» خود، بین «وجود» و «موجود» تمایز ایجاد می‌کند و زبان او در بین گسست بین «وجود» و «موجود» قرار می‌گیرد و از بستر تاریخ و سنتی که در آن قرار دارد گزارش می‌دهد، تا نسبت‌هایی که با «وجود» داریم محفوظ بماند. زیرا زبان اصیل که ظهور حضرت حق است در جلوه اسم متکلم، نوعی حضور خداوند است تا همه چیز را تنظیم کند و این است معجزه زبان آن‌گاه که الهی باشد ولی نه به صورت متافیزیکی.

زبان فاخر، پیام «وجود» است و سراینده نسیم «وجود» و آگاه کردن قوم از خطری که قوم را تهدید می‌کند، یعنی زبان تحذیر و نذیر بودن. زبان فاخر، رخداد حقیقت است برای قومی که مخاطب آن زبان می‌باشند و از این جهت انسان در «زبان» خانه دارد و می‌تواند از آن طریق شاعرانه زندگی کند و در آن

زبان ما‌وا داشته باشد تا در عالم حاضر باشد و زبانش جهانی شود.

انسان‌ها با توجه به اختیار و انتخابی که دارند، به اندازه‌ای که بتوانند در «وجود» خود حاضر شوند و با توجه به رویدادی که از وجود خود در ظرف اختیار و انتخاب‌شان روی می‌دهد، انسان می‌شوند و به هستی می‌آیند و معنای اندیشیدن برای وجود یافتن در این جا است، از آن جهت که «وجود» و «اندیشه» دو امر جدا نیستند. آری! انسان با اندیشیدن حقیقی به وجود، با وجود روبه‌رو می‌شود و می‌فهمد چرا تفکر، امری تاریخی است و انسان، حضور وجودی خود را در تاریخ احساس می‌کند، زیرا نه تنها نسبت خود را با «وجود» کشف کرده، از آن مهم‌تر در زبانی حاضر است که محل ظهور حقیقت است و از آن طریق «موجودات» نسبت به او در تعین وجود قرار دارند.

۳۲- نوعی از آغاز کردن

چگونه انسان می‌تواند نزد خویشتن بماند و سرگردان نباشد؟ حضور در تاریخ قدسی، نوعی ما‌واگزیدن در سایه عطای الهی است، زیرا تاریخی که به اراده الهی، انسان را در بر می‌گیرد، نوعی آغاز کردن را به انسان متذکر می‌شود، آغازی که یک بار است برای همیشه، آغازی که پایان ناپذیر است و چشم‌اندازی است برای ادامه همه زندگی. آغازی است که از جانب ما آغاز نشده ولی در مقابل ما قرار گرفته است و ما می‌توانیم همواره در

آن قدم بزنیم و زندگی کردن را تجربه کنیم و از پوچی و روزمرگی‌های یابیم. زیرا در آن آغاز همه چیز آینه حضور ما است با حقیقت و در راه بودن و در انتظار به سر بردن، که چون نسیمی همواره به سوی ما می‌وزد، هرچند بی‌پیچ و تاب نیست. زندگی با الهاماتی که زندگی را معنا می‌کنند و تقوا را متذکر می‌شوند، زندگی است و تقوا راهی است تا مسیر الهامات الهی بسته نشود. فرمود: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (بقره/۲۸۲) پس تعلیمات الهی در گرو تقوا است و تقوا، حاضر بودن در راهی است که خداوند مقابل انسان‌ها گشوده است.

وقتی مردم حضور بیکرانه در اکنون خود را در تاریخ احساس کردند، پیوندی بین وجود تاریخی آن‌ها و گفتارشان به ظهور می‌آید. در چنین عزیمتی، زبان، خود به خود رویدادی خواهد شد برای آن‌که هر کس وجود خود را در آن احساس کند و بسط دهد. حال اگر حضور تاریخی خود را به اعتبار تاریخی بودن آن بخواهیم به جریان بیندازیم، باید «وجود» را در وسعت کاملی که در تاریخ حاضر است، تجربه کنیم و این غیر از توجه به مفهوم وجود است و از این جهت گفته شد «چگونه انسان می‌تواند نزد خویشتن بماند و سرگردان نباشد؟» به این معنا که با ماندن نزد خود از سُکنی‌گزیدن زیر سایه عطای الهی غفلت کند، در حالی که این سُکنی‌گزیدن نوعی آغاز کردن است برای ادامه زندگی و رهایی از پوچی آن هم با حضور در بیکرانه وجود و گشودن خود به سوی آن.

۳۳- وفای به عهد و زندگی ماورای روزمره‌گی‌ها

انسان با وفای به عهد به حقیقت نزدیک می‌شود و از پوچی رها می‌گردد. لذا فرمود: «أَوْفُوا بِالْعُقُود» (مائده/۱) بشر جدید عهد خود با خدا و انسان و طبیعت را فراموش کرده و در نتیجه سرگردان شده و چون بر عهدی قرار ندارد تا استحکام یابد، احساس پوچی و بی‌ثمری می‌کند و همه چیز برای او خالی و تهی است و نمی‌داند چه چیزی باید بخواهد، زیرا عهدی نمی‌شناسد که خود را در راستای آن عهد متعهد احساس کند، گرفتار بی‌نهایت میل‌ها است و چرخیدن به گرد انواع خلأها. در حالی که با وفای به عقود، عهدهایی که با خدا و با انسان و طبیعت بسته بود، معنای خود را خواهد داشت و انسان در آن صورت خود را ماورای روزمرگی‌ها احساس می‌کند، به جای آن که بخواهد بدون کار و تلاش، ثروتی به دست آورد، تلاش می‌کند حقیقت را در هر صحنه‌ای که باشد تحمل کند تا از پوچی و بی‌ثمری رهایی یابد. این هم نوعی ماندن نزد خویشتن است که به نوعی آغاز کردن منجر می‌گردد، آغازی بی‌پایان.

درک وجود در وسعت تاریخی که در آن حاضر هستیم، خود به خود احساس معنایی است که برای درک خود به دنبال آن هستیم و عملاً خود را به واقعی‌ترین شکل احساس می‌کنیم و اقتضای چنین درکی از خود، ما را به اعمالی وارد می‌کند تا در این نوع بودن ارضاء شویم. در مقابل این نوع بودن، بودنی است که آدمی به موجودات معمولی می‌چسبد و گمان

می‌کند همین اندازه از بودن برایش کافی است و موجودات را به صورت همان موجودات که هستند لحاظ می‌کند، این همان فراموشی «وجود» است که نیست‌انگاری را به همراه دارد، زیرا هیچ احساس و ارتباطی بین خود و عالم نمی‌یابد تا گشودگیِ متقابل با عالم و آدم داشته باشد و عهدی را که باید با عالم و آدم داشته باشد دنبال کند، عهدی که استقرار در بودنی است آغازین و جاودانه.

۳۴- باید چشم به راه خود باشیم

وقتی راه رجوع به خدایی که «أحد» است، در چشم‌اندازی توحیدی گشوده شد، برای آن که حقیقتِ خود را که حضور در عالم بیکرانه الهی است دریابیم، باید چشم به راه خود باشیم. چشم به راهِ حضوری که به حضور خدا درعالم حاضر باشیم. چشم به راهِ حالتی که بدون هر حجابی، خود را در آغوش خدا احساس کنیم و به واقعی‌ترین نحوه بودن خود که همان هویت تعلّقی نسبت به حق است، خود را بیابیم.

آن کس که می‌خواهد روزی پریدن بیاموزد، نخست باید راه رفتن و دویدن را آموخته باشد. احساس حضور در بیکرانگی حضور خدا، با نوعی توجه به چنین حضوری آغاز می‌شود. وقتی از دور نوری کوچک به چشم آید، اگرچه نوری است کوچک ولی دلگرمی بزرگی را به همراه دارد و ما را چشم به راه می‌کند تا با خودی دیگر آشنا شویم.

باید همواره این پرسش را در مقابل خود داشته باشیم که انسان‌ها چگونه به حضور می‌آیند و در حضور ظاهر می‌شوند؟ آیا به این نکته فکر کرده‌ایم که انسانیت ما در حضور تاریخی ما به خود می‌آید و خود را به عنوان یک خودِ راستین قابل قبول می‌فهمد؟ اگر چنین است پس انسانیت باید «وجود» را که خود را بر او می‌گشاید، مبدل به تاریخ کند تا خود را در یک وضع و قرار سیر دهد تا «بودن» را برای خود ممکن سازد و این تمرکز و جهت‌گیری از طریق یک ملت محقق می‌شود که در آن وجود بشری ما به طور تاریخی فعالیت می‌کند زیرا به مثابه یک ملت شکل گرفته و به خود آمده. امری که در انقلاب اسلامی برای مردم ما محقق شد تا چشم به راه آینده‌ای باشند که اگر امروز نوری است کوچک در آن افق‌های دور ولی تنها عامل دلگرمی ما در این دوران می‌باشد تا از روزمرگی‌های یایی یایم.

۳۵- آیا نباید چشم به راه بود؟

راستی را! ساحت آن‌هایی که می‌خواستند جهان را با روح غربی اداره کنند چه موقع فرو می‌افتد؟ تا یک بار دیگر انسان‌ها به جای فرار از همدیگر و کینه نسبت به هم، به سوی هم آیند؟ آیا نباید چشم به راه بود؟ اینان گمان می‌کنند می‌دانند چگونه آینده خود را بسازند، در حالی که خداوند است که برای هر قومی

غایتی آفریده و تنها خودش عین غایت و هدف است.^۹ آن‌ها شاهراه گورستانِ خود را طی می‌کنند، شاهراه رو به پوسیدگی و زوال. بهترین چیزهایشان، کوچک‌ترین چیزها است و در آینده‌ای که فکر نمی‌کنند، کشان‌کشان در حرکت‌اند به سوی گوری که چشمان کورشان آن را در نزدیکی‌شان نمی‌بیند. در مقابل آن نوع بودنِ مندرس، ما به بودنی فکر می‌کنیم که جهان بشری بیرون از روح غربی اداره می‌شود.

انسان‌ها فقط زمانی وجود خویش را محقق می‌سازند و انسانیت خود را احساس می‌کنند که خویش را از حالت متشتت و غیر متمرکز، به حالتی که امورات عالم همه مجموع شده‌اند، جهت دهند و امور تنها در مجموعه‌ای که محور آن توحید باشد شکل می‌گیرند، توحیدی که ابژه نشده باشد بلکه سریال وجود است با انوار قدسی‌اش، این نوع انسانیت با درک پیشینیِ خود به عنوان حضوری بیکرانه در اکنون‌اش شکل می‌گیرد، وقتی انسان در مسیری قرار گیرد که متوجه است در پرتو فهم انسانیت خویش وظایفی دارد، برای خود می‌تواند در جهان معنایی احساس کند، امری که مردم با حضور در انقلاب اسلامی، به خصوص در تاریخ دفاع مقدس، در خود احساس کردند و تاریخ آینده را در دل آن حضور گشودند تا به ظهور آید. آیا نباید چشم به راه آینده‌ای بود که در آن آینده جهان بشری بیرون از روح غربی اداره می‌شود؟

۹- در این رابطه خوب است به آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ

سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (اعراف/۳۴) و یا آیه ۴۹ سوره یونس رجوع فرمایید.

۳۶- زندگی، پیمانی است که انسان با خود بسته است

مگر نه آن که انسان را پلی است به نام زندگی برای تجربه نيمروز و شامگاه زندگی؟ مگر نه آن که زندگی در دنیا پاره پاره است تا در این پاره‌ها نجاتی به ظهور آید؟ پس يك بار ديگر به سوی خود آييد تا به هنگام جان سپردن، هديه خود را از زندگی برگيريد و چون خورشيد غروب كنيد، آري! چون خورشيد غروب كنيد، تنها، ولي زرّين و با جانی سراسر شعف و شادی. زندگی را رایگان به کسی نمی‌دهند، حتی اگر ثروت زیادی را به رایگان به دست آورده باشد. زندگی پیمانی است که انسان با خود بسته است و زندگی نگاه داشتن آن پیمان است، آن را باید پاس داشت. انقلاب اسلامی و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» یعنی این نوع زندگی در این تاریخ که همان حضور در جهانی است بین دو جهان.

این که انسان‌ها همانی شوند که هستند، در صورتی پیش می‌آید که در بستر شرایطی که به عنوان زمینه‌ای معنادار در آن قرار گرفته‌اند، مجتمع شوند و تمرکز یابند و در همه اعمال‌شان، عطف به آن غایت، به طور مصمم تاریخ خود را بسازند. از آن جهت که تاریخ، نوعی رویداد معطوف به آینده است ولی انسان‌ها از آنچه قبلاً رخ داده برای ساختن آن بهره می‌گیرند تا خود را در آن حاضر کنند و در اکنون خود صاحب آنچه بوده‌اند می‌شوند و راه خود را ادامه می‌دهند و در بستر وجود خود به سویی حرکت می‌کنند که از آغاز در آن‌ها مستتر بوده و در زمانه‌ای که

هستند آن را بهتر احساس می‌کنند و این یعنی انسان‌ها وجود خود را به صورتی پیشاتاریخی در تاریخی که در آن قرار می‌گیرند احساس می‌کنند. پس یک بار دیگر به سوی خود آید تا هنگام جان‌سپردن هدیه خود را از زندگی برگیرد و با قلبی آرام و ضمیری امیدوار چون خورشید غروب کنید. حرکت در بستر وجود خود به سوی آغازی که در تمام طول زندگی با ما همراه بود و معلوم شد «انتها» همان «آغاز» است. آیا زندگی در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شد، نوید این نوع حضور را به همراه ندارد؟

۳۷- نسبت «فهم» و «حضور» در تاریخ

انسان‌هایی که در تاریخ و فرهنگ و سنت‌های خود حاضرند، در نگاه به امور، همواره امور را در همان بسترها ارزیابی می‌کنند. «فهم» از آن جهت امری است تاریخی که نسبتی با گذشته و حال دارد و در گُنجش بین زمان حال و زمان گذشته است و از این جهت می‌توان گفت هر فهمی نسبت به هر موضوعی، وقتی در زمان خود حاضر باشد، فهم درستی است و اگر در مورد همان موضوع در تاریخی دیگر، برداشت دیگری شده و نظر دیگری اظهار شده، نمی‌توان گفت آن دو فهم یکی درست و دیگری غلط است. باید هر کدام را در تاریخ خود ارزیابی کرد و این به معنای نسبی‌گرایی که معتقد به هیچ حقیقتی نیست، نمی‌باشد. زیرا این فهم مورد نظر نسبت خود را با سنت منقطع نکرده در

حالی که نسبت‌ها ما را در برگرفته و نوآوری‌ها همه در سنت خاص‌شان محقق می‌شوند. همان‌طور که ماهی در آب قرار دارد، ما در هستی و در سنت قرار داریم و در هر نوآوری، سنت حاضر است و گرنه گرفتار موضوعات انتزاعی خواهیم شد که ما را از حضور خود نزد خویش‌نشدن که عین حضور در تاریخ‌مان است، غافل می‌کند.

فهم «وجود» تنها با مواجهه انسان با واقع‌ای که انسان بتواند با آن تعامل کند، امکان‌پذیر است زیرا از طریق آن واقع است که موجودات، با نور «وجود» مقابل انسان گشوده می‌شوند و جهان انسان را معنادار می‌کنند. این «وجود» است که امکان می‌دهد تا امور در متن یک جهان برای انسان آشکار شوند و انسان با «حقیقت» در جلوه‌های مختلف و در سنت‌های خاص آشنا شود و از آن‌جایی که چیزها می‌توانند در سیاق‌های مختلف به شیوه‌های مختلف نمایان شوند، حقیقت در زمان‌های مختلف و نسبت به علایق و دغدغه‌های مختلف انسان‌ها به صورت‌های متفاوتی ظاهر شود و از این جهت می‌توان گفت «وجود» به شیوه‌های بی‌شماری در سراسر تاریخ نمایان می‌شود، پس انسان در هر تاریخی خود را در آن تاریخ احساس می‌کند ولی به وسعت تاریخی که در آن قرار دارد، مشروط بر آن که فهم از خود را نسبت به سنتی که در آن قرار دارد، منقطع نکرده باشد.

۳۸- وقتی جهان با ما جهان می‌شود

وقتی پیامبر ﷺ در نظر به حضرت حق عرضه داشتند: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳) ما تو را آن‌طور که شایسته است نشناختیم. نه می‌توان گفت رسول خدا ﷺ هیچ نسبتی با خداوند نداشتند و نه می‌توان گفت همه آنچه از خداوند واقعیت دارد را حضرت پیامبر ﷺ دارا هستند. بلکه باید بگوییم آن حضرت با واقعیت خداوند نسبتی نزد خود دارا هستند که نه عین واقعیت خداوند است و نه غیر واقعیت خداوند، بلکه آن حضرت در بسط حضور خود، دانایی و درک و احساس خاصی از آن واقعیت و حضور را یافته‌اند و این شکاکیت محسوب نمی‌شود که گفته شود بالاخره یا خدا را یافته‌اند و یا نیافته‌اند، بلکه آن حضرت با خداوند نسبتی برقرار کرده‌اند و این نوع معرفت عملاً از دو گانه «هست»، یا «نیست»، خارج است، زیرا جانی است به سوی خدا و ایمانی است بعد از ایمانی، با توجهی باز به سوی خدا و نوعی رفت و آمد، بین خدا و انسان. از یک طرف خداوند بر قلب آماده رسول خدا ﷺ تجلی می‌کند و از طرف دیگر رسول خدا ﷺ به جهت ظرفیت خاص خود آن تجلی را به بهترین شکل می‌پذیرند و در آن قرار می‌گیرند و آماده برای تجلی بعدی می‌شوند، از این جهت نوعی «آمد» و «شد» در میان است. آمدنی از طرف خداوند و شدنی از طرف رسول خدا ﷺ.

با توجه به نکته‌ی فوق می‌توان در رابطه با نگاه کانت در نقد عقل محض، به این موضوع فکر کرد که او متوجه شد باید از گردونه «هست» یا «نیست» که دکارت با آن روبه‌رو است، عبور کرد زیرا آن گردونه در هر صورت منجر به شکاکیت می‌شود. آری! می‌توان به نسبتی که هرکس با پدیدارها برقرار می‌کند فکر کرد، به این معنا که انسان متوجه واقعیات می‌باشد ولی تنها می‌تواند نسبتی با آن‌ها برقرار کند که نه دروغ است و نه عین واقعیت خارج، بلکه پدیدارها خود را در «جهان انسانی» ظاهر می‌کنند ولی در نسبتی خاص، عمده جهانی است که انسان نسبت به پدیدارها پیدا می‌کند.

کانت توجه می‌دهد که این جهان با شما جهان است و بدون شما جهان نیست. با شما جهان، جهان است ولی نه به وسیله شما. این که وجود شما خود را که بیابد، می‌شود جهان و این نقطه شروع در جهان بودن یا «دا-زاین» هایدگر است و شروعی است تا انسان در این تاریخ، یعنی تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، «بودنی» را احساس کند که عین تعلق به حضرت حق است. در این حالت است که می‌گوید: «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم».

پس از کانت تفکر فلسفی در حوزه حضور «جهانی» که انسان با واقعیات دارد، مطرح شده و این که آیا انسان در حوزه‌ی وجود خود با واقعیات ارتباط دارد و یا مثل قبل در حوزه حضور در

عالم با واقعیات ارتباط دارد. رویکرد اول، مدّ نظر کانت است و در این حالت است که واقعیات معنای خاصی در نسبت با انسان خواهند داشت و این امری است که هم در حوزه تفکر هگل و هم در حوزه تفکر هایدگر پیش آمده.

در حوزه اندیشه این متفکران، عمده «جهانی» است که در مواجهه انسان با واقعیات برای انسان پیش می‌آید و این جا است که می‌توان گفت رسول خدا ﷺ نیز در جهان خود که جهان انس با خداوند است، زندگی می‌کنند و در این حوزه هر اندازه تقوا بیشتر باشد، جهانی که انسان در آن حاضر می‌شود به واقعیت نزدیک‌تر است ولی این طور نیست که انتظار داشته باشیم به حقیقت حضرت حق نایل شویم. ولی با تذکرِ «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ» (بقره/۲۸۲) نوعی آگاهی که آگاهی الهی است، در ازای تقوا ظهور می‌کند. آن آگاهی که با تقوا حاصل می‌شود، آگاهی خاصی است که در ازای سعه و بسطِ انسان پیش آمده است.

حال همان طور که اگر در نسبتی وجودی، به حضرت حق رجوع کنیم، از حضور او بهره‌مند می‌شویم، بدون آن که به عین واقعیت او دست یابیم، اگر با سایر پدیدارها هم نسبتی وجودی برقرار کنیم و همه آن‌ها را آینه ظهورِ «وجود» بنگریم، با آن‌ها رابطه‌ای درست برقرار کرده‌ایم و در جهانی حاضر شده‌ایم که جهان

اُنس با وجود است.^{۱۰} در آن صورت از یک جهت هرکس در جهان خود حاضر است و از جهتی دیگر انسان‌ها نسبت به همدیگر نیز احساس یگانگی می‌کنند و هرکس برای دیگری آینه می‌شود و خود را در دیگری جستجو می‌کند.

تذکر تفکر فلسفی هیوم به کانت در این رابطه بود که کانت متوجه شد به جای تلاش برای آگاهی از عین واقعیت، که امری است محال، باید تلاش کرد در جهانی قرار گیریم که نسبتی با واقعیت در حوزه حضور خودمان با خودمان و با جهان پیدا کنیم و برای آن که این ارتباط، حضوری شود، موضوع عقل عملی یا اخلاق به میان آمد که در جای خود، به نوعی تقوا منجر می‌شود و رابطه حضوری و وجودی با اشیاء را پیش می‌آورد و از دوگانگی بین «نومن» و «فنومن» آزاد خواهیم شد. در این رابطه خوب است به نکات زیر توجه شود.

الف - در دکارت «وضوح» و «تمایز»، همان حقیقت است و لذا بحث مطابقت ذهن و عین دیگر مطرح نیست و این در شک دستوری دکارت با عنوان «من شک می‌کنم پس هستم» شکل می‌گیرد و مطالب دیگر دکارت را می‌توان در قالب دفاعیات او از نظریاتش دانست و دفاع در مقابل اشکالاتی که به اندیشه او

۱۰- در این رابطه است که می‌توان به این موضوع هم فکر کرد که از این طریق زندگی معنا پیدا می‌کند و نیهیلیسم به حاشیه می‌رود. زیرا هرچه بیشتر با خودی که شدید شده است، زندگی می‌کنیم و نه با خودی که نسبتی واقعی و وجودی با عالم ندارد و آن «خود» در پیش خود تنها می‌باشد.

گرفته‌اند، مثل تفسیر «المیزان» و یا «اسفار» ملاصدرا که می‌توان گفت دو سوم مطالب این کتاب‌ها مربوط به جواب اشکالاتی است که به اندیشه آن اندیشمندان گرفته‌اند و عملاً روح نظریات آنها را باید در همان یک سوم نوشته‌های آن‌ها دنبال کرد.

دکارت در تأملات خود نقطه آغازین «من چیستم» را به میان می‌آورد و با آن سؤال، فلسفه جدیدی شکل می‌گیرد، فلسفه‌ای که از جهان آغاز نمی‌کند، از آگاهی آغاز می‌نماید.^{۱۱}

ب- بحث دوگانه بودن «نومن» و «فنومن»، فرع مسئله کانت است. مسئله اصلی کانت «فاعل شناسا» می‌باشد و احساسی که انسان از خود دارد، به همان معنایی که خود را «فاعل شناسا» می‌داند. لذا معرفت در کانت اساساً فنومنال است و نه مطابقت ذهن با عین. از این جهت می‌گوید: «وقتی می‌توانیم بفهمیم جهان چیست که بفهمیم انسان چیست.» حتی در انگیزه‌های اخلاقی به بیرون از انسان نظر ندارد، به اراده انسان که موجب تعیین بخشی انسان است نظر دارد.^{۱۲}

۱۱- البته هنوز باید اندیشه دکارت را در فلسفه قرون وسطی دانست، هرچند جمله مشهور او در «من شک می‌کنم پس هستم» سرآغاز تاریخی است که انسان سوژه خود می‌شود و کانت آن را مدوّن کرد.

۱۲- آیا در این رابطه می‌توان به سخن آیت الله بهجت «رحمت‌الله‌علیه» فکر کرد که در رابطه با سلوک عرفانی می‌فرماید: «علم تو، استاد تو است» با نظر به وسعتی که انسان در راستای حضور انسانی مثل امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در مدّ نظر دارد؟

ج- در تاریخ جدید، به خصوص در انسان غربی، روحی در میان است که انسان، خود را احساس می‌کند ولی این «خود» همان انتخاب است و در انتخاب در نزد خود و نسبت به خود انتخاب می‌کند و از این جهت خودش یعنی آزادی و خودش یعنی احساس وجود خود، خود بیکرانه‌ای که نمی‌تواند در عین حال مخلوق نباشد. و در مخلوقیت خود «عین‌الربط» بودن خود به خالق را احساس ننماید و معنای حضور در جهان را با حالت قدسی خود احساس نکند، در نتیجه هست خود را که عین ربط است می‌یابد و برای پاس‌داشت «عین‌الربط» بودنش باید عبودیت خود را در نسبت با ربوبیت حضرت ربّ احساس کند.^{۱۳}

د- معاصر بودن صدرا و دکارت و مواجهه نگاه صدرا با اندیشه دکارت در هویتی قدسی،^{۱۴} مانند مواجهه انقلاب اسلامی با جهان مدرن است، و حضور انقلاب اسلامی در همان جهانی است که جهان مدرن در آن حاضر است، ولی با هویت قدسی. جناب ملاصدرا نیز در مواجهه با هست یا وجودی که دکارت مطرح کرد، در همان جهان حاضر شد ولی با نظر فاخری که به «وجود» و به بیکرانگی «وجود» انداخت. در این حالت انسان در

۱۳- این همان حضور در خردی است عمیق‌تر و واقعی که هر کس می‌تواند به آن نظر کند و جناب صدرالمآلهین در حوزه‌ی فهم شیعی به آن نایل شد.

۱۴- در خبرها هست که مستشرقین در دربار شاه عباس مکرر از دکارت سخن می‌گفتند. این امر می‌تواند عاملی برای تفکر نسبت اصالت وجود با هویت عمیق قدسی باشد که برای جناب ملاصدرا در مواجهه با دکارت پیش آمده است.

عین هویت تعلقی‌اش به حضرت حق، که «هست هست‌ها» است، خود را در جهان احساس می‌کند و در جهان بودگی خود را می‌یابد.^{۱۵} با هویتی وجودی که عین شمع است و هستی او عین مستی اوست.

نظر به حضور بیکرانه خود در اکنون تاریخی، رسیدن به نوعی دانایی است که از طریق آن یک ملت خود را در جهانی روحانی و تاریخی احساس می‌کند و با نظر به آینده تاریخی خود، خود را جلو می‌برد و به کمال می‌رساند. از این جهت می‌توان گفت هر کس می‌تواند در جهانی گشوده که اقامت گاه سایر انسان‌های آن عصر است، اقامت گزیند و با خود و با بقیه مأنوس باشد، مثل اُنسی که مردم ما در جهان خود با حاج قاسم سلیمانی داشتند. جهانی که از آن‌ها بود و با حضور تاریخی پیامبر خدا ﷺ برای بشر آخرالزمانی گشوده شد. جهانی که حقیقت را در مقابل انسان‌ها به ظهور آورد تا انسان‌ها نسبت به حقیقت بیگانه نباشند و از درون خود به نوعی آگاهی نسبت به حقیقت دست یابند ولی نه آن‌چنان که گمان شود می‌توانند صاحب حقیقت شوند، همچنان که رسول خدا ﷺ آن‌جا که در محضر حضرت حق عرضه می‌دارند: «مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» اقرار می‌کنند که صاحب حقیقت حق نیستند در عین آن‌که بیشترین ارتباط و انس را با خداوند دارند و در همین راستا معنای یقینی که انبیای الهی متذکر آن هستند معلوم می‌شود که فرق می‌کند با یقینی که از طریق استدلال حاصل می‌شود و انسان از مفهوم حقیقت آگاهی پیدا

می‌کند. یقین انبیاء مانند یقین فلسفی و کلامی نیست که انسان به مفهوم حقایق آگاهی می‌یابد، یقینی است که در عین حال «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزند» زیرا جان آن‌ها همواره در معرض تجلیات الهی است، تجلیاتی که همواره تازه و تازه‌تر می‌شود.

۳۹- برکات آگاهی از دشواری‌های تفکر متافیزیکی

با توجه به این که «متافیزیک» یعنی قرارِ انسانی که امور عالم را از دریچه مقولات و مفاهیم می‌بیند، باید متوجه شویم عموماً ما نیز در چنین فضایی فکر می‌کنیم و هنر متفکر آن است که متوجه دشواری‌هایی شود که تفکر متافیزیکی پیش می‌آورد و نسبت ما را با هستی و با خدا و تاریخ و جامعه، سراسر مفهومی می‌کند و عبور از آن یعنی عبور از اومانیزم و سوژکتیویته و نیهیلیسم و بسته شدن راه تجارب نو.

انسانی که با مفهومی کردن عالم، عالم را در بند خود می‌بیند، ممکن است به نوعی خودخواهی برسد و نسبت به بقیه که عالم به آن مفاهیم نیستند برخورد تحقیرآمیز و کینه‌توزانه پیدا کند ولی آگاهی از دشواری‌های تفکر متافیزیکی ما را از این صفات رذیله می‌رهاند. جهانی که انقلاب اسلامی مدّ نظر دارد، از یک طرف آگاهی از بن‌بست‌هایی است که تفکر متافیزیکی پیش می‌آورد و از طرف دیگر حضور در عالمی است که حقیقت را در چشم‌اندازها دنبال می‌کند و نه در مفاهیم.

ما در ک حقیقی حضور بیکرانه اکنون خود را به خوبی در موقعیتی انضمامی می‌توانیم احساس کنیم، مثل حضور در موقعیت تاریخی انقلاب اسلامی. در این صورت است که وظیفه رعایت تقوا و خود نگه‌داری، به همان صورتی که هستیم، معنای خود را پیدا می‌کند و برکات این نوع تقوا را در چنین بستری می‌توانیم احساس کنیم. در موقعیتی که سعی در آشکار کردن پوشیدگی وجودمان داریم و در عین حال هرگز نمی‌توان به آن دست یافت، ولی همان تقوا به صورت خاص‌اش ما را از ورطه فراموشی وجود که فرو افتادن در ورطه نیست‌انگاری است، محفوظ می‌دارد، مشروط بر آن که متوجه جایگاه و حجاب نگاه متافیزیکی به عالم و آدم باشیم و در حضوری استقرار یابیم که حقیقت را تنها در چشم‌اندازها دنبال می‌کند.

۴۰- نظر به آنچه هنوز نشده‌ایم!

با نظر به آنچه «قبلاً بوده‌ایم» و با توجه به آنچه «هنوز نشده‌ایم»، آری! با نظر به این دو، نسبت ما با عالم تجدد از یک طرف و سنت‌های دینی که ریشه‌های تاریخی ما است، از طرف دیگر، چگونه خواهد بود؟ اگر این نسبت مشخص شود می‌فهمیم چه چیزی هنوز نشده‌ایم.

اگر مسئله فوق را ساده نگیریم و در حقیقت نسبت خود با غرب تأمل کنیم و این نسبت را امری تاریخی بدانیم، با شناخت نسبت خود با غرب می‌توان به ضرورت و امکان‌های آن آگاه شد و بر

این اساس جایگاه خود را مبتنی بر سنت‌های خود بررسی کرد و تعهد و مسئولیت تفکر در این دو موضوع را جدی گرفت، به شرطی که با نگاه ایدئولوژی زده با موضوع برخورد نشود. زیرا فیلسوفان بزرگ دوره جدید به رغم اختلافاتی که دارند، همه آموزگاران این دوره تاریخی هستند و به کمک آن‌ها می‌توانیم به هویت عالمی که در آن به سر می‌بریم آگاهی یابیم، که چه هستیم و چه نسبتی با جهان داریم، زیرا با پیدایش عالم مدرن، در پیوند ما با سنت‌های مان رخنه‌ای ایجاد شده و نمی‌توان گفت حضور در فضای امن سنت‌های مان ما را بس است و متوجه دگرگونی‌هایی که در بنیان جهان رخ داده و تاریخ را ورق زده، نشویم.

آنچه در دوگانه جهان مدرن و سنت می‌تواند قرار گیرد، جهانی است بین آن دو، جهت طرحی تازه از بودن در جهان و نسبت داشتن با آن، ولی در دل سنت‌های اصیل دینی و فرهنگی خود، به جای اصرار بر شعار ساده‌اندیشانه رجوع به سنت ولی بدون توجه به معنای رجوع به تاریخی که در آن قرار داریم.

نگهبانی از «وجود» از طریق تقوایی که انسان لحظه‌ای از درک وجودی خود غافل نباشد، انسان را به نوعی بالندگی می‌برد تا حوالت تاریخی خود را احساس کند و به آن حساس باشد و این همان منتقل شدن به وادی تفکر است و شکوفایی رابطه با خود و با وجود. همچنان که عرض شد تنها در جایی که «وجود» خود را منکشف کند، ندای وجود در جان ما

به واژه تبدیل می‌شود و گوش سپردن تبدیل به شنیدن می‌شود و این زبان در ذات خود عاملی است تا «وجود» در نظر به موجودات فراموش نشود و آدم به تعلیم الهی، اسماء موجودات را در خود بیابد و با نظر به موجودات، آن اسماء را به زبان آورد تا خود را به عنوان خلیفه الله تثبیت کند. در این صورت است که نسبتی بین «آنچه قبلاً بوده‌ایم» و «آنچه هنوز نشده‌ایم» ظاهر می‌شود و زبانی مناسب آنچه باید بشویم ظهور می‌کند و می‌توانیم در این تاریخ نسبت خود با غرب را به نحوی بنیادین درک کنیم، از آن جهت که خلیفه الهی چه نحوه حضوری در جهان باید داشته باشد که آن حضور جمع بین سنت و دگرگونی‌هایی باشد که در حال حاضر در بنیان جهان رخ داده است.

۴۱- راز پیش‌تازی ذات انقلاب اسلامی

با ظهور ناتوانایی‌های جهان مدرن و تأکید آن بر خودبنیادی بشر، جهان فرامدرن آرام آرام جای خود را باز می‌کند، با دغدغه‌ای که نسبت به عالم معنا دارد و در گشودن آن عالم، فرا روی بشر، انقلاب اسلامی در این تاریخ پیش‌تاز خواهد بود و حلقه واسطی است بین جهان معنوی و زندگی فعال بشری که جهانی شده و در این رابطه امکان ادغام افق‌های متفاوت پیش آمده، تا انسان‌ها در تاریخی با ذوق و عقلانیت معنوی ولی با هویت‌های فرهنگی خاص تاریخ خود، زندگی کنند.

درک حقیقی حضور بیکرانه خود در موقعیتی انضمامی، نوعی دیدن خود است در موجودات و در تاریخ و پیرو آن دیدن موجودات در جهانی که در آن حاضر می‌شویم و این غیر از فهمیدن خود و فهمیدن موجودات است که با افلاطون و ارسطو شروع شد که موضوع درست دیدن به درست فهمیدن تبدیل شد. در حالی که مکرراً روشن شد سرآغاز اندیشیدن، اندیشیدن به «وجود» است که در آن نوعی احساس حضور در میان است، احساس حضوری که به گوش سپردن به «وجود» منجر می‌شود، تا زبانی ظهور کند که خانه وجود است و از آن طریق می‌توانیم در جهان سکنی گزینیم و از بی‌خانه‌مانی و بی‌عالمی نجات یابیم. این همان گشوده شدن عالمی است که با انقلاب اسلامی فراروی بشر آخرالزمانی گشوده می‌شود و حلقه واسطی است بین جهان معنوی و زندگی فعال امروزیین بشر.

۴۲- فعلیت بخشیدن به نیروی نهفته «وجود»

در رابطه با احساس تاریخی خود نسبت به انقلاب اسلامی، چه می‌توانم بگویم، وقتی از یک طرف احساس می‌کنم حقیقتی مقابل‌ام گشوده است و با نورانیتی خاص امیدی برای زندگی را در من شکفته است، ولی از طرفی دیگر چون آن حقیقت همه تاریخ را فرا گرفته، آن چنان غیر قابل درک و مبهم می‌باشد که هیچ زبانی برای تبیین آن نمی‌یابم. مانده‌ام چگونه در این میانه از چیزی سخن بگویم که زبانی برای اشاره به آن بر من آشکار

نشده است. همین اندازه می‌دانم چون در مقابل ذات انقلاب اسلامی، خبیث‌ترین جریان‌های استکباری قرار گرفته‌اند تا آن را شکست دهند و خداوند حتماً مستکبران را نسبت به اهداف‌شان ناکام می‌گذارد، باید به آینده انقلاب اسلامی شدیداً امیدوار بود ولی نه از آن جهت که ما قدم‌های بلندی در شأن انقلاب اسلامی برداشته‌ایم، بلکه به جهت ذات تاریخی انقلاب اسلامی و این که ما افتخار طرفداری از آن را در خود محفوظ داشته‌ایم تا جایگاهی در بستر «وجود» برای ما گشوده شود.

وقتی انسان خود را در بستر وجود خود مستقر کرد و از پایگاه حضور بیکرانه «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» بودنش با موجودات رابطه برقرار کرد، در پی گشودن خود وجود است در آینه موجودات، با نظر به فعلیت‌بخشی به امکان‌هایی که در موجودات هست و می‌تواند به تفصیل در آیند و ظهور «وجود» در هر تاریخی بدین ترتیب محقق می‌شود. مثل اثرهای هنری که چگونه هر کدام در تاریخ خاص خود ظهور می‌کنند و جهانی مناسب آن تاریخ را مقابل انسان‌های آن زمان می‌گشایند و تنها کسانی در آن جهان حاضر می‌شوند که به ندای «وجود» گوش سپرده باشند. اینان هستند که نیروهای نهفته در «وجود» را در هر زمانه‌ای فعلیت می‌بخشند و رابطه بین وجود خود با موجودات را با به فعلیت درآوردن وجود موجودات، به ظهور می‌آورند و احساس می‌کنند چه نیروی معنوی مهمی می‌تواند بین خود و سایر موجودات در میان باشد. انقلاب اسلامی بستری است تا انسان‌ها تا این جا در عالم حاضر شوند، هر چند هنوز آن احساسی که باید با

حضور در تاریخ انقلاب اسلامی شکفته شود ظهور نکرده تا زبانی در تبیین این حضور تاریخی به میان آید، زبانی که به حقیقتی اشاره کند که با انقلاب اسلامی در مقابل ما گشوده شده است.

۴۳- خطر سؤال از چیستی وجود و فراموشی آن

با حضور در جهان تفکر - اعم از تفکر اسلامی و تفکر در فلسفه غرب - متذکر این امر خواهیم بود که با تفکر نسبت به «وجود» است که تفکر به جامعه برمی‌گردد، آن هم تفکر به «وجود» از آن جهت که وجود دارای ذاتی خود آگاه است و «مُدْرِکٌ لِذَاتِهِ» می‌باشد و با تفکر است که «وجود» یا هستی ظهور می‌کند، وگرنه همچنان در مستوری می‌ماند. پس تفکر، تفکر وجود است.

«وجود»، ابژه نیست تا از چیستی آن پرسش شود. «وجود» در افق تفکر، واجد آشکارگی است و نه آن که امری مقولی و مفهومی باشد. حتی سؤال از چیستی «وجود» به معنای فراموشی آن است. همچنان که کلی بودن «وجود» سبب تهی شدن آن می‌گردد. باید مواظب بود گرفتار ورطه کلی در دیدن «وجود» و یا ابژه کردن آن نباشیم تا گرفتار ناکارآمدی آن گردیم و از آشکارگی هستی محروم شویم و لازمه این امر بصیرتی است که در آن شناختی از اگزیستانسیال در میان باشد و هستی در این حالت خود را نشان می‌دهد و اتفاقاً در این نوع مواجهه با هستی نه تنها

انسان برای خودِ انسان کشف می‌شود بلکه سایر موجودات نیز خود را می‌نمایانند و آینه سبحانی حضرت الله می‌شوند از آن جهت که «وجود» آنچنان نیست که بتوان به آن احاطه پیدا کرد. سقوط معنویت موجود بین انسان‌ها و موجودات از آن جایی پیش آمد که گرفتار سیطره فناوری تصرف در موجودات شدند و در نتیجه با بی‌معناییِ خود و نیست‌انگاری روبه‌رو گشتند، در حالی که انسان‌ها با حضورِ وجود بیکرانه خود در اکنونِ تاریخی‌شان می‌توانند طوری با موجودات رابطه برقرار کنند که گرفتار چنگال نیست‌انگاری فن‌آورانه مذکور نگردند و این از طریق متفکران که متوجه تفکرِ نسبت به «وجود» در موجودات و واقعه‌ها هستند، پیش می‌آید. در این رابطه گفته می‌شود: با تفکر است که «وجود» ظهور می‌کند و انسان به جای پرسش از چیستیِ «وجود» با وجود در مظاهر مختلف مواجه می‌شود و نه تنها وجود بیکرانه خود را احساس می‌کند، سایر موجودات را هم آینه وجه متعالی «وجود» می‌یابد به همان معنای تعالی و سبحان‌اللهی خداوند.

۴۴- راهی برای برگشت به مشاهده وجود

در شرایطی هستیم که می‌توانیم این پرسش را داشته باشیم: راستی ما را چه شد که از «وجود» به معنایِ درکی حضوری به درکی مفهومی عدول کردیم؟ در حالی که جناب صدرا می‌گوید: «و اما الوجودُ فَلَا يُمَكِّنُ ذَلِكَ إِلَّا بِصَرِيحِ الْمُشَاهَدَةِ وَ عَيْنِ الْعَيَانِ، دُونَ أَشَارَةِ الْحَدِّ وَ الْبُرْهَانِ» (شواهد الربوبیه) و یا در اسفار

می‌گوید: «تَصَوُّرُهُ يَحْتَاجُ إِلَى ذَهْنٍ ثَاقِبٍ وَ طَبَّعٍ لَطِيفٍ» یعنی برای درک وجود به نوعی ژرف‌اندیشی و اندیشه روشن نیاز است. حتی جناب ابن‌سینا می‌فرماید: «الوجود لا يُمكن تَصَوُّرُهُ بِالْحَدِّ وَ لَا بِالرَّسْمِ..... وَ اما الوجود فلا يمكن ذلك إلا بصريح المشاهدة و عين العيان.» (شفاء) برای وجود امکان تعریف نیست چه تعریف حدّی و چه تعریف رسمی... در مورد وجود و تعریف آن تنها می‌توان با مشاهده روشن و دیدن آن سخن گفت.

آیا علت این غفلت آن نبود که تفکر نسبت به «وجود» را به امری آموختنی تبدیل کردیم، نه امری که باید آن را در مظاهر وجود و روشنی‌گاه‌های آن و در تاریخ و در خودِ انسان مدّ نظر قرار دهیم؟ چیزی که امروزه در مواجهه با متفکران فلسفه غرب مانند هایدگر می‌توانیم به خود آیینیم و تراث فکری خود را بازخوانی کنیم و این یعنی حضور در جهانی میان دو جهان.

حضور بیکرانه انسان در اکنون خود می‌تواند نسبتی منحصر به فرد با وجودِ موجودات برقرار کند و وجود را در آن روشنی‌گاه‌ها به مشاهده‌ای خاص بنگرد، زیرا آن نوع حضور منجر به گشوده‌شدنِ «زمانی-تاریخی» زبان می‌شود، زبانی که عامل نشان‌دادن اسمی است که در موجودات نهفته است و آدم می‌تواند آن اسم را به «گفت» آورد و آدم از این طریق نه تنها آن موجود را بلکه خود را گشوده و عیان می‌سازد تا معلوم شود همه ظهوراتِ وجود هستند، وجودی که ماورای تعریف و برهان، به سوی

انسان گشوده است و طوری ما را در بر گرفته که می‌توانیم در تمام حرکات و سکنت، آینه «وجود» باشیم.

۴۵- تبعات سوء غفلت از حیات اجتماعی

انقلاب اسلامی به عنوان «جهانی بین دو جهان» نمی‌تواند به توسعه انسانی فکر نکند زیرا تجربه تاریخی نشان داده رفاه صرف، نه راضی‌کننده روح انسان‌ها است و نه می‌تواند در فضایی که وجود انسانی انسان رشد نکرده پایدار باشد، زیرا به عدالت که غذای روح انسان است فکر نشده، امری که ما نیز هنوز به جهت آثارِ غرب‌زدگی مان در آن قرار داریم.

در توسعه انسانی به عقود الهی و قراردادهای اجتماعی به عنوان ستون بقای انقلاب اسلامی فکر می‌شود که البته تا کنون در این مورد کوتاهی‌های چشم‌گیری شده، زیرا فقه موجود بیشتر در حوزه فردی رشد کرده است و تکلیف مکلف را در حوزه اجتماعی به طور جدی دنبال نکرده و در موضوع مواجهه با ابعاد جامعه اسلامی به کمک آیات و روایات، آن طور که امروز نیاز است تلاش نشده است. وقتی عهد الهی در نسبت به مسائل در میان نباشد، موضوع حق و باطل در میان نخواهد بود و به راحتی در مصرف، اسراف می‌شود و در انجام امور، تعهد لازم اعمال نمی‌گردد، زیرا انسان‌ها خود را عضوی اساسی برای حیات جامعه به حساب نمی‌آورند، هرکس خود را سلولی جدا از بقیه

احساس می‌کند و لذا نظم لازم که در نسبت با بقیه معنا دارد، چندان معنا نخواهد داشت تا روحیه هماهنگی اجتماعی، خود را به ظهور آورد و به بهانه دینداری و رعایت تکالیف شرعی، در به کار بردن عقل معاش چندان جدّی نخواهند بود. چاره کار آن است که افراد به درک حضور تاریخی خود در بستر انقلاب اسلامی با جدّیت تمام نایل شوند. چیزی که تا حدودی در مرحله تاریخ دفاع مقدس پیش آمد.

دوره‌های تاریخی مختلف، عبارت است از شیوه‌های معینی که موجودات، خود را آشکار می‌سازند. یعنی شیوه‌های معینی که انسان‌ها می‌فهمند چیزها چه هستند و دوران مدرن به عنوان یکی از دوره‌های تاریخی، فاقد ژرفا و عمق است، زیرا موجودات به لحاظ «وجود شناسانه» مدّ نظر نیستند و عملاً به صورت مواد خام برای نظام فن‌آورانه، عیان می‌شوند و این منجر به نیست‌انگاری می‌شود، زیرا در این حالت آدمی به موجودات به صورت ظاهری آن‌ها نظر دارد و آن را کافی می‌داند و از حکایتی که در این موجودات می‌تواند به نمایش آید، غفلت می‌شود و رابطه انسان با «وجود» مختل می‌گردد و «وجود» عملاً خود را از موجودات عقب کشیده، همچنان که زبان، خود را عقب کشیده و لذا زبان در دوران مدرن دیگر انعکاس و حاصل گوش سپردن به ندای وجود نیست. در چنین شرایطی نه عقود الهی در جایگاه خود قرار دارند و نه قراردادهای اجتماعی نقش راستینی به عهده دارند. آیا راهی جز حضور جدّی در تاریخی که با انقلاب اسلامی شکل گرفته، در پیش رو داریم

وقتی متوجه نقش تاریخی انقلاب اسلامی در برون‌رفت از این بحران‌ها باشیم؟

۴۶- سهم‌شدن در خرد مدرن در عین حفظ هویت

حضور در جهان بین دو جهان از طریق انقلاب اسلامی، نوعی سهم‌شدن در خرد مدرن است، در عین حفظ هویت که این خود به خود با نوعی از تفکر و هویتی جدید محقق می‌شود و نه با التقاط و یا ترکیب و یا گزینش، زیرا هیچ‌کدام از این نوع برخوردها با تمدن غربی جواب نداده است، باید به تمدنی دیگر فکر کرد که بنیاد آن در عین آن که بر انسانیت و مناسبات انسانی است، حضور خدا در عالم را محقق می‌کند و این فراتر از تمدنی است که خود را با تکنولوژی معنا کرده است و در حال حاضر به جایی رسیده که دیگر امکان بازسازی خود را ندارد زیرا اساساً نتوانسته متوجه ابعاد متعالی انسان باشد و ناخودآگاه در بند سیطره تکنولوژی است.

غیر اصیل بودن انسان به این معنا است که انسان خودش نباشد، خودی که حضور بیکرانه ذاتی است در وجود و در اکنون تاریخی خود، آن هم در نسبت وجودی با همه موجودات. غیر اصیل بودن زبان به این معنا است که زبان انسان حاصل و انعکاس گوش سپردن انسان به ندای «وجود» در بستر وجودی خودش نباشد. تفکر غیر اصیل، به این معنا است که آن تفکر مبتنی بر حضور و تجلی «وجود» در فهم انسان نباشد بلکه فهم انسان

حاصل به مفهوم درآوردنِ اموری باشد که از طریق عقل انتزاعی شکل گرفته است. در همه موارد فوق برای عبور از آنچه غیر اصیل شده، اعم از «انسان» و «زبان» و «تفکر»، انقلابی زبانی و معنوی نیاز است تا «وجود» تقرر یابد و موجودات بتوانند خود را در جهانِ «وجود» ظاهر کنند و نه در جهان ماهیات متکثر. و این با تاریخ اصیل یعنی تاریخ توحیدی انقلاب اسلامی قابل تحقق است که سرآغازی است برای بشر جدید.

وقتی انسان در حضور بیکرانه اکنون خود، وجود را در ژرفا و در وسعت کامل وجود خود تجربه کند. این سرآغاز نوینی است برای بشر جدید، زیرا بشر غرب زده به لحاظ متافیزیکی به اتمام رسیده و آماده سرآغازی است که در انتهای تاریخ، بشر را به سرآغازی که با انبیاء شروع شده ولی در حجاب رفته می‌رساند تا در مرحله آخرالزمانی خود به ظهور آید، آخرالزمانی که با بعثت حضرت محمد ﷺ شروع شد و حضرت در وصف آن فرمودند: «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ - وَأَشَارَ بِالْوُسْطَى وَالسَّبَابَةِ -» پیامبر خدا ﷺ پس از آن که دو انگشت نشانه و میانه خود را نشان دادند فرمودند: فاصله زمانی میان برانگیخته شدن من و قیامت مانند این دو می‌باشد، یعنی قیامت تا این اندازه نزدیک است و انسان آخرالزمانی با توحید محمدی ﷺ به تولد آمد و در این روزها با سهیم شدن در خرد مدرن آثار فعلیت یافتن آن انسان به ظهور آمده که چگونه در بستر انقلاب اسلامی انسانی به ظهور آمده که «جهانی» می‌اندیشد و «جهانی» عمل می‌کند و در جهان حاضر است.

۴۷- باید شکار عشق شد ولی نه عشق افلاطونی

انقلاب اسلامی با حضور جهانی‌اش، در مواجهه با خرد مدرن، معنای خود را در جهانی بین دو جهان تعیین کرده است و انسان در این معنایابی از نظر به حقیقت - به هر معنایی که نظر به حقیقت را در نظر بگیریم - غافل نیست، زیرا به آن نوع آگاهی که فوق آگاهی مفهومی است و با مراقبه حاصل می‌شود، نظر دارد، آن نوع آگاهی که منجر به ظهور راه‌های جدید می‌شود زیرا آن انسان «وجود» خود را در معرض تجلیاتی که در چشم‌انداز خود یافته، قرار می‌دهد و در بستر این نوع حضور، باید متوجه بود که باید شکار عشق شد ولی نه عشق افلاطونی. شکار عشق به صورتی که در جای جای صحنه‌های انقلاب اسلامی، به خصوص در صحنه‌های دفاع مقدس، به صورت‌های مختلف به ظهور آمد و قوام امروز هر انسانی در همین رابطه شکل می‌گیرد که در مواجهه با خرد مدرن نظر به حقیقت دارد و این را باید در حضور تاریخی خود در انقلاب اسلامی جستجو کرد.

انسان با حضور در هویت بیکرانه خود به نحوی با هویت آسمانی خود مأنوس می‌شود و البته این مشروط بر آن است که همواره تلاش کند در مواجهه با «وجود»، رجوعی بعد از رجوع داشته باشد و در بستر رجوع دیگر باره به «وجود»، همواره در جستجوی آن باشد که «تقرر وجود» چگونه است و چگونه به سوی وجود می‌رود، به همان معنایی که افراد و چیزها به سوی وجود نمی‌روند، بلکه خود را دیگر باره در وجود می‌یابند،

در عین آن که «وجود» در عین آشکاری، پنهان‌ترین است و معنای قرب به سوی خداوند در عین قبض و بسط چنین است و معنای نظر به حقیقت را باید در چنین رویکردی دنبال کرد که منجر به ظهور راه‌های جدیدی می‌شود، راه‌های جدیدی که انسان در دل حضور در چنین راهی، شکار عشق می‌شود که قوام انسان آخرالزمانی است.

۴۸- حکمت خسروانی در بستر اسلام

ناسیونالیسم با تأکید بر ایرانیت به آن صورت خاص، هیچ ربطی به حضور ایران در بستر انقلاب اسلامی ندارد. آن ناسیونالیسم علاوه بر آن که نوعی برگشت به سلطنت است، نوعی برتری‌جویی نژادی در آن نهفته است، مضافاً که تجربه نشان داده با غرب‌زدگی همراه است و آن غیر از حضور اسلام است با خرد ایرانی، در مواجهه با خرد مدرن که منجر به جهانی بین دو جهان می‌شود و ما به عنوان نظر به تمدنی عقلانی در بستر اسلام بر آن تأکید داریم ولی با فرهنگ خسروانی، امری که در بنیان انقلاب اسلامی که متأثر از تشیع است به مرور ظهور می‌کند و به همان صورتی که خرد خسروانی در مواجهه با اسلام، اسلام را از آن خود کرد، بدون آن که حتی زبان خود را از دست بدهد و توانست با زبان فاخری که داشت، اسلام را معنا کند در حالی که بعضی ملت‌ها در مواجهه با اسلام زبان عربی را پذیرفتند زیرا زبان‌شان توانایی فهم و تبیین معارف اسلامی را نداشت.

حال با توجه به استعداد ایرانی که توانست با خرد خسروانی، خود را در مواجهه با اسلام در آن تاریخ حاضر کند؛ آیا نباید در این فکر بود که امروز ایران یعنی تشیع و یعنی انقلاب اسلامی در هویت امروزی بشر، توان آن را دارد که در مواجهه با خرد مدرن، در عین بهره‌گیری از آن خرد، آن را در نزد خود آورد و از آن خود کند؟

در صدر اسلام آن جایی که مسلمانان با ممانعت مشرکین مکه جهت انجام فریضه حج روبه‌رو شدند و در ابتدای امر لازم آمد تا با مشرکین مقابله کنند و جهت آن امر با رسول خدا ﷺ بیعت کردند، بیعتی که تا آخرین نفس در کنار حضرت با مشرکین مبارزه کنند و البته قبل از درگیری کار به صلح حدیبیه کشیده شد، در فضای آن بیعت، حالتی بر مسلمانان جاری شد که قرآن تعبیر می‌کند به «أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» نزول سکینه و آرامش بر قلب‌ها عبارت است از شدت ایمانی که آن‌ها را فرا گرفت و در ادامه برای روشن کردن آنچه وجود آن‌ها را فرا گرفت می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» ای پیامبر! آن‌هایی که با تو بیعت کردند، در واقع با خدا بیعت کردند. در این جا است که انسان‌ها در آن حالت به لحاظ وجه وجودی اصیل خود، عملاً «وجود» را در جلوه حضرت الله به ظهور آوردند و جهان تاریخی مهمی را خلق کردند، تا هر چیز در جایگاه حقیقی خود ظاهر شود و فرهنگ مدرنیته با سیطره فن‌آورانه‌اش نمی‌تواند آنچه را در اثر اختفای وجود از دست رفته، برگرداند، و شواهد تاریخی

حکایت از آن دارد که این مهم بر انقلاب اسلامی حواله شده تا جهانی که از بشر جدید گم شده دوباره به ظهور آید، با نظر به چنین سستی است که تأکید می‌شود «ناسیونالیسم» با تأکید بر ایرانیت هیچ ربطی به حضور ایران در بستر انقلاب اسلامی ندارد، زیرا انقلاب اسلامی با خصوصیت خاص خود که از حکمت خسروانی بی‌بهره نیست، با رویکرد قدسی خود، نوعی بیعت با رسول خدا ﷺ است که منجر به بیعت با خداوند می‌شود تا وجودی را که با سیطره فرهنگ غربی به غیاب رفته، به ظهور آورد.

۴۹- باده از ما مست شد، نی ما از او

شهدایی مثل شهید محسن حججی و حاج قاسم سلیمانی نشان دادند که می‌توان در بستر انقلاب اسلامی شکار عشق شد و این در حالتی پیش آمد که انقلاب اسلامی تلاش دارد از درون به زندگی و به عالم معنا بیخشد. با انقلاب اسلامی نسبتی خاص بین درون انسان و زندگی بیرونی شکل گرفت و آنچه در درون انسان‌ها به عنوان آرمان، مطلوب زندگی بود، در بیرون ظاهر شد و انقلاب اسلامی آن باده‌ای شد که با انطباقی که نسبت به آرمان‌های درونی ما داشت، ما را مست نمود، در حالی که بنیان آن مستی از درون بود، به همان معنایی که به گفته مولوی:

باده از ما مست شد، نی ما از او

قالب از ما هست شد، نی ما از او

پس ما هستیم که به عالم معنا می‌دهیم حتی ما به موجودات عالم «نام» دادیم تا آشکارشان کنیم و در همین رابطه حضرت حق به آدم و آدمیت دستور دادند: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (بقره/۳۳) ای آدم! آن‌ها را به اسمائشان آگاه کن تا خود را بفهمند. پس در واقع:

ای می‌بترم از تو، من باده‌ترم از تو

پرجوش‌ترم از تو، آهسته که سرمستم

زیرا:

باغ‌ها و میوه‌ها اندر دل است

عکس لطف آن برین آب و گل است

پس ما جهان خود را در درون خود می‌سازیم و پیرو آن بیرون را شکل می‌دهیم، برعکسِ سیاسیون و مطلقین که خود را چیزی می‌دانند در بین چیزها.

در این رابطه عالم ما آن چیزی نیست که نسبت به آن فکر می‌کنیم، بلکه آن چیزی است که در آن زندگی می‌کنیم و ما نسبت به آن گشوده هستیم و آن نیز نسبت به ما گشوده است و ما تنها با آن عالم ارتباط داریم، بدون آن که اُبَره ما باشد و اساساً ما مالک آن نیستیم بلکه چشم‌اندازی است که ما در آن زندگی می‌کنیم و حقیقتِ آن، جهانی است گشوده برای زندگی که البته ممکن است شیطان با طرح جهان‌های توهمی، آن جهان گشوده را برای ما تنگ کند. باید مواظب خود بود که از جهان

فراخ خود به جهان تنگ و تاریک غرب‌زدگی سوق داده
نشویم.

احساسی که انسان از خود به عنوان حضوری بیکرانه در اکنون تاریخی‌اش برایش پیش می‌آید، از آن او نیست، الهامی است که حضرت «وجود» به او الهام می‌کند، تا انسان بتواند خود را درست فهم کند و به واسطه نیروی وجود، جهانی میان دو جهان را بسازد، آن‌هم با حیرتی که در نسبت با «وجود» برایش پیش می‌آید و در این حیرت همواره به سوی آینده نظر دارد بدون آن که «وجود» را به ابژه تبدیل کند؛ وجود، خود را پنهان می‌دارد تا چیزها بتوانند حاضر شوند و ما باید «وجود» را در همین حالت انضمامی‌اش مدّ نظر داشته باشیم تا اندیشیدن واقعی که اندیشیدن به وجود است، به میدان آید و زبان در قدرت انکشافی جهان تاریخی خویش برافروزد و به «گفت» آید که چگونه امثال شهید حججی و حاج قاسم با الهام حضرت «وجود»، شکار عشق شدند و در حیرتی قرار گرفتند که خود را در آینده‌ای خاص یافتند، آینده‌ای که زمانه تمام وجود انسان را با وجه متعالی‌اش در برمی‌گیرد تا هر کس مست باده وجود باشد ولی با حضور در بیکرانگی هستی.

۵۰- ضرورت حضور رهبری روحانی در تأسیس نظام

حقیقی

برای گشوده‌شدن قرآن و درک اولیای الهی، نباید مانند مشرکین حجاز دست‌هایمان از معانی قدسی خالی باشد و نسبت به

تذکراتی که وَحی الهی می‌دهد بیگانه باشیم. در حالی که وقتی ایرانی‌ها با وَحی الهی از طریق اسلام روبه‌رو شدند، نسبت به آن خالی‌الذهن نبودند و ضرورت حضور رهبر روحانی جهت نظام بشری را می‌شناختند و حاصل مواجهه حکمت خسروانی با اسلام، فارابی می‌شود و تذکر به مدینه فاضله. جناب سلمان فارسی حاصل مواجهه حکمت خسروانی با نبوت نبوی است و بدین لحاظ در زمره خانواده پیامبر ﷺ قرار می‌گیرد، ولی ابوجهل یعنی عموی پیامبر ﷺ از خانواده پیامبر خارج است.

مواجهه روح حکمت خسروانی در بستر دیانت نبوی، در دوران جدید موجب ظهور سلسله صفویه شد و حاصل آن میرفندرسکی و ملاصدرا گشت، در حالی که در بستر حاکمیت عثمانی هرگز میرفندرسکی و ملاصدرا ظهور نخواهد کرد.

همان پیوستگی که بین حکمت خسروانی و سیره نبوی شکل گرفت، در این تاریخ موجب می‌شود در مواجهه با خرد مدرن به طلوع جهانی بین دو جهان فکر کنیم که در عین تشیع با هویت حکمت خسروانی، خود را از خرد مدرن بیرون ندادند.

مصریان در شرایطی بودند که یا باید اسلام را می‌پذیرفتند و زبان مخصوص اسلام را و یا بر همان عصر طاغوتی خود باقی می‌ماندند، زیرا زبان طاغوت زده آن‌ها ظرفیت رابطه با اشارات قرآن را نداشت ولی در ایران شرایط متفاوت بود و امروز نیز ما در مواجهه با خرد مدرن شرایط مخصوص به خود را دارا هستیم.

از آن جایی که احساس خود به عنوان حضور در اکنون تاریخی، امری است الهامی، ضرورت رهبری روحانی در تأسیس یک نظام حقیقی که مبتنی بر معرفت ذاتی انسان باشد پیش می‌آید، تا بتوانیم حضور در اکنون تاریخی خود را در یک نظام بنا کنیم زیرا یکی از شرایط بنیادین برای به خود آمدن انسان، حضور در جهانی است تاریخی، تاریخی که آینده حضور بیکرانه انسان را به صورتی اصیل مدّ نظر آورد. ساختن چنین تاریخی، ضرورتاً به تحقق نظامی منجر می‌شود که مبتنی بر رهبری و هدایت رهبری باشد تاریخ‌ساز، تا با شخصیت و رهنمودهای خود، امکان عبور از آشفتگی‌ها و درماندگی‌ها را فراهم آورد و گرنه صاحب منصبان تنگ‌نظر، آن تاریخ را به یک رژیم دیوان‌سالار تبدیل می‌کنند. این جا است که ضرورت انسان‌های قدسی به عنوان به ظهور آوردن «وجود» در تاریخ، ضروری خواهد بود تا آغازگر باشند. این همان برخورداری از معانی قدسی است در نظر به سیره اولیای الهی تا انسان برای رجوع به هویت قدسی خود، نمودی متعین در پیش رو داشته باشد و وجود چنین نمادی با تاریخ‌سازی خود می‌تواند نقش‌آفرینی کند، امری که حجاز در صدر اسلام از آن غفلت کرد ولی در ایران بنیان‌های تاریخی آن از قبل فراهم بود و اسلام نوری بود که به آن بنیان‌ها تابید و آن‌ها را به صورتی اصیل‌تر به ظهور آورد و غفلت از حضور رهبری که نماد حضور ما در ساحت قدس باشد ما را گرفتار محافظه‌کاری صاحب‌منصبان می‌کند.

۵۱- وقتی جایگاه تفکر تغییر کند طوفانی گشوده می‌شود

در مرحله‌ای از تاریخ دیانت، به هر دلیلی می‌خواستیم با اثبات وجود خدا، خود را از آن طریق بفهمیم، در حالی که خدا ثابت بود. تا این که آرام آرام راهی گشوده شد تا در آن راه، جایگاه و نسبت خود را در رابطه با خدا جستجو کنیم و انقلاب اسلامی و فضای تاریخی آن، چنین چشم‌اندازی را در مقابل ما گشود تا جایگاه تفکر تغییر کند و به جای آن که از پنجره اطاق، طوفان را بنگریم، بدون آن که در معرض آن قرار گیریم، خود را در معرض طوفان تفکر قرار دهیم و با آن بالا و پایین رویم، دیگر ما را به احتیاط در تفکر راهی نیست، چرا که در طوفان تفکر قراری باقی نمی‌ماند، مگر چشم‌اندازی که خود انسان هم نمی‌فهمد کجا قرار دارد، زیرا هویت تعلقی او در هیچ معنایی نمی‌گنجد. در تاریخ آخرالزمان که انسان‌ها با طوفانی روبه‌رو می‌شوند از چگونگی درک خود، باید از حضور در چنین طوفانی هراس به خود راه نداد و گرنه به اصیل‌ترین یقین که با درک حضور بیکرانه خود که تعالی خلّاقانه‌ای است از طریق درک نیروی وجود، نمی‌رسیم.

هر عطایی که به سوی یک ملت بیاید، مقتضی نوعی تعالی خلّاقانه از طریق نیروی وجود است و این مقتضی آن است تا انسان‌های برخوردار از نیروی وجود بتوانند آن تعالی را ایجاد کنند. با توجه به این امر، آنچه دولت را جلو می‌برد تنها آراء شهروندان نیست بلکه به دولت‌مردی نیاز

است که به ندای وجود، مطابق آن عصر در موضوع نظامی که باید در آن تاریخ تشکیل شود، فکر کرده و گوش سپرده باشد. دولت‌مردان واقعی، صورت‌های نوینی از وجود سیاسی ایجاد خواهند کرد که حقیقت در آن نظام حادث می‌شود؛^{۱۶} نظامی که از حاضر شدن در طوفان‌ها نمی‌هراسد و تفکر را در چشم‌اندازی جستجو می‌کند که روحیه توحیدی در مقابل انسان می‌گشاید؛ انسانی که هویت وجودی او نسبت به حضرت حق «تعلقی» است و آرامش خود را در قرار گرفتن در معرض تجلیات حضرت معبود می‌یابد که عین بی‌قراری است ولی زیر سایه حضرت حق.

۵۲- انسان در تنگنای تعریف «حیوان ناطق»

وقتی بپذیریم نگاه ماهیت‌گرایانه یا متافیزیکی، نظر به «وجود» را در حجاب می‌برد، پس تعریفی از انسان که نظر به «وجود» نداشته باشد، عملاً ما را با انسان به معنای حقیقی آن مواجه نمی‌کند، همان‌طور که در تعریف «حیوان ناطق» برای انسان، نسبتی بین انسان و «وجود» مدّ نظر نمی‌آید، در این بستر آن تفکر که با نظر به «وجود» به ظهور می‌آید، در غیبت است. ما در تعریف انسان، به عنوان حیوان ناطق، با «وجود» مواجه نمی‌شویم، تا جان ما با مواجهه با «وجود»، خود به خود، خود را در نوعی بیکرانگی احساس کند و مانند هر متفکری با «گفتن» به تجلی

۱۶- در این رابطه می‌توانید به کتاب «درآمدی به متافیزیک» از مارتین هایدگر، ترجمه

آید و گشوده گردد، در این حالت «گفتن» و «بودن» دو واقعیت نیست، زیرا در آن نوع گفتن که انسان در حضور بیکرانه خود حاضر است، ذات انسان که همان وجود اوست، به ظهور آمده و انسان با چنین رویکردی با عبور از «خودبینی» و «خودخواهی» هرچه بیشتر به ذات خود نزدیک می‌شود، زیرا اجازه می‌دهد تا مورد خطاب «وجود» قرار گیرد که همان مأوا و خانه اصلی اوست. و مباحث «معرفت نفس» مسئول این نوع گشودگی است، تا انسان خود را «وجود» احساس کند و گرنه گرفتار نوعی نگاه متافیزیکی نسبت به انسان شده‌ایم که عین بی‌مأوایی است، زیرا امیدواری نسبت به مأواگزیدن در کثرات و برخورداری از آن‌ها، موجب غفلت از فقر ذاتی انسان است که هرکسی با احساس وجود خود می‌توانست به آن دست یابد و دائماً با احساس تجلی بودن «وجود» در دوران‌های مختلف و بر اساس شأن تاریخی که برای «وجود» هست، هر کس خود را مورد خطاب «وجود» احساس می‌کند و اصالت وجود در مقابل اصالت دادن به انسان یا اومانیسیم، در این جا کمال خود را می‌نمایاند، زیرا اومانیسیم غیر از نظر به انسانی است که وجود خود را در نسبت با وجود، به عنوان امری متعالی احساس می‌کند و راهی به سوی تفکر در امر قدسی برایش گشوده می‌شود و در منظر خود، ذات الوهیت را ملاحظه نظر دارد و این البته با گشایش نسبتی که انسان با «وجود» پیدا می‌کند، در بُعد عبودیتش به ظهور می‌آید. همچنان که پرتو

سمیع بودن نفس ناطقه در بستر قوه سامعه، در گوش به ظهور می‌آید و انسان متوجه نسبت رابطه خود با نفس ناطقه در حوزه شنیدن می‌شود.

ما با نظر به موقف ذاتی خود نسبت به «وجود» می‌توانیم زنده باشیم و زندگی کنیم که این خارج از دوگانه تفکر نظری و عملی است، بلکه نظر به «وجود» است از طریق احساس وجود خویش و گشودگی آن، در عین آن که همچنان برای ما ناشناخته است، بدون آن که از ما جدا باشد و اُنسی با آن نداشته باشیم.

اگر در این رابطه فکر کنیم که دولت یک رخداد خلّاقانه‌ای است که به دست رهبران بزرگ ابداع و ابقاء می‌شود؛ می‌توان گفت جهانی که در هر تاریخی مطابق آن تاریخ خود را می‌گشاید، زندگی حقیقی در آن تاریخ را به تصمیم انسانی می‌سپارد که متوجه تولد انسانیتی است که در آن تاریخ در حال طلوع است و مسلماً این انسانیت شامل همه انسان‌های آن عصر نمی‌شود، زیرا بنا است انسانیتی مطابق آن عصر، که عصر دیروز نیست، به ظهور آید. به نظر می‌رسد ذیل اسلام و انقلاب اسلامی، انسانیتی که در حال تولد است در شهید حاج قاسم سلیمانی به ظهور آمد تا آن نوع انسانیت شروع شود. آیا رابطه‌ای بین تولد و طلوع چنین انسانیتی با تعریفی که انسان باید ماورای حیوانِ ناطق بودنش در این تاریخ از خود داشته باشد، هست؟ تعریفی که انسان خود را در ذات خود و عین الربط بودنش به حضرت معبود احساس کند و رابطه‌ای تنگاتنگ بین بودن او و گفتن‌اش برقرار شود؟

۵۳- وارستگی و درک درست از هستی خود

می‌توان در نسبت ما با واقعیات و با نظر به مجردبودن نفس ناطقه و حضور تکوینی آن در عالم، متوجه عالمی بود که در آن عالم در نسبت با حقیقت زندگی می‌کنیم و نه در عالمی که به آن فکر می‌کنیم، زیرا نسبت ما با عالم به گشودگی ما نسبت به آن بستگی دارد و ارتباطی که با آن داریم، بدون آن که مالک آن باشیم. همچنان که مکرراً عرض شده ما تنها می‌توانیم مالک مفهوم از عالم باشیم، در حالی که هیچ‌کس در مفهوم عالم زندگی نمی‌کند و در نسبت به عالمی که در آن زندگی می‌کنیم، موضوع درون و بیرون هم در میان نیست تا بگوییم: «باغ‌ها و لاله‌ها اندر دل است» بلکه بحث، در «بودن» ما است. آنچه باید احساس شود حضور و وجود ما می‌باشد در جهان که با رفع حجاب‌هایی مثل خودبینی و حبّ دنیا و حبّ شهرت به ظهور می‌آید. آیا نسبتی بین درکی درست از هستی خود و اخلاقی که در آموزه‌های دینی مطرح است، در میان نیست؟ آیا می‌توان در موضوع «جهان بین دو جهان» با حضور در جهانی که «در آن زندگی می‌کنیم» با جهانی مواجه شد که به آن فکر می‌کنیم و فرهیختگی را در جمع بین این دو جهان دانست؟ تا شرق شخصیت ما از غرب آن غافل نباشد و حضور آخرالزمانی ما شکل خاص خود را به خود بگیرد.

ما هنوز نسبت به انسانیتی که باید مطابق این تاریخ متولد شود، وقوف نداریم. با نظر به شرایط تاریخیِ امروزمان و کنار گذاشتن آنچه متعارف است و بازگشتن به تفسیری از وجودِ بیکرانه اکنون خود، نیاز به نوعی جهش داریم تا معنای زندگی در تاریخ را دوباره پرسیم و منظری که باید به میان آید، ظهور کند و این با احساس از حضور بیکرانه خود در اکنون تاریخی، در دل انقلاب اسلامی ممکن است، زیرا در دل این تاریخ احساس حضوری که در خود داریم به مرحله‌ای رسیده است تا آمادگی گشودگی نسبت به آینده‌ای که انقلاب اسلامی بستر آن را شکل داده، در خود بیابیم، افقی که در عین دور بودن، قابل احساس و قابل دسترسی است. هرچه برای ما هست، همین امکان است و این نه تنها فاصله گرفتن از سرآغاز نیست، بلکه حضوری است عمیق‌تر در آن سرآغاز به همان معنایی که مبدأ، همان معاد است. یعنی بودنی که می‌توان با رفع حجاب‌های مذکور آن را احساس کرد.

۵۴- عبور از بیگانگی نسبت به متفکران حقیقت‌شناس

با نظر به گشودگی که باید با عالم و آدم داشته باشیم و با نظر به درک درستی که از هستی خود باید ملّ نظر باشد، دغدغه‌های کانت و هگل و هایدگر و گادامر نسبت به دینداری در تاریخ مدرن، در عین اهل کتاب بودن آن‌ها و تعهدشان نسبت به هویت دینی در این تاریخ، ما متذکر آیات ۱۹۹ و ۲۰۰ سوره آل عمران می‌شویم که می‌فرماید: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ

مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (۲۰۰). خداوند در آیه ۱۹۹ می‌فرماید عده‌ای از اهل کتاب کسانی‌اند که به خداوند و به وحی الهی که بر شما نازل شده، ایمان آورده‌اند و در مقابل خداوند خاشع بوده و آیات الهی را قدر می‌نهند، اجر و پاداش اینان با این‌که اهل کتاب هستند، نزد پروردگارشان محفوظ است و خداوند سریع الحساب است و در پاداش آن‌ها کوتاهی نمی‌کند. حال با توجه به این امر در آیه بعدی خطاب به مؤمنین، یعنی به مسلمانان می‌فرماید شکیبایی پیشه کنید و رابطه برقرار نمایید و تقوای الهی را دنبال کنید، امید است رستگار شوید.

با توجه به این‌که بعد از مطرح کردن سجایای عده‌ای از اهل کتاب در آیه ۱۹۹ متذکر آیه ۲۰۰ می‌شود و به مسلمانان خطاب می‌کند که در عین رعایت تقوا و شکیبایی، اهل رابطه باشید، آیا نمی‌توان گفت این رابطه مربوط به شخصیت‌هایی از اهل کتاب است که در آیه ۱۹۹ متذکر آن‌ها شده است؟ از این جهت به نظر می‌آید می‌توان به رابطه خود با امثال متفکرانی چون کانت و هگل و هایدگر و گادامر فکر کرد که تعهد آن‌ها نسبت به دینداری محرز است، در آن حدّ که گادامر در مورد هایدگر معتقد است همه فکر او خدا بود - البته نه به معنای متافیزیکی آن-

و یا کانت در کتاب «نقد عقل محض» به گفته خودش می‌خواهد جای عقل را تنگ کند تا جای ایمان را باز نماید.

با نظر به دغدغه‌های متفکران فوق‌الذکر، با فتح تاریخی که با انقلاب اسلامی به وقوع پیوست، عملاً می‌توان به سرآغازی نظر کرد که توحید محمدی ﷺ آن را به ظهور آورد و از این جهت انقلاب اسلامی در هویت توحیدی ضد استکباری‌اش، سرآغاز آن آغاز است. یعنی تعینی است از امری ثابت با ظهورات مختلف، نمایی است از آن آغازین‌آغازها در عرصه‌ای که باید ظاهر می‌شد تا حال و آینده را که امثال هگل و هایدگر متوجه آن بودند ولی امید چندانی به تحقق آن نداشتند، از آن خود کند و البته آن چشم‌انداز در عین حال به عنوان آغاز آغازها در مستوری خود مستقر است. تنها می‌توان فهمید «آن‌قدر هست که بانک جرسی می‌آید» و البته بانک جرسی که در پیش است بی‌رابطه با آن آغاز نیست، بلکه همان آغاز است که در پشت هر حرکت توحیدی قرار دارد و آن را حفظ می‌کند و شرایطی را پیش می‌آورد که ملت‌ها ذیل توحید، از بیگانگی‌های گذشته به فهم یکدیگر نایل می‌شوند.

۵۵- زندگی در امروز و فردا در راستای اُنس با ندای الهی

با آگاهی از ضعف روحیه اراده معطوف به قدرت و هوشیاری نسبت به آن، می‌توانیم متوجه برکات زبانی باشیم که زبان اشارت است و در آن فضا، عوالمی در مقابل انسان گشوده می‌شود که انسان احساس تنهایی و پوچی نمی‌کند، زیرا در آن

حالت، تفکر است که به سوی انسان می‌آید و ما با تجلیاتِ «وجود» مأنوس خواهیم بود و افقی از حضور در مقابل ما گشوده می‌شود و این یعنی زندگی در امروز و فردا، در راستای انس با ندای الهی که از درون هر چیز با درون ما ارتباط دارد و زبان اشارت بر زبان عبارت غالب می‌شود.

در صورتی ارتباط انسان با ندای الهی از درونِ هر چیزی درست شکل می‌گیرد و انسان در برابر تفکرِ صحیح تاب می‌آورد که رویکرد ما به هر مربوبی در راستای مواجهه با وجه آغازین آن مربوب یعنی ربّ آن باشد. در این صورت است که هر اتفاق و هر واقعه‌ای تاریخی، ظهوری از آغازِ آغازین تاریخی‌اش می‌باشد و ما را در نسبت با وجودی که در آن تقرر یافته است به خود می‌آورد، به همان صورتی که در تاریخی که ما را در بر گرفته می‌توانیم به خود آییم و از نیست‌انگاری که با غفلت از این حضور پیش می‌آید، عبور کنیم و در اُنسی نسبت به عالم قرار گیریم که زبان اشارت به آن معنا می‌بخشد.

۵۶- زندگی با خود در نسبت با پدیدارها

اگر انسان متوجه شود با جهانی روبه‌رو است که پدیدارها در افق آن جهان برای انسان ظهور می‌کنند، عملاً ما با نفس ناطقه خود به سر می‌بریم که در جهان با وسعتی نامحدود و لایقف حاضر است و با روبه‌رو شدن با پدیدارها، پدیدارها مُعَدِّ و زمینه هستند تا انسان متوجه حضور خود در نسبت با آن پدیدارها در خود

باشد. این یعنی انسان در عین حال که همواره در نزد خود می‌باشد، در جهان نیز حاضر است و هر اندازه در تقوای بیشتری حاضر باشد، پدیدارها را بهتر و همه‌جانبه‌تر در جهان خود می‌یابد. آیا این نحوه حضور، ما را از ضعف سوپژه شدن انسان به طریقی که ممکن است در نگاهی که کانت به انسان دارد پیش بیايد، مبرا نمی‌کند؟

همچنان که گفته شد رخداد تاریخی، یک حادثه و یک واقعه نیست بلکه نوعی به وجود آمدن و در عرصه وجود ظاهر شدن حقیقت است که یک جهان را شکل می‌دهد، تا ملتی در سایه جهانی که جهان تاریخی آن‌ها است زندگی کنند و در چنین جهانی هر چیزی تعین خاص خود را می‌یابد و میدان درخشش آن چیز فراهم می‌شود و زندگی معنا پیدا می‌کند. آیا امروز راز بی‌معنایی آن‌هایی که معنای خود را در مفاهیمی از حقیقت جستجو می‌کنند، نمی‌یابید؟ زیرا که با آنچه در اطراف خود دارند برخوردی تاریخی و وجودی ندارند، تا امکان آشکار شدن آنچه از ابعاد وجودی آن‌ها مکتوم است و می‌تواند آشکار شود، فراهم شود. راه حل عبور از آن حجاب در ابتدای امر توجه به نحوه حضور نفس ناطقه در عالم است که چگونه با روبه‌رو شدن با پدیده‌های خارجی، نفس را آماده می‌کند تا جهان را در خود بیابد و اگر از جهتی سوپژه خود شده و خود را در خود جستجو می‌کند، خود را جهانی بیابد که همه جهان است و نه تنها با جهان بیگانه نیست بلکه در نسبتی خاص با همه موجودات جهان قرار دارد، نسبتی یگانه و نه فرادستی.

۵۷- حضور در فضای مجازی و ارتباط با جهان گشوده

همدیگر

برای فهم درست پدیدارها باید به آن‌ها تعلق داشته باشیم و آن‌ها را در جهان خود بیابیم و تفکر، یعنی یافتن رابطه‌ای درست با پدیدارها. این همان رسیدن به شور «وجود» و استقراری است نسبت به موجودات، به عنوان روشنی‌گاه‌های وجود، و گرنه با پندارهای خود و با مشهورات به سر می‌بریم که هیچ گرمایی به جان انسان منتقل نمی‌کنند تا احساس ناکامی و پوچی نداشته باشد.

نسبتی بین نگاه پدیدارشناسانه به موجودات با به تجلی آمدن وجود هست و چنانچه به پدیده‌ها نگاه خاص پدیدارشناسانه داشته باشیم، «وجود» نیز مطابق آن پدیدارها ظهور می‌کند، می‌توان گفت فرشته یا فرشتگانی در جان انسان تجلی کرده‌اند، زیرا «وجود» در ذات خود عین کمال است و در هر موطنی که ظهور کند عملاً انسان در خود با صورتی از کمال الهی مرتبط است.

جهانی که با انقلاب اسلامی در حال طلوع است، آنچه را که ماورای فهم بشر روزمره است به ارمغان می‌آورد تا هر کس در آن فضای گشوده بتواند خود را آغاز کند و انسان‌ها همدیگر را در آن جهان که به سوی آن‌ها گشوده شده، درک کنند. مانند آنچه در پیاده‌روی اربعین می‌توان تجربه کرد و یا در این تاریخ آرام آرام همان روحیه در حال به ظهور آمدن

در فضای مجازی است و انسان‌ها در نسبتی که در دل حضور در انقلاب اسلامی با همدیگر پیدا می‌کنند، در فضای مجازی در جهان‌های گشوده همدیگر حاضر می‌شوند. زیرا هر کس به جهت طلوع آن جهان، از خویشتن در کی بس متعالی یافته است، هرچند آن جهان هنوز نامتعیّن است ولی می‌تواند ما را به خوبی از عرصه روزمرگی که در آن سرگردان بودیم، خارج سازد و راهی شود برای حضور در اکنونِ بیکرانه جاودانه خود. مشروط بر آن که پدیدارها را همچنان که عرض شد در جهان خود بیابیم و هر کس خود را در فضایی گشوده آغاز کند و بیابد که این «وجود» است که در هر پدیده‌ای فرشته‌گونه در جان ما به ظهور می‌آید. این امری است که در طول تاریخ، مکتب‌های گوناگون فکری و سلوکی در پی آن بودند و گویا بشر آخرالزمانی می‌تواند آن‌ها را در خود جمع کند.

۵۸- آزادی ذاتی انسان

انسان به همان اندازه که به «وجود» نظر می‌اندازد، با حضور بیکرانه خود در عالم روبه‌رو می‌شود و این در جای خود احساس نوعی آزادی است و از این جهت می‌توان گفت: آزادیِ انسان با اندیشیدن در «وجود» به دست می‌آید و از آن جهت که انسان همان «وجود» است، ذات انسان، آزادی و گشودگی است و به ظهور آوردن هر آنچه امکان به ظهور آمدن دارد؛ یعنی در جواب دستور: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»، آدم اسماء موجودات را

که نحوه‌های متفاوت گشودگی آن‌ها در موجودات است، با جامعیت خود به میان می‌آورد و اگر آدم نبود، به این معنا هیچ چیز نبود. پس انسان آزاد است تا جهان خود را بسازد و غفلت آدم از این آزادی، غفلت از وجود خودش است، وجودی که عین اندیشیدن به «وجود» و یا به خود است و بسط خود با همه آنچه اسماء الهی به ظهور آورده‌اند؛ حضور در جهان کیفی و عبور از سیطره جهان کمی به معنای حضور در «جهان میان دو جهان».

اگر متوجه باشیم عقل یا خرد، استعدادی است در انسان جهت درک تاریخی هستی و بدانیم امکان دانستن و عمل کردن در زمان و تاریخ پدید می‌آید و امری نیست که بتوانیم به میل و اراده خود، مردمان را به آنچه گمان می‌کنیم حق است بخوانیم و آن‌ها بتوانند به آن رو کنند، پس توقع نباید داشت عقل قدیم بتواند راهنمای زندگی در زمانه‌ای باشد که با عقل تجدد شکل گرفته است و اگر به عقلی که با تاریخ جهان مدرن به ظهور آمده ورود نکنیم، از بی‌نظمی و بی‌سامانی امروزمان که از یک طرف حاصل عبور از جهان سنتی گذشته و از طرف دیگر به جهت عدم ورود به عقل مدرن است، آزاد نمی‌شویم. تاریخ، تاریخ انسان است و دوران‌ها را می‌توان بر حسب این که انسان در آن‌ها چه شأن و مقامی دارد از هم تشخیص داد و تفکیک کرد و این مشخص است که در دوران جدید انسان سوژه خود است و تصورات او است که او را به فعالیت و می‌دارد و چه بسا در این مسیر قربانی هیچ و پوچ می‌شود و این نشانه غفلت او است

۱۲۴ در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

از وجود بیکرانه اکنون خود، غفلتی که منجر به بیگانگی نسبت به جهانی می‌شود که می‌تواند در آن قرار گیرد.

با نوعی به خود آمدن می‌توانیم در بستر حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و در مواجهه با انسانِ دورانِ جدید، از خود پرسیم با این تجدد چه باید کرد؟ آیا محلی برای ظهور فضیلتِ عقلیِ مناسبِ تاریخ انقلاب اسلامی در این مواجهه ظهور می‌کند. این مهم‌ترین مسئله‌ای است که منجر به ظهور انسانِ دوران انقلاب اسلامی، یعنی انسانِ «جهان بین دو جهان» می‌شود. انسانی که در مواجهه با انسان مدرن نه راه انکار صرف را پیشه می‌کند و نه راه قبول صرف را، بلکه با نظر به «وجود»، به «جهانی بین دو جهان» نظر می‌اندازد. با چنین اندیشه‌ای راهی به سوی آینده خود گشوده‌ایم، راهی که از درون تجدد می‌گذرد، آری! از درون تجدد، ولی این راه نیاز به صبر بسیار و تفکر به وضع موجود و تفکر به تراش گذشته دارد تا آزادی به صورت حقیقی آن که بسط وجود آدمی است به میان آید و در دل این نوع آزادی که به ظهور آوردنِ هر آن چیزی است که امکان ظهور دارد، معنابخشی به هر آنچه وجود دارد شکل می‌گیرد.

۵۹- انسان کامل و حضور تفصیلی انسان در عالم

انسان در میدان حضور خود در عالم، همه عوالم را نزد خود حاضر می‌کند - ولی به صورت اجمال - و با نظر به انسان کامل متذکر حضور خود به صورت تفصیلی می‌شود و از این طریق در نسبت خود با خدا، خود را در عالم هر چه حاضرتر احساس

می‌کند و جهت حضور بیشتر، عبادات خدا را می‌طلبد تا خود را هرچه بیشتر در عالم احساس کند و حضور انسان‌های کامل را بهتر درک کند و حضور خود را نیز برای شخص خود به فعلیت درآورد و آزادی خود را که تا آن جاها می‌تواند در عالم حاضر باشد احساس نماید. اسارت انسان به جهت غفلت او است از نسبتی که باید با «وجود» داشته باشد و محدود شدنش به «موجود» به جای «وجود» است.

باید متوجه بود که تاریخ، شأنی از شئون الهی است، تا خداوند در هر دورانی انسان خاص آن دوران را مخاطب قرار دهد و آن انسان متوجه شود چگونه خود را به فعلیت برساند و راز ارسال رسولان نیز در همین قاعده و سنت جای دارد. پس نمی‌توان با گزینش آنچه گمان می‌کنیم در جهان مدرن برای ما خوب است، تاریخ خود را بسازیم، باید به طرحی کلی که مخصوص روح زمانه ما است و آزادی حقیقی را در مقابل ما می‌گشاید، نظر کرد، زیرا اجزای یک تاریخ به هم پیوسته‌اند و انسان‌ها در دل تاریخ خود به بلوغ انسانی‌شان نائل می‌شوند. ما با تاریخی روبه‌رو هستیم که جریان دارد، در عین امکانات و محدودیت‌هایش و باید تلاش کنیم با نظر به انسان کامل، امکانات بالقوه آن را به فعلیت درآوریم و البته با خودآگاهی به وضع تاریخی خود، می‌توان نسبت به تاریخ غربی نظر کرد و از تجربه‌های علمی آن تاریخ بهره برد، همان‌طور که تمدن‌های بعدی هر تاریخی از تجربه‌های تمدن‌های قبلی خود بهره برده‌اند، ولی در فضای حکمت و معرفتی که مربوط به تاریخ خودشان است حرکت

کرده‌اند، آن هم با عقلی که مطابق آن دوران به ظهور آمده و صورت تازه پیدا کرده و در نظام زندگی وارد شده است؛ زیرا زندگی وقتی معنا دارد که اتصالی میان گذشته و آینده، در اکنون وجود داشته باشد، تا انسان حضور بیکرانه خود را در اکنون تاریخی‌اش احساس کند و این غیر از سرگرمی با وسایل تکنیک است که انسان را طوری مشغول امروز خود کرده که از گذشته و آینده‌اش بیگانه شده، در حالی که این درک زمان آینده است که امروز انسان را معنای واقعی می‌بخشد و با نظر به نحوه حضور انسان کامل در عالم، عملاً معنای تفصیل خود را در آینده تاریخ می‌توانیم احساس کنیم.

۶۰- وقتی با خود با کلماتی روبه‌رو می‌شویم که انتظار آن‌ها

را می‌کشیدیم

اگر متوجه باشیم «وجود»، در تجلی خود هر جا که تجلی کند مناسب محلی که تجلی می‌کند به ظهور می‌آید؛ می‌یابیم چنانچه «وجود» در جان انسان و در قوه تکلم او ظهور کند، به صورت گفتار ظهور می‌کند، در آن صورت به جای آن که انسان در بستر مفاهیم ذهنی‌اش رشته سخن را به دست گیرد، «وجود» است که گفتار انسان را در بر می‌گیرد- مثل آن که برای انسان‌های متوهم، واهمه آن‌ها رشته سخنان‌شان را در دست می‌گیرد- وقتی «وجود»، رشته سخن را در انسان به دست گرفت، دائماً انسان متوجه سرآغاز و آغازِ آغازها است، به اعتبار آن که «وجود»

چنین است. زیبایی قضیه آن‌جا است که وقتی انسان خود را در معرض «تجلیات» وجود قرار داد، کلماتی را بر زبان می‌آورد که پس از اظهار کلمات، تازه متوجه می‌شود آن کلمات، او را در می‌یابند. مثل شعری که شاعر را در می‌یابد. هر اندازه انسان خود را با رجوعی دقیق‌تر در معرض «وجود» قرار دهد، آن گفتار، خود را شفاف‌تر و ژرف‌تر ظاهر می‌کند و با کمال تعجب با کلماتی روبه‌رو می‌شود که انتظار آن‌ها را می‌کشید. عمده آن است که با رویکرد به گفت‌آوردن وجود، خود را در معرض تجلیات وجود قرار دهیم، تا معلوم شود «وجود» می‌تواند از طریق زبان برای ما آشکار شود و ما با «وجود»، در زبان روبه‌رو شویم، زیرا به تعبیر هایدگر «زبان، خانه وجود است» و زبان به حقیقت وجود امکان تجلی می‌دهد، مشروط بر آن‌که تلاش کنیم زبان را از دستور زبان متافیزیکی آزاد کنیم، زیرا در دیوارهای زبان متافیزیکی، «وجود» از منظر انسان به حجاب می‌رود و احساس حضور در عالم و گشودگی نسبت به موجودات گم می‌شود و نسبت به وجود احساس دور بودن می‌کنیم، در حالی که امکان نزدیکی به «وجود» و جمع خودمان با «وجود» در ذات ما هست. بنا به گفته هایدگر: «انسان، شبان وجود است» به این معنا که انسان می‌تواند با «وجود» جمع شود و آن را جلو ببرد و آشکار کند، بدون آن‌که بین انسان و وجودی که آشکار می‌کند، جدایی باشد.

با توجه به این که حکمتِ حضور در «جهان بین دو جهان»، برای انسان با احساس حضور بیکرانه در اکنونِ خود شکل می‌گیرد و به ما متذکر می‌شود «خود را بشناس و آنچه را شناختی، باش» پس حضور در «جهان بین دو جهان» به این معنا نیست که با خودی ثابت به سر می‌بریم، بلکه آن حضور، حضور در وجودی است که همواره به سوی ما می‌باشد و انسان در این حالت با جلوات مختلف و در مواجهه با بیرون از خود، بیشتر خود را می‌یابد و این گستردگی به معنای آزادی از دیروز برای رسیدن به امروز است و از این جهت می‌توان به سخن شلینگ فکر کرد که می‌گوید: «آزادی به معنای شناخت خود است.» این از طریق «وجود» وقتی در زبان جاری می‌شود به خوبی قابل احساس است که چگونه انسان در «گفت» خود با خود به سر می‌برد.

۶۱- در انتظار نسیمی که از راه می‌رسد

انسان‌های گرفتار روزمرگی، در جهانی زندگی می‌کنند که در آن افقی وجود ندارد. جهان حقیقی، جهانی است که انسان با روحی باز و گشوده در انتظار نسیمی باشد که از راه می‌رسد. مسلماً روح‌های حسود و کینه‌مند هیچ راهی به سوی نسیم‌های جهان گشوده ندارند و هرگز نمی‌توانند به سخنانی گوش بپارند که متذکر حضور بیکرانه آن‌ها در عالم وجود است، اینان اساساً گوش‌های شنیدن ندارند، برعکس آن‌هایی که

قرآن آن‌ها را به - اُذُنْ وَاَعْيَه -^{۱۷} توصیف کرده که گوش‌هایشان

شنوای حقیقت است. آیا می‌توان به شاخصه‌هایی از اخلاق فکر

کرد که ما را در جهانِ واقعیات حاضر می‌کنند؟

وقتی افراد جامعه ما هر کدام فرد فرد و جدا جدا، مقید به اخلاق هستند ولی در نظام اجتماعی خود با انواع ضعف‌های اخلاقی روبه‌رو هستند، آیا نباید به این فکر بود که جهان ما نسبت به همدیگر جهان مناسبی نیست و انسان‌ها در این جهان که در نظام اجتماعی‌اش تحت تأثیر فرهنگ مدرن است، نمی‌توانند به آینده‌ای امیدبخش فکر کنند؟ زیرا همچنان که عرض شد درکِ زمانِ آینده است که امروز انسان را معنا می‌بخشد تا انسان با اخلاقی مناسبِ آینده، امروز خود را سامان دهد. تصویر درستی که انسان از آینده خود دارد او را آماده می‌کند تا بفهمد چه هست و چه می‌خواهد. در این راستا است که دین می‌تواند از انسان، انسان بهتری بسازد و در بحث حضور در «جهان بین دو جهان» می‌فهمیم چگونه می‌توان به شاخصه‌هایی از اخلاق فکر کرد که ما را در جهانِ واقعیات حاضر کند و در نتیجه می‌توانیم بهتر از این باشیم که هستیم. انقلاب اسلامی همان جهان است و از این جهت برای شهدا صفت شرابی را داشت که آن‌ها را غرق وجود خود کرد و این شأن انقلاب اسلامی است برای بشرِ این دوران که به کم‌تر از این نوع بودن و اگزستانس راضی نیست، بودنی که همواره در انتظار نسیمی است که از راه می‌رسد.

۱۷- قرآن در آیه ۱۲ سوره الحاقه می‌فرماید: «لَنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ». تا

آن را برای شما مایه تذکر قرار دهیم و گوش‌های شما آن را نگه دارند.

۶۲- انسان و تجربه الهی

انسان موجود گشوده‌ای است و به اعتبار آن که اسماء الهی را می‌شناسد، در عالم هستی قرار دارد و بدین لحاظ دارای تجربه‌ای الهی است و دارای جنبه رازآلودگی می‌باشد و با توجه به چنین حضوری برای انسان، هر جایگاهی که چنین حضوری را برای انسان تنگ کند و آن را نادیده بگیرد، موجب احساس پوچی برای انسان می‌شود زیرا آن جایگاه با جان او ارتباط ندارد و درون او را نادیده می‌گیرد.

نیهایلیسم نتیجه منطقی اخلاقی است که انسان را در آداب محدود می‌کند، به جای گشودن راه به سوی جایگاه وجودی انسان در هستی. با نظر به اسمای الهی در عالم است که انسان به رفع حجاب‌های خود با مخلوقات اقدام می‌کند و با خودی گسترده و گشوده به سر می‌برد، در این حالت دروغ به هر شکلی که باشد - چه دروغ به خود و چه دروغ به دیگران - زشتی‌اش را نمایان می‌سازد و رابطه با «وجود» به هر صورتی که ظهور کند، باقی است. تفاوت در ارتباط با مظاهر وجود و اعصار وجود است.

وقتی جناب صدرالمتألهین در تعریف نفس ناطقه فرمود: «الْأَنْفُسُ جِسْمٌ أَلِيٌّ ذِي حَيَاتٍ...» عملاً نفس را جدا از جسم یا بدن ندانست و جدا ندید و این یعنی باید متوجه بود در جهان واقعیات «من» از «تن» متمایز نیست و همین نحوه بودنی که انسان در بدن دارد، نحوه بودن او در جهان است و

همان حضوری که «من» را با «تن» متحد می‌سازد، «من» او را با تمام جهان متحد می‌کند و به گفته گابریل مارسل:

اتحاد میان نفس و دیگر امور موجود، متفاوت از اتحاد نفس و بدن نیست. یعنی تنِ ما یک تنِ ابژه نیست بلکه خویشش ما است و حسّ لامسه حکایت از آن دارد که چگونه رابطه نفسِ ناطقه با موجوداتِ بیرونی ناگستنی است.^{۱۸}

پس وقتی من صحبت می‌کنم یا وقتی سخنان دیگران را می‌فهمم، حضور دیگران را در خود و حضور خود را در دیگران تجربه می‌کنم و در این رابطه‌ها به نوعی همبودی می‌رسیم و به یکدیگر اندیشه‌هایی را وام می‌دهیم که در فهم جهانی که در آن هستیم کمک می‌کند و می‌فهمیم در چه تاریخی حاضر هستیم و با تجدید تاریخ، معانی ظهور آن تاریخ در قالب واژه‌هایی که از معانی متجلی شده‌اند، به میان می‌آیند و می‌فهمیم در چه عالمی هستیم. این است راه فهم حضور تاریخی برای کسانی که حضور خود در جهان را در راستای حضوری می‌یابند که در تن خود دارند و این نوعی احساس حضور در عالم است که انسان عالم را ابژه خود نمی‌کند و منجر به درک تاریخی می‌شود که در آن حاضر است و آن تاریخ را چون شرابی مست‌کننده احساس می‌کند که جزء وجود اوست،

۱۸- به کتاب «پدیدارشناسی نزد مرلوپوتی» ترجمه دکتر مرضیه پیراوی، ص ۷۲ رجوع

۱۳۲ در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

آزاد از هرگونه پوچی که با محدودشدن وجود انسان در آدابی محدود بدون درک حضوری خود، به سراغ او می‌آید.^{۱۹}

۶۳- زندگی در جهان مشترک انسان‌ها

حضور در جهانی که انسان با «وجود» روبه‌رو است، به یک معنا زندگی در جهان مشترک انسان‌ها است، لذا در عین آن‌که

۱۹- در موضوع احساس حضور تاریخی که که انسان خود را ماوراء مرگ و زندگی می‌باید، می‌توان به سخن حضرت سجاد (علیه السلام) در وصف بعضی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در عصر عاشورا نظر کرد که می‌فرمایند: «لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ لِأَنَّهُمْ كَلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ تَغَيَّرَتِ أَلْوَانُهُمْ وَارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُمْ وَوَجِبَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَانَ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ وَتَسْكُنُ نُفُوسُهُمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) صَبْرًا بَنِي الْكَرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَغْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ». آن وقت که کار بر امام حسین (علیه السلام) سخت شد، بعضی از اصحاب نظر به جانب آن جناب نمودند و حال آن امام همام را به خلاف احوال خود مشاهده کردند، زیرا که چون امر بر آن‌ها سخت می‌شد، رنگ‌هاشان متغیر می‌گردید و بر پشت‌هاشان لرزه می‌افتاد و دل‌هاشان هراسان می‌گردید ولی آن امام (علیه السلام) و بعضی از اصحاب، رنگ چهره‌شان برافروخته‌تر و اندام‌شان آرام‌تر و جان‌هایشان آسوده‌تر می‌گشت؛ پس اصحاب به یکدیگر می‌گفتند حضرت را ببینید که از مرگ باک ندارد، آن جناب به آن‌ها می‌فرمود: صبر پیشه کنید ای بزرگ‌زادگان که مرگ جز پلی که شما را از پریشانی و بدحالی به بهشت وسیع و عیش جاوید می‌رساند، چیز دیگری نیست، پس کدام یک نگرانید از این که از زندان به قصر روید؟

هرکس در جهان خودش حاضر است، در همه جهان و با همه انسان‌ها ارتباط دارد و هیچ‌وقت احساس تنهایی نمی‌کند. دینداری اصیل، آن نوع دینداری است که انسان، خدا را در همه جا و در جهانِ سایر انسان‌ها احساس کند و دینداران در عین حضور در جهانِ خود و شکل دادنِ نسبتِ خود با خدا، در جهانی حاضرند که همه در آن حاضر می‌باشند، در این حالت است که مدارا با سایر انسان‌ها ظهور می‌کند و تعارض‌ها که مانع شرکت در جهان همدیگر می‌باشد، رفع می‌گردد.

متفکران واقعی همواره پروای آینده دارند و به دنبال نشانه‌هایی هستند که اکنون آن‌ها را تا آینده وسعت می‌دهد و این درحالی است که متفکران آگاه به جهان غرب معتقدند «عالم جدید دیگر هیچ مرجع و پناه معنوی ندارد».^{۲۰} به گفته هایدگر اگر بشر بی‌عالم شود، به این در و آن در می‌زند و شاید حرف‌هایی را که یاد گرفته است تکرار می‌کند، اما نه علمش مثمر ثمر است و نه عملش راه به جایی می‌برد.^{۲۱} و این امری است که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» با فهم اشرافی خود متوجه آن شد و با انقلاب اسلامی در این تاریخ حاضر گشت تا بشرِ جدید از بی‌عالمی و بی‌خانمانی نجات یابد و به «وجود» برگردد، زیرا همچنان که عرض شد، تفکر، گوش سپردن به ندای «وجود» است و از آن جایی که در هر تاریخی که باشیم موجوداتی هستند که راهشان به «وجود» از موجودات دیگر

۲۰ - هایدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری، ص ۳

۲۱ - همان، ص ۱۴

نزدیک‌تر است، می‌توانیم اولاً: به وجود بیکرانه اکنون خود نظر کرد. ثانیاً: به حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، اندیشید که حضور در اگزیتانس خودمان می‌باشد و همان گوش سپردن به ندای وجود است و گر نه انسان به آدم کوچه و بازاری تبدیل می‌شود و با پناه‌بردن به غوغا در زندگی گم می‌گردد و خود را چنان که هست نمی‌بیند و مشغول اگزیتانس‌های مجازی می‌شود که هیچ راهی به «وجود» ندارند. انسان‌ها با اندیشیدن به حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، می‌توانند اکنون خود را عین حضور جاودانه‌شان احساس کنند و مرگ را منزلی از منازل حضور متفاوتِ خود نزد خود بدانند و با احساس جاودانگیِ خود، قوام خود را که حضور در آینده است، شکل دهند، آینده‌ای ماورای سیطره کمیّت، برای تجدید نظر نسبت به تاریخی که با پناه‌بردن به دامن عدد و حساب و علم تجربی می‌خواست خود را سامان دهد. در این فضا است که می‌توان با دیگر انسان‌ها در جهانی گشوده حاضر شد و در چنین جهانی مدارا با سایر انسان‌ها به ظهور می‌آید، آن‌طور که در خبر داریم در آخرالزمان گرگ و گوسفند با هم به چرا می‌روند.

۶۴- تنها اجتماعی که ذات انسان را آرام می‌کند

حضور در جهان، ذاتی انسان است از آن جهت که انسان دارای ذاتی مجرد است و همین حضور گسترده عاملی است تا هیچ مانعی را در مقابل خود که حضور جهانی او را از او بگیرد،

تحمل نمی‌کند و می‌خواهد در جهانی که آن را جهان خود می‌داند حاضر شود و از آن جایی که اجتماع خود را جهان خود می‌داند، برای حضور در آن اجتماع سعی می‌کند آن را طوری بسازد که آن اجتماع از آن او باشد و با نظر به وجه انسانیت خود و کمال انسانی‌اش اجتماعی را می‌طلبید که انسان‌های کاملی مانند رسول خدا ﷺ آن را شکل داده‌اند و بر این اساس جامعه دینی که بر اساس سیره رسول خدا ﷺ شکل گرفته باشد، تنها اجتماعی است که ذات انسان را آرام می‌کند و گرنه انسان همواره احساس کدورت نسبت به خود و دیگران دارد، و اگر انسان متوجه سیره گشوده رسول خدا ﷺ نسبت به آدم و عالم نباشد در صورت ساختن اجتماع دینی، همچنان ناکام خواهد ماند، زیرا به جای رجوع به حقیقت و نظر به فقه به عنوان راه رجوع به حقیقت، در آداب فقهی متوقف می‌شود و عملاً توفیق عبور از دنیا به سوی حقیقت را پیدا نمی‌کند.

آینده‌ای که مدّ نظر حکمت حضور در جهان بین دو جهان است، آینده بشری است که یاد گرفته است به «وجود» رجوع داشته باشد، در آن صورت ساحتی برایش گشوده می‌شود که در آن معلوم می‌گردد چگونه حقیقت وجود، ذات انسان را در موقع و مقامی قرار می‌دهد که به خطاب و ندای حقیقی «وجود» گوش فرا می‌دهد. یعنی یاد گرفته است به اصل و مبدأ برگردد و خود را در آن حضور بیکرانه احساس کند؛ این غیر از تاریخی است که به حَسَب دانایی مدّ نظر متفکران بود؛ در ساحت حضور

در «جهان بین دو جهان»، انسان به فقر ذاتی خود و حضوری که در ازای تعلّق به «وجود» برایش پیش می‌آید نظر دارد و این شروع تازه‌ای است از تفکر، غیر از تفکری که بر اساس مفهوم جوهر و عَرَض بنا شده بود که در آن تفکر، «وجود» در حجاب جوهر قرار می‌گیرد. حضور در ازای تعلّق به «وجود»، حضوری است اجتماعی که ذات انسان اقتضای تحقق آن را دارد، بدون احساس دوگانگی نسبت به دیگران.

۶۵- معنای درک حضور تاریخی

معنای درک حضور تاریخی آن است که در منظر تفکر خود این پرسش را داشته باشیم که در موقعیت تاریخی که در آن قرار داریم، خدا با ما چه نسبتی برقرار کرده و ما نیز چه نسبتی باید با او برقرار کنیم؟ دعا و مناجات کمک می‌کند تا در درک جایگاه تاریخی خود حضوری مناسب پیدا کنیم و جهت درک صحیح جایگاه تاریخی خود امیدوار به توجه خاص او باشیم و نسبت به درک سعه حضوری که باید داشته باشیم از او بخواهیم قلوب ما را بعد از هدایت‌مان به چیز دیگری متمایل نگردانند. حضور ذیل اراده الهی که تاریخ را فراگرفته، با خدای رسمی ممکن نیست. حاضر شدن در بطن حیات اجتماعی با برقراری نسبتی که با خدا شکل می‌گیرد ممکن است، و گرنه بر اساس توهمات مان عمل می‌کنیم و بی‌آینده می‌مانیم.

در موضوع اصالت‌دادن به «وجود» باید متوجه افاضه و عطایی بودن «وجود» باشیم تا در نسبت به ذات خود و ذات تاریخ و عالم گشوده باشیم، زیرا همه این امور افق‌های گشوده‌ای هستند که می‌توانند محل تابیدن حقیقت باشند، تا انسان نظر به خدایی بکند که ابژه انسان نیست، بلکه حقیقت گشوده در همه عالم است و همه آنچه بنا است در آینده برای ما محقق شود از یک طرف بستگی دارد به نحوه نگاه ما به «وجود» و از طرف دیگر نحوه نگاه ما به غرب. وقتی متوجه باشیم غرب یک روح است و غرب‌شناسی، شناخت غرب است. برای روشن شدن تکلیف خودمان نسبت به تاریخی که در آن تاریخ یعنی تاریخ غرب، «وجود» به حجاب رفته است، این شناخت لازم است. این همان معنای درک حضور تاریخی است که در آن قرار داریم و در این حالت به مواجهه نسبت خود با خدا در آن تاریخ فکر می‌کنیم و در اصالت‌دادن به وجود، متوجه می‌شویم «وجود» عطایی است که به سوی ما می‌آید، در تجلیاتی مناسب ظرفی که امکان پذیرش آن عطا را دارد.

۶۶- معنای «دیگری» و آینده بشر

اگر خرد مدرن که در غرب به ظهور آمد، محصول عقل جمعی بشر است و نه انسان غربی، پس سایر ملل نمی‌توانند خود را در بیرون از آن خرد جستجو کنند، هرچند هر ملتی با هویت ملی مخصوص خود با آن خرد مواجه می‌شود. در این حالت از یک طرف «دیگری» معنای خاصی پیدا می‌کند، زیرا در آن حالت

عقل مشترکی در بشر جدید احساس می‌شود و از طرف دیگر هر ملتی با روح فرهنگی خود در آن عقل مشترک حاضر است، چیزی که می‌توان آینده بشر را در این نحوه از بودن دنبال کرد، و ما نیز جهان خود را بین چنین جهانی دنبال می‌کنیم که از یک طرف در جهان و عقل جمعی بشر حاضر هستیم و از طرف دیگر بر آموزه‌های اصیل خود تکیه داریم و می‌توان معنای «جهانی بین دو جهان» را برای سایر ملل که برای خود دارای فرهنگی اصیل هستند، متذکر شد.

در جامعه غرب زده، نه مدرنیته وجود دارد و نه سنت، هر چند خواسته‌ها، خواسته‌های دنیای مدرن است، زیرا عقلی که در آن جامعه حاکم است عقل مدرن می‌باشد، عقلی که بر عکس کار پیامبران آنچه را که نیست دنبال می‌کند، در حالی که انسان تا آن جاهایی هست که با واقعیات نسبت دارد یعنی با هست موجودات. در این صورت است که علم، ما را گرفتار چرخه مصرف زدگی و تجاوز به طبیعت نمی‌کند و در این رابطه می‌توان گفت اگر از طریق انقلاب اسلامی چیزی باید در هم ریزد، نظام حاکم بر عالم کنونی است و نه علم، هر چند این علم غیر از علمی است که در توصیف آن فرموده‌اند: «الْعِلْمُ نُورٌ يُقَدِّفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ». حکمت حضور در «جهانی بین دو جهان»، به انسانی می‌اندیشد که بتواند در ماهیت علم مدرن تصرف کند و این با تربیت دانشمندانی ممکن است که در عین نادیده‌نگرفتن علوم جدید، توحیدی فکر کنند و

خرد مدرن را محصول عقل جمعی بشر جدید می‌دانند ولی آن را در آموزه‌های اصیل خود می‌فهمند.^{۲۲}

۶۷- چرا منزلگاه‌ها توقف گاه شدند؟

با مدّ نظر قراردادن «وجود»، عملاً از حیطه نگاه متافیزیکی نسبت به حقایق عالم آزاد خواهیم شد و وجود خود را در معرض تجلیات «وجود» می‌یابیم، وجودی که در عین «احد بودن»، «صمد» است و در دل این رجوع است که: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (انفال/۲) به میان می‌آید که با نظر به حضرت حق نوعی شیفتگی در جان و قلب مؤمنین به جهت نظر به تجلیات انوار اسماء به ظهور می‌آید، زیرا مؤمنین در محدوده باورهای مفهومی خود متوقف نیستند. و یا می‌فرماید: «تَقْشَعْرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» (زمر/۲۳) که مؤمنین با مصادف شدن با آیات الهی نحوه‌ای از احساسات معنوی به سراغ‌شان می‌آید، در آن حدّ که ظاهر آن‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. با انقلاب اسلامی این را تجربه کردیم که چنین راهی نه تنها در فرد که در جامعه گشوده شده است.

۲۲ - جناب آقای دکتر محمدعلی مرادی از اساتید فلسفه غرب می‌فرمودند: یهودیان شکنازی اندیشه‌های کانت و هگل را در سنت فکری خود دنبال کردند و یا ژاپنی‌ها در مدرسه کیوتو نیز توانستند در عین ژاپنی بودن، در تفکر خود و خرد جهان مدرن حاضر باشند.

به پیامبر خود فرمود به آن اعرابی که گمان می‌کردند با داشتن باور به وجود خدا به ایمان رسیده‌اند؛ بگو: «لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» (حجرات/۱۴) هنوز ایمان نیاورده‌اید ولیکن بگویید که عمل به دستورات الهی را به نحوی پذیرفته‌اید و البته همچنان که سخن گفتن از آتش موجب گرم شدن نیست، آن باورها جان انسان را گرم نمی‌کند. در ادامه فرمود: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» و هنوز ایمان در قلب‌های تان وارد نشده است. زیرا ایمان امری است قلبی و انسان در دل ایمان، رابطه وجودی با حضرت «الله» برقرار می‌کند و در آن حالت انسان نمی‌تواند تنها تماشاگر باشد، بلکه جانش در تازگی بهار «وجود» قرار می‌گیرد. به همان معنایی که جناب مولوی می‌فرمایند:

نام فروردین نیارد گل به باغ

خانه کی روشن کند نام چراغ

با رجوع وجودی به حضرت حق، به درجات وجودی ما افزوده می‌شود و گویا تمام وجود ما توجه و نگاه می‌شود، بدون آن که چیزی غیر از نظر به حضرت حق در میان باشد. به گفته مرحوم سهراب سپهری: «ما هیچ، ما نگاه.» و یا به گفته جناب مولوی:

فرع دید آمد عمل، بی هیچ شک

پس نباشد مردم الا مردمک

ما تنها نگاه و توجه هستیم بدون توجه به خود. زیرا:

هر قبله‌ای که بینی بهتر ز خودپرستی

بیماری اندر این ره، بهتر ز تندرستی
خودپرستی یعنی خود را در آگاهی‌ها و باورهای خود
زندانی کردن.

گر علم و فضل بینی، بی معرفت نشینی

یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین که رستی
این نوعی بیرون آمدن از زندان خود است و خود را تنها در
جایگاهی قراردادن که آن جایگاه نگاهی است به افقی بی‌کران
و حضور در جهان‌های کیفی و به تعبیر مولوی «در جهان‌های
فراخ».

راستی را! چرا منزلگاه‌ها که هر کدام تنها تجربه‌ای هستند برای
سیر و سلوک، توقف‌گاه شده‌اند؟ با نظر به چشم‌اندازی که
انقلاب اسلامی در مقابل ما گشوده است و با خودآگاهی نسبت
به غفلت تاریخی که داریم، می‌توان با همه ضعف‌هایی که داریم
به آینده امیدوار بود، به همان معنایی که جناب سعدی می‌فرماید:
عجب داری از لطف پروردگار

که باشد گنه‌کاری امیدوار؟

با توجه به نکات فوق و چگونگی آزادی از حیطه نگاه متافیزیکی به
عالم و آدم، می‌توان گفت: تا زمانی که دین و حکمت واقعی موفق به
تعدیل تکنولوژی نگردند، تکنولوژی به عنوان یکی از حجاب‌های حضور
در این تاریخ، همچنان برای انسانیت تهدیدی جدی خواهد بود. باید بار
دیگر تعادل جدیدی بین انسان و طبیعت ایجاد شود و این با ایمانی پیش

۱۴۲ در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

می‌آید که انسان را متوجه حضور بیکرانه‌اش در هستی بکند، ایمانی که «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ» (انفال/۲) تا انسان با درک ذات خود، ایمانی پیشافلسفی را تجربه کند و در این فضا به مواجهه وضع موجود برود تا معنای حضور در جهان بین دو جهان برایش معلوم شود. مانند انسان کامل که در برزخ بین دنیا و آخرت قرار دارد. همان‌طور که انقلاب اسلامی جمع بین دو جهان است و جایگاه آن با عقل و حواس درک می‌شود، مثل جایگاه بشر آخرالزمانی که از «موجود» به «وجود» نظر می‌کند و در هر مظهري، نظر به بنیاد آن دارد که همان «وجود» در آن آینه‌ها است. چنین انسانی نمی‌تواند خود را فریب دهد که با فروردین فروردین گفتن‌ها، با گل‌ها زندگی می‌کند.

۶۸- تا معنای زندگی گم نشود

اگر در سراسر قرآن و کلام خداوند بحث از انسان است، چرا در کلام خدا در جستجوی خود نباشیم؟ آیا قرآن راهی است در مقابل ما تا خود را در جهان‌های بی‌کران بیابیم و یا مطالبی است برای اطلاع‌یافتن از آنچه هست؟ افقی است گشوده جهت حضور در جهان گشوده حضرت ربّ العالمین برای شرح صدر بیشتر و یا مطالبی است برای دانایی بیشتر ما، بدون آن که ما به کمک آن مطالب در راه‌های گشوده در عالم وارد شویم؟

اگر قرآن حقایقی است که بر قلب و جان رسول خدا ﷺ نازل شده تا آن حضرت متذکر جایگاه حقیقی انسان در عالم هستی

شوند، چرا از گشودگی خود که احساس هویتی است برای انسان این تاریخ، به کمک قرآن آن هویت را در کلام خدا به جستجو ننشینیم؟

حضور در جهان دیگر انسان‌ها و اتصال انسان‌ها با همدیگر، با انس با خدایی ممکن است که هر کس می‌تواند خود را در کلام او جستجو کند و این با چشم‌اندازی که خداوند نسبت به امور در مقابل ما می‌گشاید، ممکن است، چشم‌اندازی که همه می‌توانیم خود را در دامن خدا احساس کنیم.

با توجه به آنچه قبلاً عرض شد، انسان با حضور در فضای بیکرانه اکنون خود، به جای نظر به زندگی ابدی، به شور ابدی فکر می‌کند. شوری که خوابِ خواب‌رفتگان را به بیداری بکشد. این انسان‌ها از گام‌زدن به راه‌های تازه و پر مخاطره هراسی ندارند، زیرا در مسیر توحید، هر چه پیش آید قدمی است به سوی حضرت محبوب و در همین رابطه حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» یک‌بار در سال ۱۳۴۲ فرمودند: «تقیّه حرام است و اظهار حقایق واجب، وَ لَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ»^{۲۳} یعنی هر چه می‌خواهد بشود. و یک‌بار در سال ۱۳۶۸ در اوج مبارزه با صدام باز فرمودند: «ملت برای احقاق حق مشروع خود از صدام به هر اقدامی دست می‌زنند، بَلَغَ مَا بَلَغَ» هر چه می‌خواهد بشود. این یعنی تشنگی نسبت به حقیقت، تمام‌شدنی نیست و ما هم می‌توانیم در دایره هستی خود دل به دریا بزنیم و شور ابدی را بر زندگی ابدی که مقدس‌مآبان ما را به آن می‌خوانند، ترجیح دهیم و

به ابعاد خدایی خود بیشتر سر بزنیم تا چنانچه موقعیتی دست دهد، بتوانیم در زمره شهیدان باشیم و در منظومه فلکی این انقلاب قرار گیریم. امام ما به ما آموخت تنها کسی که بتواند زندگی خود را به خطر بیندازد می‌تواند به زندگی محدود زمینی‌اش، ارزشی بی‌نهایت ببخشد. لذا در این دوران باید خانه‌ها را در حاشیه دهانه آتشفشان‌ها ساخت تا معنای زندگی گم نشود، از آن جهت که ارزش معنای زندگی، بیش از خود زندگی است. امری که خداوند در سراسر کلام خود در قرآن متذکر آن است و رسیدن به هویت گم‌شده نیز در دل سپردن به طوفانی است که در زندگی توحیدی به سوی ما می‌آید تا خود را در دامن خداوند احساس کنیم و از جدایی‌ها و دوگانگی‌هایی که شیطان دامن زده، رها شویم.

۶۹- بودنی در عین تحول و الهامی بعد از الهام

اگر متفکران غربی طوری سخن گفتند که در عمل، «ایمان» از «شریعت» جدا شد، ما می‌توانیم با وجوه دیگری از مدرنیته آشنا شویم که جمع بین ایمان و شریعت همچنان پایدار بماند، در دل این رویکرد با هایدگر، در عین حضور او در جهان مدرن، با او همراهی می‌کنیم و در دل شریعت، افق‌های ایمانی خود را به تفصیل می‌آوریم و می‌توانیم نسبتی بین «وجود» و «خدا» و «فرشتگان» و «پیامبر ﷺ» برقرار نماییم و این می‌تواند نوعی پوست‌انداختن باشد.

قبلاً عرض شد: «ماری که نتواند پوست بیندازد، از دست می‌رود»، پس اگر جرأت حضور در جهانی دیگر در ما نیست، ما به چه کار می‌آییم؟ انسان‌هایی که به زندگی‌های عادی و سرد، عادت کرده‌اند، در مقابل هر آنچه اصالت دارد، کورند. پس به این نکته باید فکر کرد که وقتی خود را پیدا می‌کنیم، گاه به گاه باید خود را گم کنیم و در پرتو نوری جدید از نو خود را بازیابی نماییم، این یعنی حضوری فعال و ابدی. بودنی در عین تحول و الهامی بعد از الهام، برای نزدیکی هرچه بیشتر به ذاتی از خود که عین فقر و تعلّق است. یعنی رجوع به آغازی که باید هرکس در خود، خود را آغاز کند و این در بستر انقلاب اسلامی قابل تحقق است، مشروط بر آن که در معرض خورشید وجود، بیشتر خواهان سوزندگی آن باشیم تا روشنایی آن، تا افق‌های تازه‌ای گشوده شود. این رسم زندگی توحیدی است که انسان با توجه به آن می‌داند چه در پیش دارد، زیرا کسی که با آسمان‌ها به گفت‌وگو در می‌آید از آذرخش آن‌ها نمی‌هراسد و در مسیر جستجوی حقیقت، دل به دریا می‌زند و به سوی دوردست‌ها در سرزمین‌های دور و با متفکران این تاریخ همراهی می‌کند. از آنجایی که حقیقت، اضلاع مختلف دارد باید روحیه شنیدن و استماع را در خود پرورش داد.

۷۰- تا انسان‌ها به گله تبدیل نشوند

وقتی باطن انسان با غفلت از افق‌ها، تاریک شد و نوری از حقیقت، جان انسان را روشن نکرد، طامه کبری واقع می‌شود و

عملاً جهان به دست انسان به تاریکی و ظلمات می‌گراید، در نتیجه کویر گسترش می‌یابد، نه تنها نسل جانوران از بین می‌رود بلکه شرافت و کرامت انسانی به چیزی گرفته نمی‌شود، با هوش بودن انسان - که نوعی مهارت است - جای روحانیت انسان می‌نشیند و زرنگی در محاسبه، به جای فهم عمیق سنت‌های جاری در عالم قرار می‌گیرد. روح و جانی که تبدیل به هوش شده، به ابزاری تبدیل می‌شود در خدمت دیگران، به جای آن که انسان به کمک روح و جان، به نحوه بودن خود در هستی فکر کند و بتواند با دیگران گفتگو کند.

در تاریخی که انقلاب اسلامی بنا دارد جهانی بین دو جهان باشد؛ سعی دارد همه آنچه بشر جدید خود را با آن معنا می‌کند را در نظر بگیرد، ولی زهرِ پوچ شدن و بی‌معنا شدنِ آن را از آن بزدايد تا انسان‌ها تبدیل به گله نشوند و نفرت و بدبینی جای آزادی و خلاقیت ننشیند. این عقلانیتی است که انقلاب اسلامی متذکر آن است و این همان حلقه مفقوده جهان مدرن است که با تفکر و همراه متفکران می‌توان متذکر آن شد.

متفکران واقعی بیش از آن که انقلاب اسلامی را در هویت سیاسی‌اش بررسی کنند، به فراسوی آن نظر می‌کنند و در تاریخی که با آن شروع می‌شود به تفکر می‌پردازند که چگونه حرکتی با چنین خصوصياتی وارد تاریخ مدرن شده، حرکتی که بیگانه از تاریخ مدرن نیست ولی غیر از

جهانی است که جهان مدرن برای بشریت شکل داده، در عین خصلت اجتماعی - سیاسی که آن حرکت دارد.

در بستر تاریخی انقلاب اسلامی، زمینه گفت‌وگو و تفکر با محوریت چشم‌اندازهای انقلاب اسلامی فراهم می‌شود، آن هم در تاریخی که امکان گفت‌وگو و تفکر به حاشیه رفته است، زیرا تفسیر مشترک و واقعی در جهان مدرن از میان رفته است. با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، فهم خویشتن همراه با فهم دیگران در این جهان ممکن شده و این امر بسیار مهمی است که انسان‌ها ماورای الفاظی که اظهار می‌کنند، بتوانند همدیگر را فهم کنند، وقتی متوجه حضور همدیگر در تاریخ انقلاب اسلامی و چشم‌اندازهای آن شدند، فهم همدیگر ممکن می‌شود و طامه کبری و سیاهی بزرگ رخت برمی‌بندد.

زبان علمی جهان مدرن، زبانی است ساختگی و محدود به آنچه افراد از ظاهر موجودات حسّ می‌کنند و در این زبان هیچ چیز برای گفت‌وگو نمی‌ماند، تنها افراد اطلاعاتی را که حسّ کرده‌اند با همدیگر در میان می‌گذارند، بدون توجه دادن به طیفی از معانی که باید در گفت‌وگوی انسان‌ها به ظهور آید و اشاره‌هایی باشد به افق‌های برتر و در این جا است که همبستگی اجتماعی ممکن می‌شود، مشروط بر آن‌که گرفتار زبان انتزاعی و مفهومی نباشیم و در گفت‌وگوها اشاره به حقیقتی در میان باشد

که انقلاب اسلامی در مقابل بشر امروز گذاشته است تا معلوم شود انسان‌ها چگونه می‌توانند با همدیگر زندگی کنند.^{۲۴}

۷۱- شریعت بستر احساس نسبت انسان با خدا

با نظر به این‌که رسول خدا ﷺ به جهت نبوت‌شان متذکر عبودیت ما نسبت به خداوند هستند و ذات انسان در وجه تکوینی و وجودی‌اش، عین اتصال به حضرت حق است و از جهت عقل عملی، عین عبودیت می‌باشد، پس رسول خدا ﷺ راه ما را گزیدن در این دنیا را در مقابل ما گشوده‌اند و بدین لحاظ هیچ چیز دیگر نمی‌تواند در این راستا برای ما مأوا باشد - اعم از کثرت طرفداران و قدرت تسلط بر طبیعت و ثروت و - و در این رابطه، «شریعت» و «ایمان» دو امر جدا برای ما را گزیدن انسان در «وجود» نیستند، بلکه هر دو نسبت به انسان یک چیزاند و انسان با حضور در شریعت نسبت خود با خدا را احساس می‌کند.

وقتی متوجه باشیم نگاه مفهومی و متافیزیکی به عالم و آدم، دیگر نمی‌تواند راه گشوده‌ای را در مقابل بشر بگشاید، می‌یابیم اگر عالم را از منظر چشم‌اندازها که سوسوهای پنجره حقیقت است به سوی ما، بنگریم به بنیادی می‌رسیم که وجودمان را در برگرفته و جاودانگی ما را در ما حاضر می‌کند که آن همان جهان بنیادین حیات و بودن ما است. تعادل بین فهم و

۲۴- در این رابطه به کتاب «عقل و ادب ادامه انقلاب اسلامی در این تاریخ» رجوع شود

که این موضوع تا حدی به صورت مفصل در آن کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

احساس و یا شریعت و ایمان و این وقتی است که شریعت همان باور به حقایق باشد و ایمان احساس حقایق، شریعتی که به یک معنا نسبتِ بودنِ ما است با خداوند.

در نگاهِ مفهومیِ صِرف، زندگی و حیاتِ قربانی می‌شود و زندگی‌ها را نوعی بیهودگی فرا می‌گیرد و به بهانه اخلاقی‌بودن، از زندگی فرار می‌کنیم، در حالی که با حضور در انقلاب اسلامی می‌توان خلوت و جلوت را جمع کرد و در عین در زمین بودن از آسمان غفلت نکرد. همان‌طور که با رعایت دستوراتِ شریعت، از عمق حضور خود در نسبتی که با حضرت حق داریم غافل نیستیم.

۷۲- حضور معنوی انسان در زمین و آبادانی آن

با نظر به آن که انسان را «حَیِّ مُتَّالِیه» می‌یابیم و جایگاه او در هستی گشوده‌تر و گسترده‌تر از «حیوان ناطق» است، حیات او در گرو به ظهور آوردن استعدادهای انسانیِ اوست در آبادانی زمین، به همان معنایی که هر پیامبری به مردم زمانه خود می‌فرمود: «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود/۶۱) ای قوم من! خدا را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست! اوست که شما را از زمین آفرید و آبادی آن را به شما واگذاشت! شما را خلق کرده تا زمین را آباد نمایید و معنای شما در آبادانی زمین است به همان معنایی که مؤمنین مساجد را با حضور معنوی خود آباد می‌کنند و قرآن

فرمود: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ
الْآخِرِ» (توبه/۱۸) با توجه به این امر می‌توان گفت: انسان با حضور
معنوی جهانی‌اش در جهان، نه تنها جهان را آباد می‌کند بلکه به
بودن خود معنا می‌بخشد. پس معنای آباد کردن زمین همان
حضور اوست در زمین با هویتی قدسی که منجر به معنابخشیدن
انسان به خودش می‌شود زیرا او برای آباد کردن زمین خلق شده
و آباد کردن زمین همان حضور معنوی اوست در عالم، مانند
حضور معنوی انسان در مساجد و آباد کردن مساجد با حضور
معنوی‌اش. آیا آباد کردن زمین در راستای حضور معنوی او در
جهان همان حضور در «جهانی بین دو جهان» نیست؟

با توجه به نکته فوق، در موضوع «اتحاد عقل و عاقل و معقول» هم
می‌فهمیم اولاً: آنچه مورد اندیشیده قرار می‌گیرد، یعنی معقول، جدای
اندیشنده یعنی فرد عاقل نیست. پس در واقع، به حکم اتحاد عاقل و
معقول، عاقل و آنچه بدان اندیشیده می‌شود، یکی هستند. ثانیاً: عقل که
همان اندیشه است، به خود می‌اندیشد و ممکن نیست آنچه اندیشیده
می‌شود چیزی غیر از خود عقل باشد و این مشروط بر آن است که خود را
در خود تجربه کنیم، به جای آن که اتحاد این مفاهیم سه‌گانه را در ذهن و
به علم حصولی جستجو نماییم.

با توجه به این امر باید بنیان‌های حکمت جهان بین دو جهان را در
محدوده قیاس‌های منطق ارسطویی دنبال نکرد زیرا روح انسان می‌تواند در
عین آن که عاقل است، معقول باشد. همان‌طور که جهان می‌تواند برای او

مسجدی شود که روحش در آن وجه متعالی خود را بیابد. باید به «اتحاد عقل و عاقل و معقول» به صورتی فکر کرد که متوجه شویم اتحاد بین انسان و جهان در میان است و انسان با آباد کردن زمین، احساس خود در جهان را به فعلیت در می‌آورد.

۷۳- نحوه شکل‌گیری خرد جمعی

برای آن که مأوای خرد جمعی شکل بگیرد، نیازمند رجوع به حقیقت هستیم، با وسعتی که حقیقت دارد و در مظاهری خاص با جامعیت ظاهر می‌شود و در این دوران آن مظهري که جامعیت خاص حقیقت را ظاهر می‌کند و هر کس می‌تواند خود را در آن مأوا احساس کند، انقلاب اسلامی است و گرنه چنانچه خود را و همدیگر را در این مأوا ننگریم، هر کدام سلول و ذره‌ای جداگانه‌ای خواهیم شد که اساساً با هویت وجودی و تکوینی مان هماهنگی ندارد.

وقتی انقلاب اسلامی افق معنابخشی ما را برای ما به ظهور آورد، آینده، معنای درستی از خود را به ما نشان می‌دهد و در چنین بستری انسان‌ها با گفتگو با همدیگر خود را وسعت می‌دهند زیرا گفتگو وقتی صورت حقیقی به خود می‌گیرد که انسان‌ها خود را در به ظهور آوردن حقیقت، در تاریخی که دارای جامعیت خاصی است، احساس کنند.

آینده تاریخی، آینده افراد و اشخاص نیست. زمان تاریخی با تفکر و روی آوردن به صورتی از خرد و عزم تحققِ طرحی و رسیدن به جایی و پیمودن راهی، به ظهور می‌آید و چنین طرح و راه را باید یافت تا در آینده تاریخی خود حاضر شویم و گرنه با روزمرگی‌ها گرفتار انواع بی‌معنایی در زندگی خواهیم شد. آیا در این زمانه برای به ظهور آوردن آینده تاریخی خود، بهترین کار حضور در تاریخی نیست که انقلاب اسلامی با حضور در جهانی بین دو جهان در مقابل ما می‌گشاید، تا حضور بیکرانه اکنونِ جاودانه خود را در این تاریخ احساس کنیم؟

آینده امری بیرون از ما نیست، آینده امکانی است که یک ملت برای تحقق فردای خود، در خود دارد و با خود آگاهی نسبت به زمان برایش گشوده می‌شود. آیا در این زمانه، آن خود آگاهی، خود آگاهی نسبت به انقلاب اسلامی نیست؟ حقیقت این است که اگر چشم‌ها طرح آینده‌ای را که خداوند برای ملت ما مقدر کرده است، نبینند و دل‌ها امیدوار تحقق به آن آینده نباشند، تا تفاهم میان مردم پدید بیاید، فکرها و دست‌ها به کار نمی‌افتند و کارها با همکاری و هماهنگی صورت نمی‌گیرد و اگر چنین شود باید خود را ملامت کرد، زیرا با ظهور انقلاب اسلامی آینده‌ای که بتوان امیدوارانه در صحنه بود، در افق تاریخی ما حاضر است. باید به عنوان یک ملت در فهم حضور تاریخی خود کوشید، زیرا مردمان را اشتراک در امید و تعلق به غایت به هم پیوند می‌دهد و هماهنگ می‌سازد و به آن‌ها همت رسیدن به مقاصد را عطا می‌کند و با انقلاب اسلامی چنین

شرایطی فراهم است و ما در تاریخ دفاع مقدس آن را تجربه کردیم و فهمیدیم مأوای خرد جمعی چگونه شکل می‌گیرد.

۷۴- حکمت متعالیه و همراهی با بشر جدید

با توجه به آن‌که موضوع حکمت متعالیه در ذات خود، نظر به «وجود» است و آن حکمت، انسان را در بستر هستی‌شناسی حاضر می‌کند؛ پس باید حکیمی که بنای تفکر در افق حکمت متعالیه دارد، خود را در هستی احساس کند و البته ذات هستی چیزی نیست که به ذهن آید. لازمه آن‌که انسان خود را در هستی درک کند، عبور از تفکر مفهومی و عبور از اصالت‌دادن به ماهیت است و البته درک خود در هستی، نوعی درک از «بسیط الحقیقه» است و این که بسیط الحقیقه از یک جهت «کُلُّ الْأَشْيَاء» می‌باشد و از جهتی دیگر «لَيْسَ بِشَيْءٍ مِنْهَا» یعنی هیچ کدام از اشیاء نیست. درک این نکته در جای خود، تفکر خاصی است که تنها اگر انسان با هستی خود، خود را در هستی احساس کند، برایش پیش می‌آید، از آن جهت که خداوند «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُقَارَنَةٍ» می‌باشد و لذا با هر چیزی هست، بدون آن‌که آن چیز باشد «وَاغَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا بِمُزَايَلَةٍ» است و اساساً غیر هر چیزی است، نه آن‌که جدا از آن‌ها باشد. این است آنچه بشر با سعه حضور خود در عالم می‌تواند احساس کند و بشر جدید بیش از پیش طالب درک چنین حضوری برای خود

است، از آن جهت که خدا با هر چیزی هست ولی آن چیز نیست و غیر هر چیزی است ولی جدای از آن چیز نیست، تا دوگانگی «سوئزه» و «اثره» پیش آید.

حکمت متعالیه تفکری است که استعداد همراهی با چنین بشری را در خود دارد و انقلاب اسلامی با چنین مبنایی در این تاریخ حاضر شده است تا حتی حکمت متعالیه در جهانی بازخوانی شود که جهان مواجهه با غرب است و طرح نوعی گفتگو است با هر آن کس که بهره‌ای از تفکر دارد.

آیا می‌توان با نظر به ذات بیکرانه خود، در عین تعلّق به حضرت حق، به نسبت خود با جهان موجود و به تکنیک فکر کرد، تا در راستای این نوع حضور که نسبت ما با جهان موجود و تکنیک دگرگون می‌شود، تکنیک هم شأن تازه‌ای پیدا کند؟ زیرا همان‌طور که متفکران پست‌مدرن معتقدند، تکنیک جدید صرف اشیاء و وسایل نیست، بلکه نظم فکری خاصی است که جهان جدید را قوام داده است و در وجود مردمش خانه کرده و عقل و جان‌شان را به تصرف درآورده است و بدین لحاظ بدون آن که ارزش‌ها را نفی کند، جایی برای آن‌ها باقی نمی‌گذارد. حال وقتی از طریق انقلاب اسلامی افق تاریخی که در آن قرار می‌گیریم روشن باشد، به جای آن که تکنیک ما را جلو ببرد مطابق اهدافی تعریف شده، جایگاه تکنیک و نسبت آن با انسان و با طبیعت تعیین می‌شود. زیرا به جای تاریخ مدرن که قوام آن به تکنیک است، تاریخ جهان بین دو جهان در صحنه است و جان انسان‌ها با حضور در چنین جهانی، نسبت خود را با

جهان مدرن و تکنیک تعیین می‌کند، تا تکنیک مطلق‌العنان نباشد. این با درک وسعتی که انسان از طریق حکمت متعالیه برای خود می‌یابد ممکن است و گرنه با صرف نگاه پست‌مدرن‌ها به تکنیک، راهی برای عبور از سیطره تکنیک گشوده نمی‌شود.

۷۵- نگاهی دوباره به ریشه‌های معرفتی خود و حضور در

جهان جدید

ما با بازنگری در ریشه‌های معرفتی خود، امکان گفتگو با متفکران غربی را برای فهم جهانی جدید فراهم می‌آوریم و این حکایت از دیدگاه گشوده‌ای دارد که ما می‌توانیم در خود از آن آگاه شویم و در همین رابطه فهمی از دیدگاه‌های انتقادی متفکران غربی، مانند رنه گنون و مارتین هایدگر و میشل فوکو پیدا کنیم و با سرمایه‌های عرفانی خود، در عین حضور در جهان جدید، در تعاریف غرب از انسان متوقف نگردیم. آیا در کنار انقلاب اسلامی، روح ایرانیت و زبان شاعرانگی فارسی، نقشی در این تسامح و برساختن هویتی جدید می‌توانند داشته باشند تا به تفکری که همه امور این جهان را چون بسیط الحقیقه در برگیرد، به عنوان هویتی جدید هیچ‌کدام از آن‌ها هم نباشند، نایل شویم؟ لازمه این امر نگاهی است دوباره به ریشه‌های معرفتی خود در مواجهه با خرد مدرن و حضور در جهان مدرن.

این روشن است که اگر مردم کشوری مسائل جاری و عادی خود را نمی‌دانند، از آن رو است که نمی‌دانند کجا هستند و در چه زمانی به سر می‌برند و کارها را در چه وقت و کجا و چگونه باید انجام دهند. آن‌ها اگر زمان خود را بشناسند و مسائل آن را دریابند، این توانایی و استعداد در آن‌ها پیدا می‌شود و می‌توانند مسائل جاری را به درستی دریابند.^{۲۵} حال باید از خود پرسید آیا انقلاب اسلامی همان راهی نیست که ما را متوجه جایگاه تاریخی‌مان می‌کند، تا زمانه خود را بشناسیم و مسائل‌مان را دریابیم و در نتیجه توانایی حلّ مسائل‌مان در ما به میان آید؟ به گفته آقای دکتر داوری: «ما اگر بخواهیم علم، دگرگون شود، باید اصول علم جدید دگرگون شود.»^{۲۶} اولین شرط این است که زمان و مقتضیات آن را بشناسیم، زیرا آینده‌نگری آموختنی نیست، با چشم و گوشِ باز برای کسانی که محرم راز زمان‌اند حاصل می‌شود، از آن جهت که آینده، زمانی تهی نیست تا هر چیزی بتوان در آن ریخت. مردمی که می‌دانند چه داشته‌اند و چه دارند و چه می‌خواهند داشته داشته باشند و می‌دانند دانش و توانایی‌شان چه اندازه است، در راه آینده قرار دارند. آینده‌ای که علم، بیش از آن که برای سیطره بر طبیعت باشد، وسیله تعامل با طبیعت و عالم سکنی‌گزیدن در آن باشد. پس آینده را کسانی در می‌یابند که علاوه بر دانش اکتسابی، صاحب خرد عملی و درک تاریخی و آگاه به زمان باشند؛ زیرا همچنان که عرض شد آینده در کتاب نیست، در وجود آدمیان و در

۲۵- به کتاب «اکنون و آینده ما»، از آقای دکتر رضا داوری، ص ۲۲۸ رجوع شود.

نسبت آن‌ها با آنچه روی می‌دهد، یافت می‌شود و از این جهت بنده انقلاب اسلامی را که جان انسان‌ها را در برگرفته، مدّ نظر دارم که در آن به آینده‌ای غیر از آینده‌ای که فرهنگ تجدد مدّ نظر دارد، می‌توان اندیشید، اگر با بازنگری در ریشه‌های معرفتی خود، امکان گفتگو با متفکران غربی را برای فهم جهان جدید فراهم آوریم.

۷۶- وسیع‌ترین نحوه بودن در جهان و هم‌آغوشی با خداوند

حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در نظر به نحوه حضور خدا و انسان در عالم، در نامه‌ای که سال ۱۳۵۴ شمسی به آقای میرزا جواد همدانی می‌نویسند؛ می‌فرمایند:

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانک اللهم و بحمدک یا مَنْ لا یرتقی اِلی ذروه کمال احدیته
آمال العارفین، و یقصر دون بلوغ قدس کبریائه افکار الخائضین.
جَلَّتْ عَظَمَتُک من ان تكون شریعۃ للواردین، و تقدّست اسمائک
من ان تصیر طعمه لا وهام المتفکّرين. لک الاحدیة الذاتیه فی
الحضرة الجمعیة و الغیبیة، و الواحدیه الفردیه فی التجلیات
الاسمائیة و الاعیانیه، فانت المعبود فی عین العابدیه و المحمود
فی حال الحامدیه. و نحمدک اللهم بالسینتک الذاتیه فی عین
الجمع و الوجود علی آلائک المتجلّیه فی مرائی الغیب و الشهود،
یا ظاهراً فی بطونه و باطناً فی ظهوره.

خداوندا؛ از هر نقصی مبرا هستی و سپاس می‌گویمت، ای که آرزوی عارفین به قله کمال احدیتش نرسد، و اندیشه پویندگان، از وصول به کبریای مقدسش کوتاه است. عظمت والاتر از آن است که برای ورود به آن راهی یابند، و اسمائت مبرا از آن که به دام پندار متفکرین آید، تو را احدیت ذاتی است در مقام حضرت جمعی و غیبی، و از آن توسست واحدیت فردی، در تجلیات اسمائی و اعیانی. پرستیده تویی در حالی که خود می‌پرستی، و پسندیده تویی به هنگامی که می‌پسندی. خداوندا؛ تو را سپاس می‌گوییم با زبان‌های ذاتیات که در عین جمع و وجود است برای نعمت‌های که جلوه‌گر در آینه‌های غیب و شهود است؛ ای که ظاهری در عین باطن‌بودن و باطنی در عین ظاهر‌بودن.

ملاحظه فرمایید که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» به عنوان کسی که از طریق انقلاب اسلامی وارد جهان جدید شده‌اند و تاریخی را با خود رقم زده‌اند، چگونه در نظر به حق می‌فرمایند: «فانت المعبود فی عین العابدیه» یعنی پروردگارا! تو در عین آن که معبودی، عابد هم هستی «و المحمود فی حال الحامدیه» و در عین آن که محمود هستی، حامد نیز خودت هستی. آیا چنین انسانی متوجه حضور خود در عین حضور خدا نیست که عابدبودن او در عین عابدبودن خداوند است؟ این است نشانه حضور بشری که با عابدبودن خداوند، عابدبودن خود را احساس

می‌کند و می‌تواند در جهان‌بودن خود را تا این اندازه وسعت دهد و نحوه‌ای از نهضت جهانی با افق توحیدی را مدّ نظرها قرار دهد.

اهمال‌کاری در نظر و عمل وقتی مصیبت می‌شود که ندانیم چه می‌توانیم و چه نمی‌توانیم. اگر مردم ما با تاریخ خود یعنی انقلاب اسلامی، انس داشته باشند، امکان‌های زمانه خود و وسعتی که می‌توانند داشته باشند را می‌شناسند. آدمی مثل اشیاء در زمان قرار ندارد بلکه به گفته دکتر رضا داوری با زمان است و به عبارتی زمان شرط وجود او است.^{۲۷} و از این جهت برنامه‌ریزی وقتی صورت می‌گیرد که بدانیم در بیرون و درون خود چه داریم و از میان مطلوب‌ها کدام اولویت دارند و ما توانایی رسیدن به آن‌ها را داریم و بدانیم آینده هر ملتی متعلّق به جهان خاص آن ملت است و هر ملتی هر آینده‌ای نمی‌تواند داشته باشد، زیرا آینده آن ملت چیزی جز تحقق وجود آن ملت و توانایی‌ها و استعدادهای آن ملت در افق توحیدی که می‌شناسد نیست. امری که در انقلاب اسلامی برای ما به خوبی روشن شد، وقتی متوجه نسبت خود با شهید حاج قاسم سلیمانی شدیم و حضوری که می‌توانیم با آن نحوه بودن در جهان امروز داشته باشیم که در عین نظر به قدرت، نسبت به حقیقت بی تفاوت نباشیم. این به یک معنا معبودبودن در عین عابدبودن و محمودبودن در عین حامدبودن است. زیرا حاج قاسم‌ها در عین آن که خداوند را عبادت می‌کنند، خداوند است که خود را در هویت بنده‌اش عبادت می‌کند و از طریق این انسان‌ها

او محمود است و حمد می‌شود و در عین حال اوست که حمد می‌کند، خود را. در این نحوه حضور خدا در انسان آخرالزمانی، حقیقت به جامع‌ترین شکل ظهور می‌کند و انسان با چنان وسعتی خود را در خود می‌یابد که در عابدبودن خود، عابدبودن خدا را احساس می‌کند و در عین آن که محمود است توسط بندگان حامد است در جلوه همان بندگانش.

۷۷- ما و آرمان‌های غیر قابل دسترس

انسان در سَافِی‌گری، همه چیز را به گذشته بر می‌گرداند و عملاً گرفتار آرمان‌های غیر قابل دسترسی می‌شود که مربوط به امروزش نیست، درد و مسئله ما در این تاریخ وقتی معلوم می‌شود که به معنای حضور در این تاریخ فکر کنیم و زمانه خود را بشناسیم که عالم و آدم را چه چیزی در بر گرفته، مسلماً در این صورت است که قرآن و سیره فراتاریخی اولیای معصوم علیهم‌السلام راه کار و معنای حیات فعال ما خواهد بود.

شناخت مسئله و درد زمانه، هنر انسان متفکر است و ما با مدّ نظر قرار دادن تنگناهای تاریخی، امکانات خود را نسبت به آرمان‌های مان می‌سنجیم تا بدون خودباختگی، متوجه آینده‌ای باشیم که به اراده الهی، تقدیر تاریخی ما می‌باشد. در این بستر و بصیرت است که گرفتار آرمان‌های غیر قابل دسترس نمی‌شویم، همچنان که گرفتار «خود کم‌بینی» و «خود باختگی» نمی‌گردیم، زیرا متوجه اراده الهی و تقدیر تاریخی خود شده‌ایم.

روحیه سلفی‌گری نوعی متوقف‌شدن انسان است در درون خود و عملاً منجر به نفی بقیه می‌شود، در حالی که تا انسان از خود بیرون نیاید نمی‌تواند دیگری را بفهمد، این موقعی شکل می‌گیرد که انسان با حضور در وجودِ بیکرانه خود، نسبت به دیگران گشوده گردد، تا آن‌جایی که ماورای کلماتی که مخاطبان ما بر زبان می‌رانند، تلاش کنیم آنچه در درون گوینده می‌گذرد فهم شود. این یعنی متوجه باشیم آنچه بیان می‌شود بخش کوچکی است از آنچه در درون افراد می‌گذرد و لذا هیچ‌گاه پرونده فهمیدنِ همدیگر بسته نمی‌شود. پس ما با کلمات خود سروده‌های ناتمامی هستیم که واژه‌های‌مان توان بیان حقیقتی که در درون‌مان می‌گذرد را ندارند، مگر آن‌که با وضعیت انسانی خودمان با انسان‌ها روبه‌رو شویم. امری که روحیه سلفی‌گری از آن غفلت دارد، در حالی که هر انسانی می‌تواند به واقع فهم‌های نامتناهی باشد و می‌توان تفسیرهای نامتناهی از او داشت، آن‌هم فهم‌هایی که تاریخمنداند و محدود به زمان خاصی نیستند.

پیش‌فهم‌های ما می‌توانند مقدمه فهم معنای سخنان افراد باشند و این غیر از پیش‌فرضی است که آنچه را مایل هستیم در سخنان افراد فرض کنیم، بلکه منظور پیش‌فرضی است که نظر به افق درونی و عالمی دارد که مخاطب ما در آن به سر می‌برد، زیرا اساساً امور در افقی ظهور می‌کند که مربوط به عالم ما است و آن عالم از ما جدا نیست. این آن تذکری است که در «جهان بین دو جهان» به صورتی جدّی باید مدّ نظر قرار گیرد.

۷۸- نظر به حقیقت در عقلانیت همراه با شورمندی

ما در انقلاب اسلامی با عقلانیتی که در عین حال دارای شورمندی است روبه‌رو هستیم و بشر امروز بیش از پیش عطش این‌گونه عقلانیت را دارد، و ما تا حدّی آن را در مراحل مختلف انقلاب تجربه کرده‌ایم و این ژرف‌ترین نوع اندیشیدن است، از آن جهت که انسان در این نوع عقلانیت که حالت شعرگونگی دارد، متوجه حقایقی می‌شود که عقلانیت انتزاعی صرف نمی‌تواند بدان دست یابد.

عقلانیت در عین شورمندی، عشق را در تار و پود هستی به انسان عطا می‌کند، از آن جهت که نیوشای هستی است و انسان در آن نوع عقلانیت، ندای سروش غیبی را می‌شنود. مثل آن‌که از «نی» صدای جدایی می‌شنود، آن‌هم جدایی از نیستان جمع‌الجمعی «وجود». در این حالت انسان با تناقضات کنار می‌آید و بر لطف و قهر او، یکسان عشق می‌ورزد.^{۲۸} زیرا آفریدگار عالم را در کنار خود می‌یابد.

اگر انسان پای درس مولانا بنشیند، هایدگر را می‌فهمد و حضور خود را در جهان احساس می‌کند.^{۲۹} گفت:

۲۸- جناب مولوی می‌فرماید: «عاشقم بر قهر و بر لطفش به جدّ / بوالعجب، من عاشق این

هر دو ضدّ».

۲۹ - کمی به این سخن مولوی نظر بیندازید که ذیلّ می‌آید و آن را با «دا-زاین» که هایدگر در صدد تبیین آن است مقایسه کنید. آیا احساس نمی‌شود چون پای درس مولانا

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی‌دانم

نه ترسا و یهودیم، نه گبرم، نه مسلمانم

نه شرقیم نه غربیم، نه برّیم نه بحریم

نه ارکان طبعیم نه از افلاک گردانم

در عقلانیت همراه با شورمندی، همه عالم صورت حقیقت‌اند و جایگاه امن. ای کاش متوجه شویم چگونه این خرد و عقلانیت همراه با شور، در بستر دیانت‌های سطحی‌نگر و عقلانیت انتزاعی ما گم شده و نامریی گشته است و چگونه با جهانی که بین دو جهان است، آن تفکر باز خواهد گشت.

وقتی انسان در بیکرانگی اکنون جاودانه خود، خود را درک کرد و در این موقعیت حاضر شد، عملاً در شرایطی قرار می‌گیرد که نسبت به افراد و اشیاء گشوده است و مجال می‌دهد تا افراد و اشیاء خودشان خود را آشکار کنند، به جای آن که اراده خود را بر آن‌ها تحمیل کند. مهرورزی واقعی اقتضا می‌کند تا چیزها و افراد به همان نحو که هستند باشند و ظهور کنند ولی آن جایی که فکر خود را بر آن‌ها تحمیل می‌کنیم، عملاً نوعی سلطه‌گری را به میان آورده‌ایم و مانع درخشش هستی در افراد و اشیاء می‌شویم و اموری از هستی در این رابطه از ما پنهان می‌ماند. مثل آن که وقتی یک کار هنری مثل مسجد میدان امام اصفهان را خارج از عالم آن،

نشسته‌ایم، هایدگر را می‌فهمیم؟ جناب مولوی می‌فرماید: «جان‌شناسان از عددها فارغ‌اند/ غرقه دریای بی‌چونند و چند. جان شو و از راه جان، جان را شناس / یار بینش شو، نه فرزند قیاس. تا ببینی عالم جان جدید / عالمی بس آشکار ناپدید.»

۱۶۴ در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

با نگاه یک توریست بنگریم، در آن صورت با حقیقتی که از طریق آن کار هنری می‌توانستیم با آن روبه‌رو شویم، روبه‌رو نیستیم. یعنی از عقلانیتی که همراه با شورمندی است در غفلت خواهیم ماند، عقلانیتی که می‌تواند عشق را در تار و پود هستی به انسان عطا کند و نیهیلیسم را فرسنگ‌ها از انسان دور نماید. عقلانیتی که برای رسیدن به آن نه می‌توان از جناب مولوی در بستر اسلام منصرف شد و نه از هایدگر در بستر رجوع به «وجود» در تاریخ.

انقلاب اسلامی در بنیان و در ریشه خود کوششی است برای جستجوی حقیقت در مقابل نیهیلیسم و غلبه قدرت، و اگر حرکتی در این تاریخ متوجه ریشه‌های نیهیلیسم نباشد محکوم به شکست است و انقلاب اسلامی در این راستا با عبور از سیطره فرهنگ مدرن می‌تواند در نفی نیهیلیسم تأثیرگذار باشد و این غیر از سلفی‌گری است که خواهیم با مطلق کردن گذشته خود (نه اسلام که گذشته و آینده ندارد) و با نادیده گرفتن خرد مدرن، همه چیز را به گذشته برگردانیم.

۷۹- تمرین در اخلاق الهی

با حضور در «جهان بین دو جهان» نه از ملت بودن خود که حضور در میراث تاریخی عظیمی است، غفلت داریم و نه از حضور خود در جهان بشر جدید، بشری که خود را جهانی احساس می‌کند.

همچنان که شاعرانگی، هویت ما است و زیباترین نحوه تفکر در آن میدان به ظهور آمده، زمان‌شناسی و فهم آنچه در زمانه می‌گذرد، وجهی دیگر از تفکر ما می‌باشد. با توجه به این دو امر ما چیز دیگری هستیم که نه از گذشته خود در غفلت می‌مانیم و نه از زمانه خود بیرون خواهیم بود. در این حالت انسان خود را در مرکز جهان احساس می‌کند با کیفیتی خاص و آزاد از روزمرگی، اخلاق الهی را تمرین می‌کند، چیزی که در فرهنگ مدرنیته عملاً مورد غفلت قرار گرفت و جهان را از تقدس بیرون آورد، زیرا از حضور قدسی در عالم به جهت پیش‌فرض‌هایی که از مذهب دارد، دچار کسوف شده است. انقلاب اسلامی آن هدایتی است که پس از هبوط بشر در فرهنگ مدرنیته، به سراغ انسان آمد.^{۳۰}

وقتی متوجه باشیم آنچه بیش از همه هست، «هستی» است و تفکر حقیقی، فعلی است که هستی را به ظهور می‌آورد، می‌توانیم متوجه این امر باشیم که در اثر تفکر است که ماهیت انسان با هستی به سرانجام می‌رسد و نسبت ماهیت انسان با هستی آشکار می‌گردد و در نتیجه ما از طریق هستی خود، نسبت به خود به تفکر فراخوانده می‌شویم. عمده آن است که متوجه شویم تفکر، نسبتی با هستی دارد و تفکر واقعی نوعی فرورفتن در هستی خودمان است و در نهایت و در عمل، مواجه شدن با «هستی» است و این

۳۰- به آیه ۳۸ سوره بقره نظر شود که فرمود: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي

هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

مسیری است جهت عبور از متافیزیک و عبور از موجودی‌بینی، به جای وجودی‌بینی، در حالی که انسان‌ها در مسیر وجودی‌بینی با افق گشوده‌ای روبه‌رو می‌شوند که «وجود» در آن افق با جلوه «ظهور» و «خفاء» یا ظهور در عین بطون و بطون در عین ظهور، خود را ظاهر می‌کند^{۳۱} و معنای آشکار شدن هستی به این صورت است، در حالی که در موجودی‌بینی، هستی به کلی پنهان می‌ماند، زیرا هستی، چیزی نیست در کنار چیزها و به همین جهت در حینی که آشکار می‌شود و درک و دریافت ما را از خودش شکل می‌دهد، در پس همان درک و دریافت، پنهان می‌گردد و لذا همیشه رازآمیز است و از این جهت تفکر، همیشه در راه‌بودن است، راهی که به سوی آینده باید پیموده شود. زیرا در هر گفتنی - از آن جهت که زبان مظهر وجود است - ناگفته‌هایی هست و از طریق همین گفته‌ها، ناگفته‌ها یافت می‌شوند و می‌فهمیم محدودیت‌ها در میان است و باز باید در راه بود ولی در راهی که انسان خود را در مأوای «وجود» و به عنوان محرم راز هستی احساس می‌کند و احساس نوعی سکنی‌گزیدن در نسبت با حقیقت برای او پیش می‌آید و ما این حالت را که نوعی سکنی‌گزیدن در خانه وجود است، با قرار گرفتن در انقلاب اسلامی می‌توانیم بیابیم.^{۳۲} و البته آن را با صد زبان باید گزارش کرد، هر کس با زبانی که هستی خود در نسبت با

۳۱- در متون دینی خود خطاب به حضرت حق داریم: «یا ظاهراً فی بطونه و یا باطناً

فی ظهوره».

۳۲- بنده این احساس را در مقاله «ای امام»، در روزهایی که با رحلت امام خمینی «رضوان‌الله

تعالی علیه» به‌سر می‌بردم، در حلدّ توان خود بازگو کردم.

انقلاب اسلامی به او القاء می‌کند و او را به گفت می‌آورد. در چنین فضایی زمان‌شناسی و فهم آنچه در زمانه می‌گذرد، به عنوان تفکر، معنای خاص خود را پیدا می‌کند و حقیقتاً احساس می‌شود در زمان بودن، عین در «وجود» بودن است و عین احساس بقایی قدسی. از این جهت گفته شد «فهم آنچه در زمان می‌گذرد، وجهی دیگر از تفکر است و موجب می‌شود انسان خود را در مرکز جهان احساس کند و اخلاق الهی را تمرین نماید.»

۸۰- تا از نو مأوایی برای سکونت در هستی خود بیایم

فرهنگ مدرنیته سعی داشت و دارد با طرح «تمدنی جهانی» همه عناصر زندگی انسانی را با نگاهی که خودش به عالم و آدم داشت، معنا کند و عملاً انسان در دل آن فرهنگ، احساس بی‌وطنی و بی‌خانمانی کرد، هرچند آن احساس در شعار «تمدن مدرن» پنهان می‌شود ولی عموم بشر در آن واقع شده‌اند و مسائل‌شان مسائل جهان مدرن و توسعه‌یافتگی شده، بدون آن که از «توسعه» به عنوان تن‌دادن به نظم قدرت حاکم بر جهان، پرسش شود، از آن جهت که در دل توسعه‌یافتگی، قناعت و نوع‌دوستی و حضور روح ایمان در جامعه، از بین می‌رود. انقلاب اسلامی واکنشی به آن نحوه جهانی‌شدن و توسعه بود، از آن جهت که در آن توسعه‌یافتگی، تعارض ریشه‌ای بین روح فرهنگ دینی و خرد خسروانی ایرانی، با غرب تقلیل یافته به

قدرت، وجود دارد. رقابت انقلاب اسلامی با غربی است که غیر خود را بر نمی‌تابد و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» در این رابطه توصیه دارند جهان اسلام حادّ اقل باید یک ابرقدرت شود. می‌فرمایند: «راستی اگر مسلمانان مسائل خود را به صورت جدّی با جهان‌خوااران حل نکنند و لا اقل خود را به مرز قدرت بزرگ جهان نرسانند آسوده خواهند بود؟»^{۳۳} که البته تقابل تمدن نوین اسلامی با فرهنگ مدرنیته مانند تقابل چین و روسیه با غرب نیست، بلکه تقابلی است در سطح «فرهنگ» و «حقیقت» که تقابل جدیدی می‌باشد که البته باقی ماندن در این تقابل، جرأت و توکل خاص خود را می‌طلبد، جرأت و توکلی که در بنیان‌گذار انقلاب اسلامی بود و حکمت صدرایی آن را پشتیبانی می‌کرد.

جناب صدر المتألهین با طرح اصالت وجود، سعی دارد «وجود» به امری عقلی تبدیل نشود و رابطه تفکر با «وجود» در حدّ مفهومی که از وجود می‌یابیم، متوقف گردد، بلکه «وجود» در حکمت متعالیه، امری است که همواره در تجلی است و لذا در عین آشکارگی و پیدایی، از فرط پیدایی، نهان است و از این جهت همواره طوری با «وجود» روبه‌رو هستیم که وجود به سوی ما می‌آید و ما را به تفکری که تفکر است نسبت به «وجود»، می‌کشاند و این غیر از آن است که اصالت وجود را به امر آموختنی تبدیل کنیم و مشغول آموختن فلسفه شویم. در حالی که وقتی مجال دهیم تا «وجود» با تجلیات خاص اش به سوی ما آید و ما را و زبان ما

را در برگیرد، دیگر حرف چندانی برای گفتن نداریم، زیرا باید بگذارد تا «وجود» خودش در کلام تجلی کند و انسان به «گفت» آید و از نو مأوایی برای سکونت در هستی خود بیابد. کافی است انسان نسبت به تفکر حساس باشد تا به ندای «وجود» در بستری که وجود به ظهور آمده، گوش بسپارد. آن بستر در این تاریخ، انقلاب اسلامی است و با پاسداری از انقلاب اسلامی، عملاً انسان از هستی و از هستی خود پاسداری کرده است و در قرب خدا سکونت می‌گزیند زیرا سکونت‌گاه انسان همان منظرِ گشوده‌ای است که به سوی او گشوده شده است و منشأ جرأتی می‌شود که آن را در حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» ملاحظه کردید. او با نور وجود به مقابله با ظلماتِ عدم رفت، «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ». و این عمیق‌ترین نظر به رحمت الهی و انتظار ظهور مداوم آن رحمت است.

۸۱- جهان ما چه جهانی است؟

می‌توان به این موضوع فکر کرد که «انسان در نسبتی آگاهانه با «وجود» تقرر یافته است.» که البته انسان‌ها در ابتدای امر ممکن است نسبت به این نحوه از حضور، خودآگاهی نداشته باشند، زیرا تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته، طوری تربیت شده‌اند که تنها چیزی را واقعی می‌دانند که قابل اندازه‌گیری است، ولی با این همه، گویا انسان‌ها در حال طرح این سؤال هستند که انسان چیست و کیست؟ زیرا نمی‌خواهند کاملاً تسلیم تکنیک گردند و تنها یک ماشین تنظیم‌شده باشند. از این جهت انسان می‌خواهد

نسبتی معنادار با واقعیتِ خود بیابد و نیز بداند چه نسبتی باید با دیگران داشت و چه جهانی، جهان اوست که در آن جهان متوجه وجودِ تقرر یافته خود باشد. آیا آن جهان برای بشر این دوران، جهانی میان دو جهان نیست؟

مسئلاً نگاهی که ما به انقلاب اسلامی به عنوان یک تاریخ می‌کنیم و در آینه حضور آن، وجود بیکرانه اکنونِ جاودانه خود را احساس می‌کنیم، غیر از آن است که آن انقلاب و آن تاریخ را به یک ایدئولوژی تقلیل دهیم و خود را از معرفت‌زاییِ آن حضور محروم کنیم و گمان کنیم حضور در تاریخ انقلاب اسلامی ربطی به معرفت ندارد. غافل از آن که خودمان با ابژه کردن انقلاب اسلامی، آن‌طور که سیاسیون انجام می‌دهند، آن را از معرفت‌زایی کاهش داده‌ایم، آری! کاری که ما نسبت به انقلاب اسلامی به عهده داریم در این راستا است که آن انقلاب بستر تحقق انسانیت ما می‌باشد و آزادی را در معنای انتخابی مناسب وجود تاریخی برای ما شکل می‌دهد، این نوع آزادی با خودسری که منجر به آنارشیزم می‌شود تفاوت دارد. در خودسری و آنارشیزم انسان «نفی» می‌شود. آزادی در بستر انقلاب اسلامی آن نوع آزادی است که منجر می‌شود تا انسان ذات خود را با انتخاب‌هایش تحقق ببخشد و معلوم است این آزادی با خودآگاهی تاریخی همراه است و منجر می‌شود تا نسبتی معنادار با خود پیدا کند و جهانی که جهان اوست را بیابد که جز «جهانی میان دو جهان» نخواهد بود.

۸۲- عامل حضور تاریخی ما در این تاریخ

به گفته آقای دکتر داوری: «ما هنوز طرح تمدنی که در آن قدرت تکنولوژی غالب نباشد را نمی‌شناسیم...». در آغاز دوره جدید، فرانسویس‌یکن و گالیله و دکارت، فرارسیدن دوره جدید و علم تکنولوژیک را دیدند و آن را بشارت دادند، نه این که به صرف میل و علاقه آنان علم جدید به وجود آمده باشد. تغییر نسبت آدمی با علم، در حقیقت فرع تغییر نسبت او با «وجود» است و اشخاص و مردمان به میل و هوس نمی‌توانند نسبت خود را با علم تغییر دهند و طرح علم نو در اندازند.^{۳۴}

حال با توجه به آنچه آقای دکتر داوری متذکر آن است، آیا با انقلاب اسلامی نسبت ما با «وجود»، در دل تاریخ دوره جدید، در افقی آغازین‌تر به میان نیامده تا در عین توجه به نظم علمی، متوجه نیازها و مقاصد خود باشیم؟ تفکر نسبت به این نکته، عامل حضور تاریخی ما در این تاریخ خواهد شد.

اگر به گفته اندیشمندان غربی، تمدن آینده تمدن غربی نیست و تمدنی است «یونیورسال» با مشارکت مردم جهان و هر ملتی در هر جای دنیا که بتواند در تفکر مورد نیاز بشر جدید سهیم شود، بخشی از تمدن آینده است؛ آیا نمی‌توانیم با هویتی که از طریق انقلاب اسلامی برای خود شکل داده‌ایم در جهان شرکت کنیم؟ در حالی که به نظر می‌آید می‌توانیم به فاخرترین شکل جوابگوی بشری باشیم که می‌خواهد بدون برگشت به

۳۴- در این رابطه به کتاب «در باره علم» از آقای دکتر رضا داوری رجوع شود.

گذشته، از جهان سکولار عبور کند. حال سؤال این است شرکت ما در جهان چگونه باید باشد که در این تاریخ بدون آن که ذیل غرب باشیم، به انسان و آینده و تمدنی که مربوط به آینده است، فکر کنیم؟ به خصوص که می‌دانیم در شرایطی هستیم که اگر کشوری نظریه تمدنی برای بشر جدید نداشته باشد از فعالیت‌هایش بهره لازم را نمی‌برد و بر این مبنا ما معانی هویت ملی خود را در راستای حضور جهانی، با نظر به افقی می‌دانیم که انقلاب اسلامی در مقابل بشر جدید گذارده که نوعی مواجهه با دیگران است برای سامان بخشیدن به وضع بشری که با جهان مدرن نتوانست خود را ادامه دهد و مایل است به فهم اصیل تری از هویت نظر کند، فهمی که نسبت بشر با «وجود» را در انقلاب اسلامی می‌تواند دنبال کند.

۸۳- نظر به «دیگری» به عنوان مظهري از «وجود»

با حضور در «جهان بین دو جهان» بنا نیست «دیگری» را به خودمان تبدیل کنیم و یا «دیگری» را به خودمان فرو بکاهیم. این کار در عین آن که نوعی خودمرکزبینی غیر اخلاقی است، عملاً در چنین نگاهی به «دیگری» از حضور «وجود» در مظاهر مختلف انسانی غفلت می‌شود. در مباحث «حضور در جهان بین دو جهان» به دنبال فهم غیر خود هستیم که قابل تقلیل به خودمان نباشد، وگرنه چشم‌اندازی در مواجهه با «غیر» در مقابل ما گشوده نمی‌شود.

با حضور انقلاب اسلامی در تاریخ، فهم دیگری از جهان به میان آمد و اسلام، خود را به صورتی که مطابق این تاریخ است به ظهور آورد و نوعی معاصرت را مدّ نظرها قرار داد، معاصریتی که در پرتو نوعی نگاه هستی‌شناسانه و حکمی شکل گرفت، از آن جهت که البته حقیقت، زمانی حقیقت است که با زمان نسبت داشته باشد، به همان معنا که قرآن می‌فرماید: «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» و گرنه مسلمانی ما نسبت خود را با اکنون و آینده از دست می‌دهد و اگر روند زندگی سکولار به سوی پایان یافتن است، آنچه می‌تواند جایگزین آن باشد، دیانتی است که از طریق انقلاب اسلامی به ظهور آمده و گرنه بدون حضور تاریخی انقلاب اسلامی، با روحیه فقهی - کلامی گذشته نمی‌توان دیانت و دینداری را در این تاریخ ادامه داد و از این جهت خطر بیشتر شدن شکاف بین نسل جدید و مآثر دینی و تاریخی ما به چشم می‌خورد. این‌جا است که می‌توان گفت در جهانی که ادعا شده امر دینی به پایان رسیده است، دینداری با هویتی دیگر و زندگی دوباره در بستر تاریخی که انقلاب اسلامی به ظهور آورد، در حال طلوع است و نوید عبور از بحران نیهیلیسم در این‌جا به گوش می‌رسد، طلوعی آزاد از کسوف و خسوفِ عالم قدس. از این طریق جهان اسلام امکان حضور در جهان معاصر را می‌یابد و بدون انقطاع از افق تاریخی که برای بشر جدید به عنوان بشر سوژه شده در نزد خود، پیش آمده، به هویت دینی فاخرتر از گذشته نایل می‌شود و این همان دیانت آخرالزمانی است که مقهور ظلمات آخرالزمان نمی‌شود و می‌تواند بدون خودمرکزینی، دیگری را نیز درک کند.

با توجه به موضوع فوق اگر با توجه به شخصیت فکری دکارت بپذیریم که بشر جدید نسبت به فکری که در قرون وسطی شکل گرفته، مسئله‌دار شده؛ جایگاه تاریخی سخن دکارت را که می‌گوید: «من شک می‌کنم، پس هستم» متوجه خواهیم شد. در حالی که در قرون وسطی ستون‌های فکری محکمی مثل آکوئیناس و اتین ژیلسون را داریم که مانند شهید مطهری‌ها برای حفظ ایمان مردم تلاش می‌کنند.

پیرو جناب دکارت و تذکراتی که دیوید هیوم به کانت در رابطه با ضعفی که در نگاه دکارت بود داد، کانت موضوع سوژه بودن انسان را به میان آورد به همان معنایی که عملاً امر فی نفسه منتفی شد و فلسفه دوران جدید بنا گشت و بشر در عین آن که انفعال از خارج را نفی نکرد، ولی معرفت را مربوط به مفاهیم پیشینی دانست و در نتیجه معرفت او بیشتر با مفاهیم پیشینی معنا پیدا کرد و فلسفه‌ای بنیان‌گذاری شد با تقدّم سوژه‌کتیویته بر ابژه‌کتیویته.

کانت با فلسفه خود و سوژه کردن بشر عملاً اوج ظلمات بشر جدید را در آنانیته که برای بشر جدید پیش آورد، خواهی نخواهی به میان آورد و با درک آن تلاش کرد - به قول خودش در کتاب «نقد عقل محض» - به نحوی عقل را محدود کند تا جای ایمان را باز کند و به همین جهت قسمت‌های حکم عقل عملی یا اخلاق و حکم زیباشناختی را بعد از نقد حکم عقل محض مطرح کرد. از این جهت می‌توان نسبتی را با کانت برقرار کرد ولی با این همه بشر جدید از طریق کانت عملاً با خود روبه‌رو است و عالم خارج را به صورت ذهنیاتی که در خود دارد، شکل می‌دهد که نتیجه آن

غرب امروز است. حال یا در دل همین ظلماتِ اَنانیت می‌ماند و با اگزیتانسیس سرگردان خود به سر می‌برد و یا متوجه نوری می‌شود که در خود دارد که همان حقیقت عین الربط بودن و فقیرِ اِلی الله بودنِ اوست و عنایت داشته باشید که جناب صدرالمتألهین به استقبال همین بشری رفت که می‌خواهد تماماً نزد خود باشد. ولی متذکر این امر مهم شد که انسان در نزد خود بسی وسیع است و می‌تواند خود را در همسایگی خداوند احساس کند و بدین لحاظ عرض شد نگاه کانت نگاهی است نیمه کاره و عقیم، در عین آن که نمی‌توان آن را زیر پا گذارد بلکه باید آن را ادامه داد و بدین لحاظ می‌توان گفت جناب صدرالمتألهین در همان تاریخی که با کانت شروع شد خود را حاضر کرد، هرچند واژه‌های مربوط به فلسفه مشائی و اشراقی است.

با توجه به امر فوق، بشر جدید می‌تواند در عین حضور در نزد خود و حضور در جهان، به معنای عدم جدایی بین خود و جهان، به عرفا نزدیک شود و عارفی باشد که از فردیت خود خارج شده و در حق‌الیقین تاریخی‌اش حاضر گشته است.

در درک حضور عرفانی بشر نزد خود، در عین احساس حضور خدایی‌اش، از جناب مولوی داریم:

این قفس را بشکنید ای طوطیان	بال بگشایید تا هندوستان
هفت پراز هفت شهر جان کنید	قصد قاف حضرت جانان کنید
قاف والقران میان جانتان	ادخلوها دعوت جانانتان
فاش گویم یار مشتاق شماست	طاقت او بی گمان طاق شماست

فاش‌تر گویم شما دید آن نگار خود شما دید آن بهشت و آن بهار
 نفخه‌اویید، خود اویید هان خویش را خوانید فرعون زمان
 خود نه آن فرعون کو بی‌عون و فرّ شد در آب و کرد در آتش مقرر
 بلکه آن فرعون با فرّ و شکوه که چو موسی دیدی آتش را ز کوه
 سوی آتش رفت و آب لطف یافت ای خوش آن کو سوی این آتش شتافت
 جناب مولوی در رابطه با احساس احدیت خداوند در عین
 صمدبودنش و با نظر به اگزیتانس اصیل خود، می‌گوید:

آه سرّی هست اینجا بس نهان که سوی خضری شود موسی روان
 همچو مُشْتَقی کز آتش سیر نیست بر هر آنچه یافتی با الله مأیست
 بی‌نهایت حضرت است این بارگاه صدر را بگذار صدر تو است راه
 و به گفته جناب عطار:

ای مرد رونده مرد بیچاره مباش از خویش مرو برون و آواره مباش
 در باطن خویش کن سفر چون مردان اهل نظری تو اهل نظاره مباش
 تا مرغ دل تو بال و پر نگشاید این واقعه بر جان تو در نگشاید
 گر مرد رهی راه نهان باید رفت صد بادیه را به یک زمان باید رفت
 گر مرد رهی میان خون باید رفت وز پای فتاده سرنگون باید رفت
 تو پای به راه در نه و هیچ مپرس خود راه بگویدت که چون باید رفت

توجه به تلاش‌های بزرگان دین برای حفظ ایمانی که آن ایمان به
 جهت شرایط پیش آمده تهدید می‌شد و می‌شود. فعالیت‌هایی شبیه
 فعالیت‌های شهید مطهری برای حفظ ایمان را پیش می‌آورد. از طرفی

توجه به تلاش‌هایی برای برگشت ایمان از دست‌رفته با نظر به حوزه سوژه بودن انسان. فعالیت‌هایی شبیه فعالیت‌های کانت را می‌توان مدّ نظر آورد که البته نگاه کانت به انسان، کامل نبود ولی در دل نگاه او به انسان، فعالیت‌های هایدگر و گادامر و صدرا و علامه طباطبایی مطرح است که قدرت برگشت به ایمان از دست‌رفته را با حضور در ساحتی دیگر دارد.

البته در هر حال وظیفه متفکر دینی حضور در هر دو نوع تلاش می‌باشد. عمده توجه به هنری است که می‌تواند ایمان از دست‌رفته را به بشر جدیدی که ایمان قرون وسطایی برایش کافی نیست، متذکر شود و از یقین تاریخی که برایش پیش آمده و از آن غفلت دارد، آگاه‌اش نماید. آیا نمی‌توان گفت بشر جدید در نهایت حضور خود باید به کمک تقوا و رعایت دستورات الهی نسبت به یقین خود رفع حجاب کند؟

آن‌هایی که در مسیر حفظ ایمان تلاش می‌کنند، همواره نسبت به شرایطی که ایمان قبلی را به حاشیه برده موضع دارند و افرادی مثل کانت و هگل و هایدگر را «دیگری» جدای از خود می‌دانند. در حالی که این افراد به بشر جدید و ایمانی که باید در او به ظهور آید می‌اندیشند و در دل فعالیت این افراد می‌توان به ایمانِ آخرالزمانی فکر کرد.

۸۴- لیک از قرآن بسی گمره شدند

وقتی قرآن از یک طرف می‌فرماید: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (اسراء/۸۲) که حکایت از نوعی پاکی درون و برخوردی مهربانانه بیرونی در بین پیروان قرآن دارد. و از

طرف دیگر در مورد همین قرآن می‌فرماید: «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»؛ بر ظالمین در نسبت با قرآن چیزی افزوده نمی‌شود مگر خسران و بی‌ثمری. می‌فهمیم قرآن اگر برای عده‌ای که در طلب حقیقت‌اند، شفا و رحمت است، همین قرآن، آری! همین قرآن، برای عده‌ای که به دنبال تحمیل خود بر دیگران‌اند و در این راستا عملاً در مقابل آموزه‌های قرآن قرار می‌گیرند، ظلمت و خسران است.^{۳۵} راز این دوگانگی را باید در نظر به حقیقت و یا نظر به ظاهر آداب دینی دانست و اگر اراده رجوع به حقیقت در میان نباشد، از بهترین دین هم کاری بر نمی‌آید. یعنی اگر دینداری، چشم‌اندازی به سوی حقیقت نباشد، به مراتب از بی‌دینی خطرناک‌تر خواهد شد و این در حالی است که به کمک دین الهی، چشم‌اندازی به سوی حقیقت را به میان آوردن، به مراتب سخت‌تر از آن است تا این که به بهانه دین و دینداری، انسان‌ها به افرادی احمق و متحجّر تبدیل شوند.

انقلاب اسلامی جهانی است با این نوع خودآگاهی تا انسان‌ها نه از ترس تحجّر، از رجوع به شریعت الهی عقب‌نشینی کنند و نه از رجوع به حقیقت، که راه عبور از تحجّر است، غفلت نمایند.

۳۵- جناب مولوی در همین رابطه می‌فرمایند:

لیک از قرآن بسی گمره شدند زین رسن قومی درون چّه شدند
مر رسن را نیست جرمی ای عنود چون تو را سودای سر بالا نبود

به این نکته همچنان باید فکر کرد که چگونه انسان می‌تواند با نظر به «بودن» خود، حقیقت را در بستر حضور تاریخی‌اش احساس کند و این به جهت آن است که «وجود»، در افق تاریخ قابل فهم است و تاریخ، به عنوان شئون‌ات اراده الهی در مراحل مختلف زمان، وجود انسان را در بر می‌گیرد و انسان می‌تواند خود را در گذشته و حال و آینده احساس کند و این یعنی آدمی گسترده‌تر از آن است که در زمان فرو افتد و با فرو افتادن در اکنونِ خود و با اکنون‌زده شدن، در گذشته و آینده‌اش حاضر نباشد و این همان حضور در چشم‌اندازی است که در آن چشم‌انداز، حال و گذشته و آینده حاضرند و انسان با درک این نحوه از حضور، خود را با حقیقت، آشنا احساس می‌کند و آنچه را وحی الهی ماورای روزمرگی‌ها فراسوی او می‌گشاید، تصدیق می‌کند و در انس با اشارات وحی الهی، به نوعی از ثبات و حضور دائمی وارد می‌شود و ارزش‌های ابدی را از ارزش‌های روزمره تفکیک می‌کند، تا در هر عمل عبادی همواره وجود گسترده‌اش مدّ نظر باشد، به جای آن که در ظاهر آن عمل عبادی متوقف شود و دینداری او به تحجّر تبدیل گردد و در آن تحجّر، «حال» که با استقرار با اکنونی پیش می‌آید که گذشته و آینده را در بر می‌گیرد، به جای آن که به سوی او آید، از او می‌گریزد و «فهمی» که جمع بین «معرفت» و «حضور» است، برای او بی‌معنا می‌شود، فهمی که می‌توان با انس با قرآن به دست آورد، زیرا فهم قرآنی فهمی است که در آن «معرفت» و «حضور» جمع است و موجب شفا و رحمت برای مومنین می‌شود به جای خسران که همان تحجّر باشد.

۸۵- ایمان تازه و ظهور معنای اصیل‌تری از موجودات

حضور در جهان بین دو جهان، یعنی ایمان به ایمانی که تا حال با آن به سر می‌بردیم، ولی در تاریخی که در اکنون با آن روبه‌رو شده‌ایم. سنگینی این ایمان از آن جهت است که باید در گذشته خود نمایم و از شرایطی که همه چیز معنای دیگری به خود گرفته، هراس به خود راه ندهیم، یعنی گشوده شدن در عالمی که هرچیز در معنای این ایمان تازه، معنای اصیل‌تری به خود می‌گیرد. ایمانی که مؤمنین آخرالزمانی بدان منور هستند و حضرت سجاد (علیه السلام) متذکر آن هستند و مؤمنین می‌توانند حضرت محبوب را در عین آن که اول است، آخر ببینند و در عین آن که ظاهر است، باطن بنگرند.^{۳۶} این یعنی نظر به حقیقت در چشم‌اندازی که توحید در مقابل انسان می‌گشاید. توحید دقیقاً همین است که در عین آن که او اول است آخر است و در عین آن که ظاهر است باطن است.

اگر به حضوری نظر کنیم که جمع بین گذشته و حال و آینده است، به یک معنا به احساسی می‌رسیم که در عین کثرت داشتن، دارای وحدت است و چنین احساسی با تفکر انتزاعی که مفهومی باشد نزد انسان پیش نمی‌آید، مگر آن که با نظر به آن حضور، «چشم‌اندازی» را بیاییم که آن چشم‌انداز نه مانند مفاهیم علمی به صورتی انتزاعی نزد ما می‌باشد و نه مانند موجودات خارجی، بیرون از ما قرار دارد؛ لذا یک چیز می‌ماند و آن

۳۶ - اشاره به آیات اول سوره حدید که در روایت حضرت سجاد (علیه السلام) مد نظر است.

احساس وجودِ حقیقت که امری جز چشم‌انداز توحیدی، چیز دیگری نیست، چه آن را اول بدانی و چه آخر و چه آن را ظاهر بدانی و چه باطن. هرچه هست حضوری است از خود که در آن حضور، «حال» و «فهم» جمع هستند و معنای تازه ماندنِ «ایمان به حقیقت» قابل احساس خواهد بود، تا در نظر به مصداق بیرونیِ آن حقیقت، عطشِ نزدیکی به آن سر برآورد و اشک برای امام حسین علیه السلام و در این زمانه برای حاج قاسم سلیمانی جاری گردد، تا «حالِ حضور» خود را بیشتر احساس کنیم، مثل شعری که شاعر می‌گوید و یا این که «حکیم»، وجودِ خود را با سخنانش بسط می‌دهد، تا وضع خود را بیشتر احساس کند و درک روشن‌تری از وجودِ خود در عالم برایش پیش آید و امکان‌هایی را که می‌تواند در آن‌ها پیش براند محقق کند و خود را از سقوط در فروافتادن در باوری که به ایمان تازه نمی‌رسد، رهایی بخشد. این جا است که عافیت‌طلبی و خودمرکزبینی و نفی دیگران چهره‌های زشت خود را نشان می‌دهند و می‌فهمیم انسان‌هایِ ترازِ انقلاب اسلامی در همراهی با شهدا، چه اندازه به دنبال ایمانی بودند که هر لحظه تازه‌تر است و تنها خود را در چشم‌اندازی احساس می‌کردند که حجابی بین آن‌ها و آن چشم‌انداز نبود و راهی جز نادیده گرفتن خود که حجاب آن حضور بود نیافتند. در این حالت آن‌هایی هم که شهید نشده‌اند، شهیدند و نگران سقوطی هستند که آن‌ها را تعقیب می‌کند تا آن‌ها را از آن گشودگی، گرفتارِ فروستگی کند و امکان‌های پیش رو رخ برتابند و او در تنهایی فرو افتد.

۸۶- ایمان به ایمان و عبور از نقاب‌های ایمانی

بشرِ امروز نقاب‌هایی که بعضی از انسان‌ها به عنوان «ایمان» بر چهره می‌زنند را می‌شناسد و چون نمی‌تواند آن نوع ایمان را انتخاب کند، در دو راهی قبول کفر نسبت به آن ایمان و یا قبول ایمان حقیقی قرار می‌گیرد و بین این دو نوع شخصیت سرگردان است، گاهی این است و گاهی آن، تا آن‌که با نظر به انسان کاملی که حضوری جهانی دارد، احساس کند خود را پیدا کرده است و انقلاب اسلامی درست بستر همان انسان کاملی است که هر کس می‌تواند آن باشد، ولی سوپرمن نباشد. مهم نیست حضور چنین انسانی چه مدت طول بکشد، مهم آن است که فرهنگی ظهور کرده که انسان می‌تواند بدون نقابی از ایمان که بر چهره می‌زند، به ایمان خود ایمان داشته باشد و بفهمد:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت

حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

حضور در جهان انسانی و انسانیت، نقطه شروع ایمانی است که فریب کارانه و متحجرانه نیست. در این نقطه است که انسان می‌فهمد چه هست و چه می‌تواند باشد و چگونه می‌تواند قدم در قلمروی از ایمان بگذارد که هر چه بیشتر خودش باشد، در عین پاس‌داشت وجودی از خود، در بستر عبودیت و نزدیکی به انسان کاملی که در پیش است، در عین بودن در تاریخی که در آن قرار دارد و لذا بیش از آن که بخواهد خود را بفهمد، خود را حس می‌کند ولی احساسی که از معرفت جدا نیست،

معرفتی که رو به سوی حقیقت دارد و انسان را از فروافتادن در ایمانی که نقاب او شود محفوظ می‌دارد؛ در ایمانی مستقر است که تنها و تنها بودنِ خود را دنبال می‌کند، بدون متوقف‌شدن در ماهیتی خاص، زیرا در حقیقت، ماهیتِ آن ایمان همان بودنِ آن است، یعنی «ماهیتُهُ اِئْتَهُ» ماهیتِ آن ایمان همان بودنِ آن است و سر و کار انسان با وجودِ آن ایمان است و امکانات تمام‌ناشدنی که در پیش دارد برای ایمانی بیشتر به ایمانی که یافته و در این رابطه به آینده بیکران خود نظر دارد و درکِ وجودی خویش در عالم و تعلق عمیق‌تری که با حضرت معبود در عهد ازلی یعنی در وجود خود با او دارد که در نسبتِ عبودیتِ انسان و معبودبودنِ خدا محقق می‌شود، امری که در ارتباطی متقابل اتفاق می‌افتد و انسان خود را در چنین جایگاهی که قابل توصیف نیست، احساس می‌کند و تنها می‌تواند با زبان جناب لسان الغیب بگوید:

دلم رمیده شد و غافلم من درویش که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش
چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم که دل‌به‌دست کمان ابرویی ست کافرکیش
بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ خزانه‌ای به کف آور ز گنج قارون بیش

این به جهت آن است که در ایمان حقیقی، «وجود» با تجلیات خود به سراغ انسان می‌آید و آماده قبول جان ما است، تا خود را در مقابل آن تجلیات گشوده نگه دارد و خود را در تقدیری که باید در آن مستقر شود حفظ کند، جایگاهی که جایگاه حضور در محضر حضرت حق است، در عین حاضربودن نزد خود. خطر آن‌جا است که انسان از وجودِ خود در این رویداد بیگانه باشد؛ در آن صورت چگونه آن رابطه متقابل رخ دهد تا

انسان خود را در آغوش خدا احساس کند و چشم‌اندازی توحیدی وقوع یابد و زهد ریایی و نقاب ایمانی که همان خرقة پشمینه است، فرو افتد؟

۸۷- زبانی فراسوی ردّ یا قبول و عبور از وهّابی‌گری

اگر شأن وجودی زبان، مدّ نظر قرار گیرد، متوجه شأن تاریخی زبان و نسبت انسان با آن خواهیم شد و در آن صورت نسبت بین اعصار «وجود» و «زبان» برای ما پیش می‌آید، از آن جهت که در هر عصری، «وجود»، زبان خاص آن عصر را از طریق انسانی که در معرض وجود باشد، به ظهور می‌آورد، زیرا زبان، همان «هستی» است که در فهم، تجلی می‌کند و در این صورت است که انسان ماورای روش‌های خاصی که در تفکر منطقی و ریاضی مطرح است، نظر به حقیقت دارد و حقیقت همیشه گشوده و اتمام‌ناپذیر است و لذا هر کس که با شأن وجودی زبان، گفتگو و تفکر کند؛ زبان او زبان تبیین است و نه زبان ردّ یا قبولی که امروز در وهّابیت شکل گرفته است. آنچه روح حضرت امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» متذکر آن بود، عبور از روحیه وهّابی‌گری بود، در عین حضور در میدان مذهب، تا انسان با امر الوهی خود با عالم و آدم مرتبط باشد.

حقیقت وجودی انسان، همان وجه الوهی او است که همواره نسبت به رویداد تجلیات الهی گشوده است، تا شنوای ندای الهی در حقیقت وجودی خود باشد و بتواند زبانی باشد که در گفت آن، حقیقت وجودی

خود را در زمانی بعد از زمانی تجربه کند و متوجه شأن تاریخی خود شود که چگونه در پرتو تجلیات الهی، وجوه الهی خود را به ظهور می‌آورد. زیرا حقیقت وجود انسان، همان وجوه الهی او است که از یک طرف با تجلیات الهی روبه‌رو است و از طرف دیگر با زبان خود به عنوان وجوه هستی‌اش، رو به سوی دیگران دارد، تا عشق به دیگری را تجربه کند و خمینی‌گونه سایه «رحمة للعالمین» بودن محمدی را در این تاریخ بگستراند و از روحیه وهابی‌گری جهان‌مدرن که اسیر «نفی» دیگری است، عبور کند تا حقیقت وجودی خود را که همان وجه الوهی او است بیشتر و بیشتر تجربه کند و بیابد. واقعیت او بیشتر از آنی است که در حال حاضرش احساس می‌کند و لذا همواره به سوی آینده است، به جای آن که در امروز خود متوقف باشد. هویت تعلقی انسان به مثابه مطلق گشودگی او است، حرکتی که از ابتدا به سوی آینده‌ای است بی‌انتهای خود را در همه جهان احساس می‌کند، آزاد از دوگانگی سوژه و ابژه‌دیدن خود که روحیه غریزدگی گرفتار آن است.

۸۸- ناکامی لبخند مونالیزا

بنا بود از عقلانیت مدرن، آینده روشنی که مطلوب روح بشر است، به ظهور آید و «لبخند مونالیزا» اثر داونچی، همان امید به آینده‌ای بود که عقلانیت مدرن در مقابل خود احساس می‌کرد، ولی روحیه مدرنیته آن را در حجاب برد، روحیه‌ای که شتاب را همراه با کم بها دادن به وجوه قدسی انسان دامن زد و از آن

مهم‌تر به نحوه حضور انسانِ جدید در جهان، درست فکر نکرد تا در کنار جهانی‌شدنش دغدغه ارزش‌های انسانی را مدّ نظر داشته باشد و برای آن‌ها خطر کند تا بسط یابد و در دل آن خطر متولد شود و گرفتار سردی و انجماد زندگی که همان نیهیلیسم است، نشود.

حال مائیم و عقلانیت مدرن، با همان امیدی که باید به آینده داشت ولی نه با روحیه مدرنیته، بلکه با روحیه حکمتِ شیعی با همه ظرائفی که در آن هست. اعم از سیره امام علی علیه السلام و شهادت طلبی امام حسین علیه السلام و حکمت متعالیه صدرای و زمان‌شناسی و سعه شخصیت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» و اطمینان و اعتماد به وعده خدا که رهبر معظم انقلاب «حفظه الله» در آن قرار دارند.

امید به آینده مربوط به ذات انسان است، زیرا انسان شیئی نیست که به صورت شیئی تعریف شود؛ و به جهت وجود گشوده‌ای که در ذات خود دارد، در هر انتخابی عملاً خود را انتخاب می‌کند، خودی که در خود نهفته بود و هراندازه در فهم خود اصیل‌تر باشد در تشخیص امکاناتی که در پیش دارد موفق‌تر است، تا از هستی خود به سوی آینده، آینده‌ای امیدبخش که نزد او است، به حضور آید و آن را از آن خود کند، یعنی در مبنای گسترده وجود خود استقرار یابد و در جهان حاضر شود و این مسئله مهم آخرین انسان، یعنی انسان آخرالزمانی است که چگونه هرچه بیشتر در نزد خود حاضر می‌شود، بیشتر در جهان حاضر است و حضور

جهانی خود را عمیق‌تر تجربه می‌کند تا اگر در شرق عالم قرار دارد، در غرب عالم حاضر باشد. این همان حکمت شیعی است با همه دقائقی که در آن هست. این نوع حضور در آینده و حضور در شرق و غرب عالم، غیر از پیشگویی است که حضور انسان است در مقطع خاصی از زمان به جهت تجرد نفس ناطقه و آزادشدن از سیطره زمان و مکانی که بدن انسان بر انسان تحمیل می‌کند.

حضور در آینده و در شرق و غرب عالم، حضوری است که امور عالم در مقابل انسان قرار می‌گیرد و نسبت امور عالم با ما آشکار می‌شود و عملاً افتتاحی بین انسان و امور عالم به وقوع می‌پیوندد و در آن حالت انسان خود را چیزی در میان چیزها احساس نمی‌کند بلکه با وجود خود، خود را احساس می‌کند و این راز آن گستردگی است و رابطه وجودی با پدیدارها داشتن و به آن‌ها نزدیک شدن با نسبتی گشوده، با ناحیه گشوده‌ای که پدیدارها در آن به ظهور می‌آیند. ناحیه حضور در حقیقت وجود، امری است گشوده که همه عالم همانی باشند که هستند و ما به جای مشغول شدن به موجودات، در هستی که همان حقیقت است حاضر شویم، زیرا انسان به هستی تعلق دارد و در هستی خود آینده و موجودات به سوی او گشوده‌اند و اطمینان و اعتماد به وعده الهی رمز حضور او است در هستی خود که همان هستی او در عالم است و هستی عالم در او.

۸۹- انقلاب اسلامی و احیای سنت‌ها و حضور در آینده

نظر به «جهان بین دو جهان»، به یک معنا حضور در تاریخی است که ما را در «حال و اکنون» خود قرار می‌دهد، حال و کنونی که در جای خود یک تاریخ است که نه تاریخ گذشته است و نه تاریخ مدرن، تا بحث دوگانگی سنت و مدرنیته پیش آید.

نام جهان بین دو جهان، حضور تاریخی انقلاب اسلامی است با هویتی کاملاً مشخص و قابل تعریف و به همین جهت نه نوعی گذشته‌نگری است و نه به جهان مدرن تعلق دارد، در عین آن که در جهان حاضر است ولی با مبنای خاص خود و اگر نظر به سنت دارد و متوجه متفکرانی مثل ملاصدرا است، آن‌ها را در مقام متفکرانی زنده و معاصر مدّ نظر دارد که قابل ارتباط با این تاریخ هستند و عملاً انقلاب اسلامی میانجی حضور سنت فکری ما است جهت حضور آن سنت در این تاریخ و احیاء سنت به این معنا غیر از برگشت به گذشته است که امر محالی است.

حضور در تاریخی که ما را در «حال و اکنون» مان قرار می‌دهد، راهی است تا خداوند را به عمیق‌ترین و نهایی‌ترین شکل بیابیم و به جای آن که تا دیروز به دنبال خدا بودیم، حال در کنونی هستیم که همه فردا در آن حاضر است. فردایی که دیگر ما به سوی خدا نیستیم، او به سوی ما است تا در انسان آخرالزمانی حاضر شود. بایزید که این نحوه حضور را تجربه کرده است می‌گوید: «سی سال در جستجوی خدا بودم و می‌پنداشتم من

در حال جستجوی او هستم ولی برایم روشن شد که او بود که مرا می‌جُست.» این انسان به خدایی خدا در جهان حاضر است و با چنین حضوری نه تنها به سراغ متون مقدس مثل قرآن و روایات می‌رود تا تمرینی باشد برای به تفصیل آوردن آن حضور، بلکه متوجه متفکرانی همچون صدرالمآلهین و هایدگر می‌شود تا هرچه بیشتر اکنونی بودن و جهانی بودن خود را در آینه تفکر آن‌ها بهتر تجربه کند، زیرا اگر فهم خود را بر اساس جهانی که دیگران در آن حاضرند بنا نکنیم، نه تنها دیگران مقوم جهانی که ما باید در آن باشیم، نخواهند بود بلکه دیگران افراد زائدی خواهند بود که ذیل فهم ما باید قرار گیرند و این اوج نیهیلیسم و تنهایی تاریکی است که جهان مدرن در آن گرفتار است و انقلاب اسلامی راهی است برای عبور از آن تاریکی.

هر کس به نام ارادت و تعلق به انقلاب اسلامی، دیگران را - اعم از سایر افرادی که به نحوی دیگر به انقلاب اسلامی تعلق دارند یا افرادی که به عنوان بشر جدید به دنبال جهان گشوده‌تری نسبت به جهان مدرن هستند - مقوم جهان خود نداند، هنوز غرب‌زده است، هر چند علاقه به انقلاب اسلامی دارد.

آیا در آموزه‌های دینی، تأکید نشده است که دیندار راستین کسی است که پروای دیگری را ندارد؟ چه اشکال دارد در نگاه به دیگری، علاوه بر این که علاقه داشته باشیم در گفتگو با دیگران، بفهمیم در دیگری چه می‌گذرد، در عین حال هر کدام تمایز خود را حفظ کنیم و آن را محترم شماریم؟ آن‌هم در بستر آن دینی که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (سبأ/۲۸) پس مخاطب پیامبر خدا، همه

انسان‌ها هستند و اسلام هویت جهان‌شمولی دارد و با توجه به این امر می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل/۱۲۵) و رسول خدا ﷺ در همین راستا همه را به راهی که به سوی پروردگارشان است دعوت می‌کند، حال یا به طریق حکمت، اگر مخاطب او آمادگی چنین فهمی را از حضور در سبیل ربّ العالمین دارا باشد و یا به طریقه «موعظه»، وقتی مخاطب او فطرتش در صحنه است و آمادگی تذکراتی را که او را متذکر سرشتش می‌کند داشته باشد و اگر امکان دعوت به سوی سبیل ربّ العالمین برای مخاطبان نبود و تنها راه، راه جدال بود، تا لااقل متوجه شود در غفلت و اشتباه است، در این مسیر هم اندازه نگه دار که شخصیت انسانی او محفوظ بماند و لذا با او به بهترین نحو جدال کن و دیالوگی را ترتیب بده تا در بنیان‌های مورد قبول طرفین باقی بمانید، به همان صورتی که در مورد گفتگو با اهل کتاب فرمود: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...» (آل عمران/۶۴) به سوی کلمه‌ای که بین ما و شما پذیرفته شده فرا آیید، که می‌توان آن کلمه برای اهل کتاب توحید باشد و برای غیر موحد، اصول انسانی، تا انسان جهانی‌شده در آخرالزمان احساس کند در اسلام گشودگی او نادیده و نفی نمی‌گردد، هرچند هر کدام تمایز خود را پاس می‌داریم ولی نه در بستر لیبرالیسم که هیچ حقیقتی در آن مدّ نظر نیست و حاصل آن خشونت آخرالزمانی خواهد شد.

۹۰- رابطه‌ای زنده با جهان کمّیت‌ها از طریق جهان کیفیت‌ها

انقلاب اسلامی در تاریخی به سراغ انسان آمد و یا انسان‌ها به سراغ آن رفتند که شیعیان متوجه ظلمات اتمیزه‌شدن‌شان در دل فرهنگ مدرنیته که شاه به دنبال آن بود، شدند و متوجه فروپاشی ارزش‌های والای‌شان با سیطره فرهنگ غربی، گشتند و به آینده‌ای نظر کردند که بدون ریشه‌داشتن در گذشته به ظهور نمی‌آمد و عملاً ما با چنین هویتی در امری یونیورسال و حضور در جهان قرار گرفتیم با آینده‌ای که آینده انقلاب اسلامی خواهد بود و نه آینده‌ای که آینده کشورهای غرب زده، مثل کره جنوبی یا ژاپن است. هرچند در مراحل از مراحل انقلاب با مشکلاتی روبه‌رو شدیم که مربوط به آینده ما نبود تا بتوانیم آن مشکلات را حل کنیم، میهمان‌های ناخوانده‌ای بودند که آینده ما محسوب نمی‌شدند و به جهت غفلت از آینده خود به آن‌ها گرفتار شدیم و البته در این رابطه متفکران و سیاستمدارانی که در امر آینده اصیل ما درست نیندیشیدند مقصرند.

آینده انقلاب اسلامی حضور در جهان کیفیت‌ها است بدون آن که کمّیت‌ها نادیده گرفته شوند؛ کمّیت‌ها ذیل کیفیت‌ها قرار می‌گیرند، همان‌طور که جهان جان، جهان بدن را در برمی‌گیرد و جهان غیب از جهان شهادت بیگانه نیست و با توجه به چنین سنتی ما نسبتی خاص با اسلام و با خرد مدرن پیدا می‌کنیم که همان زندگی در این جهان است، جهانی که نه صرفاً جهان کمّی

است و نه صرفاً جهان کیفی، بلکه روحی است که می‌توانیم با فهم چنین جهانی در آینده، به عنوان رویدادی تاریخی حاضر شویم، آینده‌ای که همچنان رو به جلو دارد و هر وقت بخواهد ساکن باشد، دیگر آینده نیست، مثل وقتی است که ماهی را از آب می‌گیریم، در آن صورت آن ماهی دیگر مُرده است و در واقع آن ماهی دیگر ماهی نیست. مثل حضور در جهان کَمّی که جهانی است مرده، و از آن هیچ حیات و تولدی به ظهور نمی‌آید.

وقتی در جهان کیفی حاضر باشیم، رابطه ما با کمّیت‌ها، رابطه‌ای زنده و متقابل است و همان‌طور که در کوانتم فیزیک روشن شده، ورود ما در صحنه آزمایش موجب می‌شود تا محیط آزمایش عکس‌العمل نشان دهد و با تغییر روحیه ما نتایج آزمایش تغییر می‌کند، یعنی شخصیت ما روی آن چیزی که شناخته شده مؤثر است و با دگرگونی شناخت ما نسبت به موضوع، موضوع در جهان کیفی ما شکل خاصی به خود می‌گیرد که بیگانه از آگاهی و شناخت ما نیست، این نشان می‌دهد جهان از جهتی در نسبت گرفتن ما با آن، جهان ما است و نه مستقل از ما و از آگاهی ما، و این حکایت از آن دارد که هر اندازه در جهان کیفی حاضر باشیم، نسبت ما با جهان کَمّی سرزنده‌تر است و با آینده‌ای زنده که آن آینده به سوی ما است روبه‌رو می‌شویم.

فهم، نحوه‌ای از هستی آدمی است از آن جهت که امری است وجودی و حکایت از درک ما از خودمان دارد و خود را در جهان‌مان می‌فهمیم، همان‌طور که بقیه را نیز در جهان‌شان می‌فهمیم؛ و همان‌طور که هستی را در می‌یابیم، دیگران را در می‌یابیم، از آن جهت که بودن ما بودن با دیگران است آن‌گاه که اجازه دهیم برای همدیگر گشوده شویم. انسان‌ها وقتی گرفتار روزمرگی شوند، دیگران را به حساب نمی‌آورند و عملاً از اصالت خود که حضور در هستی خود می‌باشد، فرو می‌افتند. فروافتادن از خودی که می‌توان خویشتن خویش را یافت و جهان را در خود منکشف کرد و در عین آن که این‌جا هستیم، در ابعاد روحانی خود، در همه‌جا حاضر باشیم، با رعایت تقوا و رعایت حقوق دیگران. این بودن، انسان را همواره از اجمال به تفصیل می‌آورد و به سوی آنچه هنوز نشده است سیر می‌دهد و هرچه بیشتر در درک موقعیتی که انسان از نظر وجودی در جهان دارد موفق می‌شود، به طوری که گویا خودش خود را برای خود و می‌گشاید و این همان حضور در جهان کیفی است که نوعی معرفت است که با «حال» هم‌نوا است و مدام چیزی است بیش از آنی که فعلاً هست و به همین جهت نمی‌توان انسان را یک نقطه در نظر گرفت، او ناحیه‌ای است گشوده، البته تا وقتی بر بنیاد هستی خود استقرار دارد و در نگهبانی و تقوای خود استوار است. ولی با حضور در جهان کمیت‌ها، انسان‌ها بی‌پروایی پیشه می‌کنند و به خود وا گذاشته می‌شوند و گرفتار حرص و شتاب و خودبینی می‌شوند و این همان هبوط است و گم‌شدن در اشیاء به عنوان انسانِ روزمره. در این حالت دیگر هستی‌اش بر خود او

گشوده نیست و تقوا و خودنگهبانی برایش معنا ندارد، زیرا جایی نیست تا بودنِ خود را در آن‌جا نگهبانی کند و اتصال به سرآغازین خود را نگه دارد.

انسان در اصالتِ خود همواره با نوعی تقوا همراه است و همواره خود را در نزد خود دارد، بدون آن‌که خود را چیزی بداند در داخل چیزها. خود را در آغازی احساس می‌کند که بی‌انتهاست و همواره با خودش مواجه است.

۹۱- طلوع تفکری در یگانگی نظر و عمل

اگر در منظر خود «وجود» را دنبال کنیم عملاً به جای این که به «وجود»، به عنوان واقعیتهای بالفعل فکر کنیم، به امکان‌هایی توجه داریم که به سوی ما می‌آیند و تفکر در چنین بستری طلوع می‌کند و انسان در حالتی قرار می‌گیرد که هستی، او را فرامی‌خواند و در آن صورت، دیگر حرف برای گفتن ندارد، زیرا باید بگذارد «وجود» با او صحبت کند و به انسان از نو مأوایی برای سکونت در هستی عطا کند و این موقعی شکل می‌گیرد که دغدغه انسان نسبت به تفکر در صحنه باشد، تا از طرف «وجود» فراخوانده شود و او هستی به سوی او آمده را نگهبانی می‌کند و این همان اخلاقی است که با هستی‌شناسی همراه است و با تقوا شکل می‌گیرد که سکونت‌گاه انسان و گرانی قوای اوست زیرا:

مر سفیهان را رُباید هر هوی زان که بُودشان گرانیِ قوا

اگر انسان به جهت انسانیتش می‌تواند در قرب خدا سکونت گزیند و سکونت گاه انسان همان منظر گشوده در قرب خداوند است، می‌توان گفت اخلاق یعنی نگهبانی خود برای ماندن در آن سکونت گاه که به نحوه هستی ما برمی‌گردد و می‌توانیم در آن زندگی کنیم و آن نظر و نگاه و این عمل و اخلاق، در این جا یکی می‌شوند، زیرا آگاهی ما در این جا از نوع آگاهی‌های تصویری نیست که عمل ما جدای از نظر و نگاه ما باشد. با «هست» و «بودن» خود نگهبان خود - که نوعی عمل است - هستیم. این نوع بودن و این نوع هستی، مقابلی ندارد زیرا مقابل وجود، عدم است و وقتی مقابلی در مقابل ما نیست پس آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. ما هستیم که روز به روز بیشتر و بیشتر در عالم حاضر می‌شویم ولی نه با آنانیت و نَحْنانیت، بلکه با «وجود».

۹۲- هنر و ادبیاتی که در پیش است

اگر انسان‌ها به غیر از جهان خود نیستند، درک «جهان بین دو جهان» یعنی درک حضور خود در تاریخی که نه تاریخ گذشته است و نه تاریخ مدرن و انسان با حضور در این تاریخ عملاً خود را بیان می‌کند، با بیانی صادق و در عین خودآگاهی نسبت به خود و به تاریخ، تاریخی که از یک جهت هست، به عنوان راهی که شروع شده - ولی هنوز نیست - به عنوان به ظهور آمدن آنچه در درون آن نهفته است و آبدستن هنر و ادبیاتی است که می‌تواند

آن جهان را توصیف کند و مردم را متوجه عطایی کند که به سوی‌شان آمده است، در عین آن‌که هنوز خود را در جهان مدرن جستجو می‌کنند ولی هنر و ادبیاتی را که متذکر می‌شوند، معنای زندگی را که تنها در تاریخ انقلاب اسلامی پیش می‌آید مدّ نظر می‌آورند. آری! هنر و ادبیاتی نیاز است که بیان ابعاد درونی انسان‌های این تاریخ باشند با تعهد به حقیقت.

قبلاً نیز این نکته به میان آمد که وقتی جامعه در مسیر توحید قرار گرفت باید چشم به راه بود، چشم به راه آنچه از راه می‌رسد تا ما آن کسی شویم که باید باشیم. آن اشتیاقی که به شهید حاج قاسم سلیمانی ظهور کرد خبر از چیزی می‌دهد که با آن می‌توان آغاز دیگری را به انتظار نشست. مثل آن‌که وقتی چشم انسان‌های امیدوار برق می‌زند و خبر از آن می‌دهد که گویا آتشی در درون آن‌ها برافروخته شده است. گویا جان چنین انسان‌هایی به آواز آمده، زیرا نسیمی رحمانی به سوی‌شان وزیدن گرفته و آرزوهای‌شان را الهی کرده است. ارزش دنیا در مقابل‌شان فرو می‌ریزد و به زمانه‌ای می‌اندیشند که همچون راهی گشوده در مقابل‌شان باز شده تا به جهانی دیگر بیندیشند و این راه در این تاریخ، انقلاب اسلامی است، راهی که یاران حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» نسبت به آن در زمره شاکران آن راه بودند، وقتی فهمیدند این راه، راهی است که خداوند در وصف آن در بدو خلقت انسان فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان/۳).

۹۳- برخوردی متعهدانه نسبت به امروز خود

به هر حال زندگی انسان‌ها در کنار یکدیگر، همراه است با وجود مقررات و رعایت آن مقررات، تا مشکلاتی که زندگی اجتماعی در پی دارد، به حداقل برسد. حال اگر غافل از رابطه بین مقررات و مشکلاتی که باید از طریق آن مقررات رفع شود، هدف ما صرف رعایت مقررات شود، ما با دست و پاگیری قوانین روبه‌رو می‌شویم.

بعضی‌ها تنها رعایت قانون را دوست دارند، بدون توجه به نسبتی که این قوانین با روح و جان انسان‌ها باید داشته باشند و این که وجود آن قوانین باید وسیله‌ای باشد برای حضور در آینده‌ای برتر، با توجه به این امر به نظر می‌رسد ما با مدّ نظر قراردادن آینده‌ای متعالی و قدسی، می‌توانیم تعهد را به نظام اداری خود برگردانیم تا نه تنها از اسراف کاری‌های موجود رها شویم بلکه نظام اداری ما بستر رتق و فتق امور جامعه باشد، زیرا وقتی کارگزاران نظام با آینده تاریخی خود انس داشته باشند و نسبت به زمان خود، به خود آگاهی برسند نسبت به امروز خود متعهدانه برخورد می‌کنند.

هر انسانی به نحوی که مربوط به خود اوست، احساس حضور می‌کند ولی شبکه حضور انسان‌ها متفاوت است و انسان‌ها هر اندازه افق را روشن تر ببینند خود را در جامعه گسترده‌تر و گشوده‌تر حاضر می‌کنند و نسبت به آنچه در جامعه‌شان می‌گذرد برخوردی متعهدانه دارند و از

این که امور در جای خود قرار ندارند، بی تفاوت نخواهند بود و با حضور گسترده خود نسبت به مشکلات برخورد می‌کنند. همه این‌ها در صورتی شکل می‌گیرد که انسان‌ها جامعه خود را در متن تاریخی قدسی تعریف کرده باشند و شرایط تحقق آرمان‌های آن جامعه را در این زمانه بشناسند و اگر به محبت و راستی و دوستی فکر می‌کنند، متوجه باشند در این تاریخ با نظامی تازه می‌توان به محبت و راستی و دوستی نزدیک شد و آن فهم درستِ «اکنون» و «گذشته» و «آینده» است. آینده‌ای که تحقق آن با انقلاب اسلامی و با نظر به افق توحیدی آن ممکن است و گرنه در بی‌آیندگی خود نمی‌توانیم نسبت به امروزمان تعهدی داشته باشیم، زیرا گمان می‌کنیم قوانین، بندهایی هستند بر پای ما که مانع حرکت ما می‌باشند.

۹۴- توسعه‌نیافتگی و نحوه عبور از آن

اگر متوجه باشیم توسعه‌نیافتگی گم کردن جایگاه تاریخی و ناتوانی در تشخیص درستِ موقع و مقام عمل است و امری است که در وجود آدمی خانه می‌کند و عقل و جان انسان‌ها را به تصرف خود در می‌آورد، پس باید برای عبور از آن به دگرگون شدن وجود افراد فکر کرد که همان درک حضور تاریخی بیکرانه اکنون جاودانه آن‌ها است. امری که با انقلاب اسلامی در بستر فلسفه صدرایی و در مواجهه با خرد مدرن پیش می‌آید.

با توجه به این امر که برای درک جایگاه تاریخی خود باید تغییری در وجود ما و تفکر ما روی دهد، باید از خود پیرسیم شرایط رهایی از وضع موجود و ورود به جهانی دیگر را در کجا باید جستجو کنیم تا مانند روشنفکران غرب‌زده و غافل از امکانات فرهنگی و تاریخی خود، ناامید و نقاد نباشیم؟

آری! این مسلم است که اگر ما مدعی هستیم انقلاب اسلامی می‌تواند نظم نوینی را بنیاد کند که آن نظم نه نظم جهان دیروز ما است و نه نظم جهان مدرن، باید متوجه باشیم برای تحقق چنین جهانی نیاز به مقدمات فکری و نظری داریم و کسانی که می‌خواهند آن نظم را بنا کنند مانند حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» باید نه تنها متوجه روح و تقاضای بشر جدید باشند که خودش سوژه خود شده، بلکه باید متوجه باشند آموزه‌های دینی ما و مبانی فلسفی ما ظرفیت جوابگویی به چنین بشری را دارد، تا گمان نشود ما او را به دیروزی دعوت می‌کنیم که توان شکل دادن به نظم نوینی که مد نظر است ندارد. ما معتقدیم با بشری روبه‌رو هستیم که برای خود حق قانون‌گذاری و حاکمیت قائل است و در عین حال می‌خواهد در دل چنین معنایی که از خود دارد، جهان خود را معنا ببخشد. همان‌طور که بسیاری از جریان‌ات فکری گمان نمی‌کردند چگونه می‌شود عهد دینی را در جهان مدرن تجدید کرد و حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» به صورتی مدرن چنین جامعه‌ای را مطرح کردند، در آن حد که جهان پذیرفته است این نوع حضور در جهان غیر از حضوری

۲۰۰در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

است که طالبان برای خود معنا کرده است. باید به «جهان بین دو جهان» نیز در چنین حضوری فکر کرد، البته لازم است راه تحقق آن را هموار کنیم.

۹۵- مهم‌ترین قدمی که یک ملت می‌تواند بردارد

وقتی افق تاریخی یک ملت روشن باشد، هر اندیشه‌ای که اظهار شود اذهان مستعد را برمی‌انگیزاند تا در مسیر افقی که در پیش رو دارند قدم بگذارند و انقلاب اسلامی چنین افقی را به جهت هویت اسلامی‌اش در مقابل ما گشوده است و همین امر موجب شده آن‌هایی که نسبت به اسلامیت خود و نظام حساسیت دارند، جای و جایگاه خود را پیدا کنند و فکر و جان و گوش خود را به طرفی سوق دهند که باید خود را در آن جا پیدا کنند و این مهم‌ترین قدمی است که یک ملت می‌تواند بردارد زیرا در آن صورت افراد می‌دانند کجا هستند و چه سنت‌هایی روبه‌روی خود دارند و در چه زمانه‌ای به سر می‌برند و چه کاری باید انجام دهند.

توجه به سنت‌هایی که در هر شرایط تاریخی روبه‌روی ما قرار می‌گیرند، توجه به آینده‌ای است که می‌توان به سوی او جلو رفت و با چیزهای تازه‌ای روبه‌رو شد، زیرا «سنت» امری است زنده در عالم کیفی، در حالی که دوره زمان کمی می‌گذرد ولی انسان می‌تواند ذیل سنت‌هایی که روبه‌روی خود دارد به بازسازی وضع موجود خود بپردازد، زیرا سنت، مربوط به افق آینده است نه آن که مربوط به گذشته باشد و به همین جهت

امروز نمی‌توانیم ابن عربی را به عنوان یک امکانِ فهم، آن‌طور بفهمیم که در زمان خود بوده مگر آن‌که مثل بعضی‌ها به صورتی منجمد و اسلایدی به آن نظر کنیم که دیگر میراث فرهنگی ما به حساب نمی‌آید.

با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت هیچ در کی برای انسان وجود ندارد مگر در قالب «سنت»، آن هم به صورت رابطه دیالکتیکی بین انسان و سنت، تا هر کدام در مواجهه با هم، همدیگر را نشان دهند. در این حالت انسان از آگاهی، به خودآگاهی می‌رسد، در راستای دیالکتیکی که در آن هر معرفتی موقوف است به معرفتِ طرف مقابل و این نوع حضور در سنت و میراث فکری و فرهنگی وقتی اذهان را برمی‌انگیزاند که متوجه افقی شوند که در پیش رو دارند و آن افق در تاریخ به ظهور می‌آید که در این زمانه، تاریخی است که انقلاب اسلامی به ظهور آورده و سنت‌هایی که در دل این حضور تاریخی زنده و فعال شده‌اند تا در دل چنین حضوری بتوانیم به آینده‌ای که از آن ما است نظر کنیم و به امکان حضور در آینده بیندیشیم.

۹۶- حضور نزد خود در عین حضور در هستی

در جهان جدید، به عنوان جهانِ کانتی، علم مانند گذشته بازنمایی آنچه هست به حساب نمی‌آید، انسان با خودش به سر می‌برد و سعی می‌کند جهان را مطابق آنچه تصور می‌کند بسازد و از این طریق عملاً با خودش و با ساخته‌هایش زندگی می‌کند. ولی علم در جهان گذشته، علم به واقعیات بود و کمال انسان

آگاهی هرچه بیشتر به واقعیات و حقایق به حساب می‌آید. حال سخن در این است، آیا می‌توان در آخرالزمان این دو نوع انسان و علم را جمع کرد؟ به طوری که انسان از یک طرف تنها در نزد خود و در هستی و بودن خود باشد و از طرف دیگر بودن او بودنی باشد به وسعت همه هستی و او در ذات خود، به جهت هویت تعلقی و بیکران‌اش، در همه عالم حاضر باشد، آن هم به همان معنایی که در خود حاضر است؛ در این صورت کمال او رفع حجاب‌هایی است که مانع حضور بیشتر او در نزد خودش می‌باشند و با رفع آن حجاب‌ها، هرچه بیشتر در عالم حاضر می‌شود، به همان معنایی که در ذات بیکرانه خود در عالم حاضر است.

حضور در نزد خود، در عین حضور در جهان، اوج حضور انسان است در یقینی‌ترین و اصیل‌ترین نحوه بودن که همان حقیقت محمدی ﷺ است، او در عین حال که نزد خود می‌باشد به حکم آیه: «يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ» (بقره/۳۳) به همه عالم معنا می‌بخشد. چنین انسانی به عنوان روح عالم می‌تواند هر چیزی را در جای خود قرار دهد و سامان بخشد، زیرا هر موجودی را به همان نامی که معنا دارد و وجود دارد می‌نامد و اساساً هیچ فهمیدنی رُخ نمی‌دهد مگر آن که پدیده‌ها در نامی که هستند نامیده شوند و یا اساساً با نامی که نامیده می‌شوند در جهان حاضر گردند، زیرا با نام‌بردن یک چیز، ذات آن چیز را بر ملا می‌کنیم و این یعنی موجودات از این طریق در جهان ما، موجود می‌شوند، در عین آن که جهان ما در هویت

حقیقت محمدی‌اش علیه السلام جدای از جهانی نیست که موجودات در آن موجوداند، به همان معنای عبور از دوگانگیِ سوپژه و ابژه.

۹۷- انقلاب اسلامی و احساس آینده در خود

آری! آینده‌نگری آموختنی نیست، با چشم و گوشِ بازِ کسانی که محرمِ رازند، حاصل می‌شود و به عنوان یک نیازِ تاریخی اولین شرطِ آزادشدن از روزمرگی است، وقتی بدانیم چه داشته‌ایم و چه می‌خواهیم، تا خود را در آینده بیابیم و آینده را در خود احساس کنیم، ولی نه آیندهِ تجدد را بلکه آینده‌ای که با امکان‌های زمانه ما مربوط است و بدانیم در بیرون و درون خود چه داریم و کدام در اولویت‌اند و از این نکته نیز غفلت نکنیم که آینده هر ملتی متعلق به جهان خاص آن ملت است و هر مردمی هر آینده‌ای نمی‌توانند داشته باشند، آیا با توجه به این نکات نمی‌توان برای انقلاب اسلامی به عنوان حضور در «جهان بین دو جهان» جایگاهی اصیل قائل شد؟

با توجه به این که فهم انسان یک رخداد تاریخی است و تجربه انسان در تاریخ واقع می‌شود، انسان‌ها تنها امور را در افقی تجربه می‌کنند که آن افق برایشان روشن می‌کند و گسست‌ها در حیات اجتماعی وقتی رخ می‌دهد که آن افق، تیره و تار باشد و با توجه به افقِ توحیدی که انقلاب اسلامی مقابل ملت ما قرار داده، می‌توان با تأکید بر روشن‌بودن آن افق، گسست‌های اجتماعی خود را به پیوستگی سوق داد. فهم آینده‌ای که

آینده ما است و نه آینده جهان تجدد، به ما امکان عبور از گسست‌های موجود را می‌دهد، زیرا بدون آن که بخواهیم به جهان جدید پشت کنیم در افق توحیدی خود با امور نوینی روبه‌رو می‌شویم که تا کنون به آن توجه نشده است. در چنین شرایطی حقیقت از ناحقیقت تفکیک می‌شود و انسان احساس می‌کند در آغوش خداوند است و متوجه می‌شود خود را تا کنون درست ندیده است. برای دیدن انسانِ آخرالزمانی با ابعاد متفاوتی که دارد، چشمان تیزبین افراد هنوز کم‌سو است. چه کسی در این غوغایی که فرهنگ تجدد به پا کرده می‌تواند بفهمد خودش کیست، مگر کسی که خود را در آینده توحیدیِ زمانه جستجو کند. آری! تنها در آینده توحیدیِ زمانه، با همه گستردگی که آن آینده و آن انسان دارد.

۹۸- انسانِ آخرالزمانی و نسبت او با حقیقت

انسانِ آخرالزمانی بیش از پیش به حقیقت نظر دارد و نسبتی که باید با حقیقت پیدا کند، در حالی که انسان، در قبل از این تاریخ با اُبژه کردن حقیقت و نوعی باور به آن، احساس می‌کرد همان نسبتی که باید با حقیقت پیدا کند برای دینداری‌اش کافی است، ولی انسانِ آخرالزمانی باور به حقیقت را برای خود کافی نمی‌داند و در نسبتی که می‌خواهد با حقیقت داشته باشد به رخدادی نظر دارد که در دل تاریخ، او را فراگیرد و از این جهت می‌توان گفت انسانِ آخرالزمانی رابطه‌ای را بین حقیقت و تاریخ دنبال می‌کند که در این زمانه آن تاریخ، همین انقلاب

اسلامی است که محلی است جهت نظر به حقیقت در چشم‌اندازی که با انقلاب اسلامی در مقابل ما قرار می‌گیرد و ما در آن واقع می‌شویم و خود را در آن می‌یابیم و می‌توانیم از آن تغذیه کنیم و این امکان عبور از نیهیلیسم را برای ما فراهم می‌آورد.

آن کس که بر سر راه ما نشسته تا مانع حضور تاریخی مان شود، جادوگر فرتوتی است که نام خود را انسان مدرن گذارده و با انواع نقشه‌هایش مانع آن می‌شود تا با نهایی‌ترین انسان و با نهایی‌ترین نوع بودن خود، با خود روبه‌رو شویم. افسون‌گری رازناک که ادعای خدایی می‌کند ولی به شدت میان تهی است و اگر روزگاری همه عالم به آن ایمان داشتند، با حضور تاریخی انقلاب اسلامی که روحی است در جهان بی‌روح، دیگر آن ایمان دروغین در میان نیست، تا بشرِ مدرن رنج بی‌خدایی خود را با آن جبران کند، مگر آن که به قله برآید و توحیدی را که در افق تاریخ انقلاب اسلامی به ظهور آمده است مدّ نظر قرار دهد. دیگر نه می‌توان به گذشته‌ای برگشت که زاهدان در آن گذشته زندگی می‌کردند و نه در امروزی می‌توان ماند که جادوگر پیر مدرنیته با فریب خود ما را گرم نگه می‌داشت. باید بیش از پیش به حقیقت نظر انداخت، آن‌هم با هویت حق‌الیقینی که در آن هویت، حتی دینداریِ مأنوس هم از کف می‌رود، زیرا کافی نیست.

۹۹- ما و نگاه هرمنوتیکی در این دوران

با توجه به این که در مسیر تاریخی ما، بین ما و سنت‌هایی که در آن قرار داشتیم، نسبت به امروزمان گسست‌هایی پیش آمده و این منجر شده تا گذشته ما از جهاتی برای ما نامعلوم شود، نیاز داریم با خود آگاهی به این امر، سنت‌های قبلی را برای خود قابل فهم کنیم و این نوع ورود به سنت‌های گذشته را که با خود آگاهیِ مخصوص همراه است، حرکتی هرمنوتیکی می‌گویند که در آن نظر به تاریخ فهم‌ها است در بستر تاریخی خودشان و کوششی است برای فهم چیزی که درون نویسنده متن می‌گذشته و انسان در نگاه هرمنوتیکی با نوعی آشکارشدن معنا روبه‌رو می‌شود که ماورای مفاهیمی است که از ظاهر متن فهم می‌شود، از آن جهت که بالاخره فهم‌ها تاریخ‌منداند و باید با آن متن در تاریخی که در آن قرار داشته و به ظهور آمده، ارتباط برقرار کرد.

با توجه به پیش‌فرض‌های نویسنده متن، نگاه هرمنوتیکی به متن موجب می‌شود تا انسان به سوی تاریخی که آن متن در آن به ظهور آمده، گسترش یابد و با نحوه‌ای از ظهور حقیقت روبه‌رو شود که در آن زمان مؤثر بوده، زیرا که حقیقت در دل رخداد‌های تاریخی قابل درک است و لذا خداوند به پیامبرش فرمود: «وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» (ابراہیم/۵). مؤمنین را به آیات الله که رخداد‌های ظهور انوار الهی است در دوران‌های مختلف، متذکر

کن. با توجه به این امر ما در «جهان بین دو جهان» در این دوران نمی‌توانیم نگاه هرمنوتیکی به متون خود را نادیده انگاریم.

با توجه به این که قرار گرفتن در مسیر تفکر به تاریخ، ما را متوجه «ایام الله» می‌کند و با آینه‌های به ظهور آمدن اراده الهی و شئون ربّانی روبه‌رو می‌نماید، باید متوجه رابطه‌ای بود که بنیان انسان‌ها در این تاریخ با جلوات خاص اراده الهی برقرار کرده‌اند و حضرت حق در نسبت طلبِ جان‌ها در این تاریخ به سوی آن‌ها می‌آید، از آن جهت که قرآن می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (فرقان/۲۹) پس هر کس در هر تاریخی که محل ظهور اراده الهی است به صورتی خاص می‌تواند بنیان خود را در آن تاریخ احساس کند و در این حالت «زمان» و «مکان» برای انسان حالت کیفی پیدا می‌کنند و این غیر از نظر به حالت کمّی زمان و مکان است که انسان احساس کند در سیطره آن‌ها گرفتار است.

با توجه به نکته فوق که انسان بنیان خود را در تاریخ احساس می‌کند و آن تاریخ و زمان و مکانِ مربوط به آن برای انسان حالت کیفی پیدا می‌کنند، اگر انقلاب اسلامی را مدّ نظر قرار دهیم و وجود خود را جدای از تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده احساس نکنیم، همچنان خود را در سنت‌های الهی که در این تاریخ جاری‌اند احساس می‌نماییم و افق آینده را هم‌اکنون با خود همراه می‌یابیم که آن عبارت است از امکان‌هایی که ما را فرا گرفته و با نگاه هرمنوتیکی به آن‌ها، گذشته خود را آینه حضور در آینده می‌یابیم ولی با هویتی که بنیان‌های ما اقتضاء می‌کنند.

۱۰۰- مرگ و هستی ما

اگر نحوه هستی ما در عالم بودن است و عالم افقی گشوده چیزها است برای ما، پس بین ما و عالم، دوگانگی وجود ندارد زیرا اشیاء برای ما در آن افق ظهور می‌کنند، از آن جهت که نحوه وجود آدمی به جهت ذات گسترده‌ای که دارد، از خود بیرون بودن است و دائماً در حال انتخاب امکان‌های جدید و تحقق خود است. در این حالت «مرگ» را هستی خود می‌داند و دنبال کارهای بزرگی که اگر فوت شود، ضرر می‌کند؛ می‌رود و از روزمرگی فاصله می‌گیرد.

اشیاء در عالم، خود را به انسان نشان می‌دهند و آن عالم چیزی نیست که از ما جدا باشد. در حالی که اشیاء از ما جدا نیست ولی در افقی ظهور می‌کنند که همان عالم است و از ما جدا نیست و چنانچه در برابر امور گشوده باشیم می‌توانیم از آن‌ها سخن بگوییم و این نوعی آشکار کردن خودمان است در عالمی که قرار داریم و با چنین نحوه بودن است که می‌توانیم مجال دهیم چیزها آشکار شوند، بدون این که اراده کنیم که چنین شود. توجه به این امر بخصوص با نظر به امکان‌های بزرگ که موجب می‌شوند ما مرگ را هستی خود بدانیم، به خوبی می‌توانیم به جایگاه «جهان بین دو جهان» در این تاریخ فکر کنیم که در عین حضور در نزد وجود بیکرانه خود، در جهان حاضر هستیم بدون دوگانگی بین خود و جهان.

در آخرین شرح، ذیل صدمین شماره «بنیان‌های حکمت حضور در جهان بین دو جهان»، باز به رابطه خود با «وجود» می‌پردازیم تا مسیری که در پیش گرفته‌ایم کمی کوبیده شود، زیرا پس از صد بنیانی که ملاحظه فرمودید، با صد بنیان دیگری روبه‌رو خواهید شد که نیاز به شرح ندارد و هر کدام افقی را می‌گشایند تا در حضور تاریخی خود در «جهان بین دو جهان» هر چه بیشتر متوجه تفصیل حضور بیکرانه خود در اکنون جاودانه خود باشید و البته در این رابطه گوشه چشمی به «دازاین» داریم.

سخن در آن است که اشیاء برای ما در افقی ظهور می‌کنند که آن افق همان عالم ما است و از آن طرف در این مواجهه اگر درست انجام گیرد، با نوعی آشکارشدن خودمان برای خودمان روبه‌رو هستیم که نوعی رخداد است و ما از آن آن رخداد می‌شویم و دیگر خود را در تعریفی که از آدمی در میان بو، به عنوان حیوان ناطق جستجو نمی‌کنیم بلکه رخدادی است جهت اقامت در آغازِ دیگرِ اندیشه که در آن، «مفاهیم» برای حقیقتِ باشندگی انسان کفاف نمی‌دهند.

برای عبور از دوران گذشته تأملی متفکرانه نیاز است و آن تأمل، تأملی است تاریخی تا حقیقت را در مظاهر تاریخی‌اش جستجو کنیم و اگر خداوند در هر روزگاری به شأنی ظهور می‌کند، آن واپسین خدا و واپسین انسان در کدام دورنما مدّ نظر خواهند بود؟ با توجه به این که حقیقتِ هستی «باشندگی» است و نه «دارندگی» و در نتیجه انسان موجودی نیست دارای هستی، بلکه او نحوه‌ای از بودن است و این حکایت از آن دارد که با بودن خود و احساس آن بودن، تنها با حقیقت که همان «وجود» است

می‌توان کار را جلو برد و در افق آینده حاضر بود و نه با نظر به موجودات، و این باشندگی و احساس بودن نوعی رخداد است و انسان باید آن رخداد را درک کند و این به معنای فهمیدن آن موقعیت نیست بلکه بحث در مجال سرچشمه گرفتن «بودن» انسان است و نسبتی که با هستی باید داشته باشد که همان زمان شروع رخداد است به عنوان «لحظه».

با درک و آگاهی از غفلتی که نسبت به واپسین شأن از شئون الهی و واپسین انسان پیش می‌آید، آری! با خودآگاهی نسبت به آن غفلت، آرام آرام توجه به انسانی تاریخی که متعلق به انقلاب اسلامی است، افق آینده ما را روشن می‌کند که آینده ما چه آینده‌ای است و در این حالت می‌فهمیم آن واپسین انسان که همان انسان آخرالزمانی است، کجا و انسان کمیت‌گرا که سخت کوچک شده است، کجا. درک تفاوت این دو نوع انسان بسیار کارساز است. مهم درک و آگاهی از غفلتی است که ما هنوز به واپسین شأن از شئون الهی و واپسین انسان داریم.

همه چیز حکایت از آن دارد که آغازی دیگر، به عنوان دگرگونی بزرگ در امروز ما پنهان است. زیرا هر چه قدر رویداد - که همان ظهور واپسین ظهور از شئون الهی و واپسین انسان است - بزرگ‌تر باشد، پنهان‌تر است و تنها در روشنائی صاعقه‌ای مانند آنچه در فتح خرمشهر یا ظهور انسان در رویداد شهادت حاج قاسم سلیمانی پیش آمد، کمی آشکار می‌شود و دوباره پنهان می‌گردد و این یعنی وقتی انسان در مقابل دگرگونی عظیمی قرار گیرد، یا همه چیز خود را می‌بازد و یا به خود می‌آید و همه چیز را به دست می‌آورد و بشر این دوران در چنین شرایطی

است و اگر به خود آید و خود را درست اندیشه کند از آن خدا می‌شود و خدا نیز از آن او می‌گردد.

درک و احساس حضور هستی خود در بیکرانه وجود، به منزله رخدادی است بدون هرگونه انتها و قرار گرفتن در سایه روشن حقیقت است با بودنی حاضر. این همان رویداد بنیادین تاریخ آینده است که در انسان‌های اصیل در حال طلوع می‌باشد.

در این آخرین شرح از بنیان‌های صدگانه، سخن از یگانگی بی‌بدیل «بودن» است در مورد واپسین خدا و سکوتی که انسان را فرا می‌گیرد و در تنهایی خود به نحو اجتناب‌ناپذیری متوجه تاریخ دیگری می‌شود که در پیش است و این که نسبت او با «وجود» در حال تغییر می‌باشد و «وقت» خود را که نزدیک‌ترین تأمل نسبت به هستی و اوج حضور او است، می‌یابد و پیرو بالاترین انسان یعنی حضرت محمد ﷺ ندا سر می‌دهد: «لِيَ مَعَ اللَّهِ وَقْتُ، لَا يَسْعُنِي مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ» این همان نزدیک‌شدن به خدای آخرالزمان است که واپسین خدا و دورترین خداوند است. در حالی که با ما نزدیک می‌شود تا همه آنچه ما هستیم را به ما عطا کند که همان ذات ما و حال و هوای بنیادین ما می‌باشد، بنیادی که از گشایش انسان که حقیقت هستی است، بدون آن که «گفتی» در وصف او داشته باشد، در خود احساس می‌کند و حفظ می‌نماید تا انسان به معنی واقعی آن در جهان حاضر شود. از این طریق خواستم معنای آشکار کردن خودمان را در عالمی که در آن قرار داریم با شما در میان گذارم تا چنین نکته‌ای در ادامه دومین صدگانه‌های بنیان‌ها، دائماً مدّ نظر باشد و بحث را

۲۱۲در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

نه تنها در آنچه گفته شد، بلکه در آنچه گفته نشد، ولی در افق حضور شما قابل درک است، دنبال فرمایید.

بخش دوم

مقدمه بنیان‌های صدگانه دوم

باسمه تعالی

با توجه به آنچه گذشت که در هر بنیانی با متنی در بالا و شرح و بیانی در زیر روبه‌رو بودید، در این قسمت با بنیان‌هایی روبه‌رو هستید که بدون شرح و بیان، هر کدام نوعی حاضرشدن است در هستی خود که همان حضور بیکرانه «وجود» است نسبت به آنچه هستیم. در چنین حضوری غیاب «وجود» نیز تجربه می‌شود و معنای فروافتادن در اضطراب غیاب وجود و یا بگو غیاب خدا، روشن می‌گردد.

با نظر به وجود بیکرانه خود در اکنون جاودانه که در بنیان‌های پیش رو متذکر آن می‌شوید، نگهبانی از نوعی حیات و زندگی که حافظ آن نوع بودن است، معنا پیدا می‌کند، مادامی که انسان بر پایه بنیادین خود که همان وجود بیکرانه او است، حاضر باشد. در این حالت اتفاقاً همان شأن از شئون الهی که در عین دورترین بود، نزدیک‌ترین است و انسان با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، در آغازی قرار می‌گیرد که حرکت است به سوی آن حقیقت. در ذاتی به نحو آغازین‌تر که ابسط البسائط است و لازمه آن حضور آن افرادی هستند که در این حضور پیش‌آهنگ شوند، هرچند گمنام می‌مانند زیرا در آن شرایط هیچ‌کس معنای آن بودن را نمی‌شناسد که عموماً با سکوتی خاص به دست می‌آید،

کار آن افراد به چشم نمی‌آید ولی بذرهایی می‌پاشند تا آن جایی که شیاری هست آن بذرها به بار بنشینند و انسان‌هایی متولد شوند به بیرنگی وجود.

درست است که در شروع هر تاریخی خداوند با شأنِ مخصوص آن تاریخ به سراغ انسان‌ها می‌آید ولی آن چنان ظریفانه در صحنه حاضر می‌شود که نمی‌فهمیم چگونه به ما نزدیک می‌گردد، زیرا حضور او حضور حقیقت است در دل رخدادها و از این جهت با نوعی خودداری ولی در عین همراهی با آن رخدادها در صحنه است و او است که باید انتخاب کند چگونه به ظهور آید و تنها ما می‌توانیم خود را گشوده نگه داریم و زبانی را در نسبتِ حضور حقیقت در آن زمانه به صحنه آوریم تا به فهم عمیق‌تری نسبت به حقیقت اشاره کند، زیرا واژه‌های گذشته برای تبیین حضور در تاریخی که خداوند با شأنی نو به ظهور آمده کفاف نمی‌کنند. واژه‌هایی نیاز داریم که در نهایی‌ترین دایره دید، درونی‌ترین ضرورتِ انسانِ تاریخی را در اشارات خود آشکار می‌کنند و این اصیل‌ترین باشندگی انسان است که در افق حضور انقلاب اسلامی می‌توانیم نسبت به آن بیندیشیم از آن جهت که در حال بنیان‌گذاری است و حضور شهدا دلیلِ تحقق چنین حضور و چنین بنیان‌گذاری می‌باشد و اگر خداوند گاه به گاه آن حضور و بنیان را پس می‌گیرد نباید مأیوس شد. این قصه جلوات نور وجود است تا صبر ما آزمایش شود. و با این همه در شهید حاج قاسم سلیمانی فهمیدیم چنین انسان‌هایی رویدادهای بنیادین تاریخ آینده‌اند که در دل انقلاب اسلامی به ظهور می‌آیند، هرچند ژرفای تحقق این انسان‌ها به طوری که بتوان حضورشان را تجربه کرد، هنوز فراهم نیست و عوامل زیادی با سیطره

تاریخ مدرنیته در میان است برای نفهمیدن شرایطی که چنین انسان‌هایی در آن شرایط ظهور می‌کنند و لذا هنوز نمی‌توانیم باشندگی هستی را به نحو تاریخ‌مندی فهم کنیم.

تاریخی که برای انسانی از جنس حاج قاسم سلیمانی بنیان‌گذاری شده، تاریخی است پنهان و همراه است با سکوتی عظیم، ولی تنها در چنین تاریخی یک ملت می‌تواند به صورت یک ملت، واقعی باشد که با نوعی خودداری و پرهیز همراه است. در این حالت و با حضوری خاص که در شخصیت حاج قاسم سلیمانی بود، حال و هوای پای‌نهادن در راهی که منجر به ظهور واپسین انسان می‌شود، فراهم می‌گردد. جمع کردن سکوت و پناه‌دادن به حقیقت و حفظ آن در عین دغدغه‌مندی و نیز گشودگی نسبت به حقیقت و اشاراتی که در آن مواجهه رخ می‌دهد، موجب قرب به عزمی می‌شود که باید به آن روی آورد. هرچند در این آغازین زمان که معانی به بلوغ کلام خود نرسیده‌اند، زبان بند می‌آید ولی این نوع بند آمدن زبان، نقطه آغازین سُراندگی هستی است که بنا دارد خود را بگشاید. در آن حالت زبان دوباره به گفت می‌آید و روزنه‌هایی جدید برای اشاره به آنچه هنوز به ظهور نیامده باز می‌شود. و این‌جا است که انسان احساس می‌کند باید خود را دوباره بازخوانی کند و به معنایی دیگر و نسبتی دیگر به خود و به عالم و آدم نظر کند و این مشروط بر آن است که بگذاریم آن حواله کار خود را انجام دهد و بجای ممانعت از حضور آن، به استقبال آن برویم. اگر در تجربه درونی خود متوجه شدیم شخصیت حاج قاسم سلیمانی، رویداد بنیادین تاریخ آینده ما است که در دل رخداد انقلاب اسلامی به

ظهور می‌آید، پس تفکر آینده نظام اندیشه خاصی است که انسان به کم‌تر از ژرف‌ترین ژرفای ذاتی‌اش راضی نمی‌شود که بنا است آن ژرفا در این زمانه در بنیان پنهان انسان سر بر آورد و هر آنچه غیر از این اندیشیدن است، نوعی خود فریبی است برای فرار از آنچه در پیش است و ملت ما تنها به وسیله آن اندیشیدن نسبت به خود، ملت می‌شوند. تنها این ایده است که معنا و ارزش ما را در این تاریخ تعیین می‌کند که آن عبور از دالان تاریخی است که با نظر به بالاترین مرتبه هستی خود که همان هویت تعلقی ما به حضرت وجود است، به میان می‌آید و می‌توانیم نقش تاریخی که به عهده داریم را ایفا کنیم.

وقتی یک ملت به واقع ملت می‌شود که نظر به بنیان‌ها در آن ملت شروع شود و آنچه در افق حضور تاریخی او است مدّ نظر آید و بتوان به آن اشاره نمود تا از بالاترین لحظه‌ها که گاهی می‌آید و گاهی می‌رود غفلت نگردد. این‌جا است که می‌توان گفت توجه به بنیان‌های حکمت حضور در «جهان بین دو جهان»، توجه به فلسفه ملتی است که در حال ظهور است و در این حالت این ملت با چنین حضوری خود به خود به یک فلسفه مبدل می‌شود، به همان معنایی که تشیع یک فکر نیست، یک ملت و یا یک فلسفه است.

پیشنهاد بنده آن است که در بنیان‌های صدگانه حکمت حضور در «جهان بین دو جهان» که در پیش رو دارید، حضور تاریخی خود را در انسانی بنگرید که متوجه حضور تاریخی بیکرانه اکنون جاودانه خود شده و سعی نمایید خود را در چنین حضوری جستجو کنید، آیا می‌توان از این

طریق در اکنون خود نگهبان حقیقت هستی شد و به صورتی انضمامی و نه انتزاعی، حقیقی‌ترین و راست‌ترین سخنی که در این زمانه می‌توان به ظهور آورد را بیان کرد؟ و همچون حاج قاسم سلیمانی گفت:

«برادران، رزمندگان، یادگاران جنگ؛ یکی از شئون عاقبت به خیری «نسبت شما با جمهوری اسلامی و انقلاب» است. والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به خیری همین است. والله والله از مهم‌ترین شئون عاقبت به خیری، رابطه قلبی و دلی و حقیقی ما با این حکیمی است که امروز سکان انقلاب را به دست دارد.»

آیا حاج قاسم عزم نظر به «وجود حاضر» را در این جمله در خود پرورش نداده است؟ آیا این همان خودآگاهی کامل نسبت به زمانه نیست که موجب می‌شود انسان همواره در معرض تجلیات نو به نو قرار گیرد و با آغازی دیگر با رخدادی نو روبه‌رو شود تا جسارتی دیگر در او شکل گیرد؟

از طریق حکمت‌های حضور در «جهان بین دو جهان» می‌توان خود را با هستی آشنا کرد و به سوی آنچه باید برویم رهسپار شویم و یا همچون شهدا به جای قدم‌زدن، پرواز کنیم و به خود آییم، چگونه آن‌ها از طریق رخداد انقلاب اسلامی متعلق به هستی شدند و هویت حق یقینی پیدا کردند؟ آن‌ها به خوبی متوجه شدند در بستر حضور حکمتی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» متذکر آن است، چگونه باید به هستی گوش سپرد و بودن حاضر خود را که بودن در تاریخ انقلاب اسلامی است، «فهم» و تحمل کرد و با چنین انتخابی خود را در معرض مخاطره‌ای عظیم قرار

دادند و آن تأملی بود نسبت به خود که یا باید در چنین انتخابی عظیم وارد می‌شدند و یا تماماً هیچ چیز می‌گشتند. شهدا مہیای گوش سپردن به ندای حقیقت شدند و آینده عالم را در مقابل خود گشوده یافتند و جایگاه رخدادهایی که در پیش است را درک کردند و سازگاری و هماهنگی با رخدادهایی که در پیش بود، به معنای اُنس با حقیقت و گشوده شدن نسبت به آن را در خود رشد دادند تا دریچه‌های ظهور حقیقت در قالب رخدادهای گوناگون همچنان باز بماند و به آینده‌ای که آینده تجلیات بیشتری از حقیقت است، خبر دهد.

بنیان‌های صدگانه حکمت حضور در «جهان بین دو جهان»، بنیان‌هایی است برای اندیشیدن به اموری که اکنون در کُنه «وجود» حاضر است و در آینده به ظهور می‌آید و از این جهت تذکر به بنیان‌ها، نوعی افق‌دهی بنیادین است تا جایگاه تاریخی هر چیزی معین شود و نقش آن تعیین گردد و این به جهت آن است که آن بنیان‌ها با نگاه تاریخی به «وجود» و به انسان آخرالزمانی یا واپسین انسان سخن می‌گویند و اشاره می‌کند تا از آنچه به طور بدیهی در اختیار ما است غفلت نکنیم و بدون دلیل آنچه مسئله ما نیست برای خود به مسئله مبدل نمائیم.

همه این ادعاها بر این اساس است که خوانندگان محترم بنیان‌های صدگانه اولیه را با شروحي که دارند مدّ نظر داشته باشند و در بنیان‌های بعدی در جستجوی انسانی باشند که بنا است در عین آن که در نزد خود جهانی شده، در جهان حاضر گشته و در محضر حضرت حق طوری خود

را بیابد که گفتنی نیست، بودنی است که تنها در وصف آن به تعبیر جناب مولوی می‌توان گفت:

در خدا گم شو، کمال این است و بس گمشدن گم کن، وصال این است و بس
آری! حضور در «جهان بین دو جهان» چنین حضوری را به ما می‌دهد
که در عین حضور در جهان، آنچنان در نزد خود هستیم که آن خود،
هستی است بیکرانه اکنون جاودان و این نوعی گم‌شدن در خداوند است
به جای ابژه کردن خدا.

این شما و این صد بنیان جهت حکمتی که بنا دارد انسان را در «جهان
بین دو جهان» مستقر کند.

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ

طاهرزاده

۱۰۱- ژرف‌ترین پرسش از خود

اگر از خود پرسیم ما بر چه بنیانی می‌توانیم استوار بمانیم و به سوی چه بنیانی می‌توانیم برویم، مسلّم با ژرف‌ترین و اصیل‌ترین پرسش از خود روبه‌رو شده‌ایم و اگر این پرسش را که پرسش همه پرسش‌ها از خودمان است درست جواب ندهیم، عملاً خود را به درستی فهم نکرده‌ایم. دائماً باید این پرسش پرسش‌ها در مقابل ما باشد و با روبه‌رو شدن با هر بنیانی از خود پرسیم این بنیان متذکر کدام وجه از بنیانی است که ما می‌توانیم بر آن استوار بمانیم. مانند روبه‌رو شدن با ایمانی که داریم و پیوسته خود را در معرض ابعادی از آن قرار می‌دهیم و به جای آسوده‌شدن از آن از خود می‌پرسیم در ایمانی که هستیم کدام ابعاد ما هنوز بی‌ایمان مانده است. به همان معنایی که جناب حافظ در مواجهه با آن اظهار می‌دارند: «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم». این بزرگ‌ترین روح ایمانی است، از آن جهت که انسان پیوسته خویش را در معرض بی‌ایمانی قرار می‌دهد تا ابعاد ناگشوده‌ای از ایمان برایش ظهور کند. این ایمان کجا و ایمان مفهومی کجا، که انسان در ایمان مفهومی احساس آسودگی می‌کند و گمان دارد به هر چه شایسته دینداری است رسیده است، غافل از آن که ایمان مفهومی در هر حال در مقابل تاریخی که تاریخ آخرالزمان است بالاخره بخار می‌شود.

حضور در بنیان‌های اصیل، آزاد از روزمرگی‌ها، عمیق‌ترین هماهنگی را با واقعه‌اصیلی که در این تاریخ برای ما پیش آمده است پیش می‌آورد که همان انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی است و در این فضا هر بنیانی از دویست بنیان می‌تواند سرآغازی باشد برای حال و آینده ما.

۱۰۲- به میان‌آوردن معرفتی کمال یافته

هدف ما در طرح این بنیان‌ها که بنیان‌های حکمت حضور در «جهان بین دو جهان» نامیده‌ایم، آن است که مخاطب ما با تأمل در آن‌ها متوجه حضور بیکرانه اکنون جاودانه خود در این تاریخ آخرالزمانی شود و بدین لحاظ می‌تواند معرفت کمال یافته‌ای را به میان آورد تا او خود را در همه تاریخ انسانیت احساس کند و گذشته را تعیین آینده بداند و همواره در زمان «حال» حاضر باشد و عمل کند و خود را ادامه دهد. این نوع بودن و درک وجودی از خود، رویدادی است که همواره نسبت به خود و دیگران گشوده خواهیم بود و به جای آن که نظر به گذشته داشته باشیم، به طوری که راه را نسبت به آینده ببندیم، نظر به جلو داریم و راه را می‌گشاییم. امری که برای ادامه انقلاب اسلامی سخت به آن نیاز داریم تا سایر انسان‌ها و ملل متوجه باشند در این آخرالزمان تاریخی چه نوع بودنی مطلوب آن‌ها باید باشد، به همان معنایی که جناب مولوی می‌فرماید:

مؤمن آن باشد که اندر جزر و مدّ کافر از ایمان او حسرت خورد

۱۰۳- به جای اصرار برای سکونت در جهان مدرن

ما خواه ناخواه به جهان جدید متمایل شده‌ایم ولی در هر حال در آن ساکن نشده‌ایم و این جا است که به جای اصرار برای سکونت در جهان مدرن باید به «جهان بین دو جهان» فکر کرد، تا فهمی که مناسب فرهنگ و تاریخ خودمان است در میان باشد، زیرا در جهان‌های مختلف فهم‌ها متفاوت است، پس نمی‌توان در جهان مدرن حاضر شد و فهمی که مناسب فرهنگ و تاریخ خودمان است را به میان آورد. در این صورت است که می‌توانیم متوجه مسائل خود شویم و در رفع آن‌ها بیندیشیم و اگر بنا داریم علم جدید را اقتباس کنیم می‌دانیم کدام علم را و برای چه باید اقتباس کرد، تا در آینده خود حاضر باشیم.

۱۰۴- نظر به بنیان‌ها و گشوده شدن جهان روحانی - تاریخی

در این که حقیقت، در زمان‌های مختلف به شیوه‌های مختلف نمایان می‌شود، بحثی نیست و قبلاً در مورد آن تا حدّی صحبت شده است. عمده آن است که انسان حضور بیکرانه اکنون جاودانه خود را با نظر به حقیقتی که در زمانه‌اش به ظهور می‌آید، در جهانی روحانی - تاریخی، آن حضور را درک کند و سعی کند در آن بستر خود را به کمال برساند. تفکر به «بنیان‌های

حکمت حضور در جهان بین دو جهان» می‌تواند به گشودن آن جهان روحانی- تاریخی کمک کند تا انسان اقامت‌گاه مأنوس خود را در زمانه‌ای که زندگی می‌کند، بیابد و احساس کند، امری که او را به ماورای روزمرگی‌ها سیر می‌دهد و به اقامت‌گاه انسان انتهایی که انسان آخرالزمانی است نزدیک می‌نماید. این در حالی است که بپذیریم ما هنوز به چنین انسانیتی دست نیافته‌ایم ولی با این همه باید بدانیم چنین حضوری که در عین بیکرانگی در اکنون خود حاضر است، از آن ما است و تفکر به «بنیان‌های حکمت حضور در جهان بین دو جهان» مسیر آشنایی به آن را هموار می‌کند به طوری که گویا در آن جهان پرتاب شده‌ایم و هر لحظه می‌رود تا به مرور به خود آییم.

۱۰۵- جمع عقل و عشق

بنیان‌ها تا زمانی که متذکر موقعیت و تاریخی باشند که ما در آن هستیم، می‌توانند زمینه و آغاز تفکری باشند و چنانچه به موضوعاتی آموزشی تبدیل شوند، عملاً به پایان نقش خود رسیده‌اند. نقشی که حضور در معنای زندگی است در «جهان بین دو جهان».

بنیان‌ها می‌توانند نوعی از زندگی را به روی مخاطبان خود باز کنند تا در آن نوع از زندگی مدرسه و دانشگاه مزاحم شور زندگی نباشند بلکه مدرسه و دانشگاه میدان فهم بیشتر دورانی

باشد که در آن هستیم، دوران جمع بین وجه شرقی آدم با وجه غربی آن و گرنه قصه ما همچنان قصه آن شاعری است که گفت:
در میکده عشق به جامی نخریدند

آن علم که در مدرسه آموخته بودیم
در جمع بین عقل و عشق که در دفاع مقدس آن را تجربه کردیم،
دعوتی است به خودآگاهی بیشتر نسبت به دورانی که در آن
هستیم. با افراط در عقل غربی و عقل سازندگی با بحران‌هایی
روبه‌رو شدیم که روبه‌رویی با طبیعت و روح و روان انسانی ما
بود و از آن طرف با افراط در عشق، نوعی صوفی‌گری و
رواقی‌گری پیش می‌آید. در حالی که تجربه گواه است در جهانی
می‌توان زندگی کرد که جمع بین عقل و عشق باشد.

۱۰۶- تنها راه عبور از نیهیلیسم

اهل تفکر متوجه امر نیهیلیسم در جهان کنونی هستند و بدان
می‌اندیشند که چگونه «نیهیلیسم» در تاریخ مدرن در جهان خانه
کرده ولی عمده تفکر نسبت به تاریخی است که بتوانیم از
نیهیلیسم عبور کنیم، بدون آن که گمان کنیم با عبور از جهان
مدرن می‌توان در جهان سنتی، فارغ از نیهیلیسم جهان مدرن خانه
کرد. زیرا برگشت به گذشته محال است و تنها راه عبور از
نیهیلیسم، حضور در تاریخی است که انسان احساس کند به سوی
حقیقت نظر دارد و در راهی گام گذارد که حقیقت به سوی او

می‌آید و حقیقت را به پای هیچ چیز قربانی نکند و از حضور در اکنونِ بیکرانه جاودانه خود که نوعی احساس حضور در آغوش حقیقت است، غفلت ننماید و به رویدادگیِ حقیقت نظر داشته باشد مثل کسی که همواره در حال بازگشت از نوعی تبعید به وطن است، به وطنِ وجود، هرچند به ندرت به ندای «وجود» گوش می‌دهیم.

این کاملاً درست است که ما در مطابقت و موافقت با «وجود» اقامت داریم اما در اوقات نادری در این مطابقت مقام خاص خود را می‌یابیم و جلوه آن را در مظهري مانند انقلاب اسلامی احساس می‌کنیم و از این طریق با افقی روبه‌رو خواهیم شد که در آن افق جلوه‌ای از «وجود» در برابر ما گشوده می‌شود و معنای عبور از نیهیلیسم را می‌چشیم.

۱۰۷- راز نگرانی شهید احمد کاظمی و حاج قاسم سلیمانی

این که عالم جدید منطق ارسطو را کنار نهاده، به معنای انکار آن نیست بلکه آن منطق خود به خود به گذشته می‌پیوندد، زیرا بشر آخرالزمانی برای شناخت جهان به تفکری نیاز دارد که با منطق ارسطویی، ابعادی از جهانی را که نیاز دارد بشناسد، شناخته نمی‌شود و با آن منطق نمی‌تواند در جهانی زندگی کند که در این تاریخ نیاز دارد آن را بشناسد، زیرا خرد انتزاعی، جهانی را که مقابل ما قرار می‌دهد برای امروز ما جهان تنگی است و از این

جهت عرض می‌شود: اگر در تفکر جدید چیزی است که به وضع تاریخی ما تعلق دارد باید از آن روی نگردانیم تا رخداد انقلاب اسلامی تفکر ناشده باقی نماند و حضور انقلاب اسلامی برای ما به حضور خودمان در هستی تبدیل شود و با درک چنین حضوری، انسان تا آن جا دلبسته انقلاب می‌شود که به کم‌تر از شهادت، قانع و راضی نیست. من راز نگرانی شهید احمد کاظمی و شهید حاج قاسم را که از یاران شهیدشان عقب افتادند، در حلّ این معمّای بزرگ می‌دانم. اینان هیچ چیز را پناه خود نمی‌شناختند مگر اوج دلبستگی به انقلابی که حضور ما در هستی را به ما عطا می‌کند و می‌تواند جان ما را پر از «خود» کند. ممکن است این نشان برای ما ناروشن باشد ولی اگر آن را دنبال کنیم خبر از ورود به سرزمینی روشن‌گر می‌دهد که چون برق پیدا می‌شود و اشارت می‌کند و نهان می‌شود.

۱۰۸- وقتی که می‌توانیم پیک انقلاب اسلامی باشیم

آیا ما می‌توانیم پیک انقلاب اسلامی باشیم از آن جهت که آن انقلاب پیکِ هستی است؟ اگر فرمود: «بشنو از نی چون شکایت می‌کند» شکایت او از آن است که نوعی جدایی پیش آمده، جدایی انقلاب از آن بنیان‌هایی قدسی که بر قلب حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» اشراق شده است. وقتی می‌توانیم پیک این انقلاب باشیم که همچون «نی» خبر از بنیانی بدهیم که همانند «نی» که

خودش به «گفت» می‌آید، از خود خالی و تهی باشیم تا او در ما بدمد یعنی سخت خویشتن‌دار باشیم تا اگر او اجازه داد سخن بگوییم و از او بگوییم و نه از خود. چگونه می‌توان از انقلاب اسلامی سخن گفت پیش از آن‌که امکان شنیدن برایمان فراهم آید و مورد خطاب قرار گیریم؟

۱۰۹- آفات تقلیل دینداری به تجربه دینی

با توجه به نظر هایدگر که آخرین مرحله دوره مدرن را غیاب خدایان و فروبستگی ساحت قدس می‌داند و معتقد است مسیحیت بالاترین سهم را در ایجاد چنین فروبستگی از ساحت قدس دارد. در چنین شرایطی به جای آن‌که تلاش شود تا دینداری افراد به درخشش آید، نسبت ما با خداوند در حد تجربه دینی تقلیل می‌یابد و وقتی چنین شود عملاً رابطه انسان‌ها با خدا در بستر شریعت الهی که با پیامبران خدا به ظهور آمد، از میان می‌رود و تنها جنبه‌های شخصی دین باقی می‌ماند و از آثار و نتایج عمومی دین چیزی باقی نمی‌ماند.

آیا تجربه دینی ما، تجربه‌ای از خداوند است یا تجربه‌ای است از خودمان؟ اگر از راهی که انبیای الهی در مقابل ما گشوده‌اند غفلت شود، تجربه دینی به عنوان امری شخصی، ما را به کجا سیر می‌دهد تا ما از فروبستگی ساحت قدس به در آییم و در جهان گسترده‌ای که در ربط با خداوند برایمان حاصل می‌شود حاضر

گردیم؟ حضور در «جهان میان دو جهان» با توجه به این امر است، تا روشن شود تجربه دینی، نوعی محرومیت از ارتباط حقیقی با خداوند است و در چنین شرایطی اُنس با خداوند که موجب اُنس با ذات خودمان می‌شود به حاشیه می‌رود و انسان از اعتمادی که با حضور خدا برایش پیش می‌آید، محروم می‌گردد.

۱۱۰- معجزه گفتگو در بستر انقلاب اسلامی

اگر «فهم» در امتزاج و ادغام افق‌ها روی می‌دهد، انسان‌ها نسبت به افق‌هایی که از طریق گفتگو برای همدیگر می‌گشایند، می‌توانند همدیگر را فهم کنند و از این جهت گفته می‌شود فهم به واسطه زبان رُخ می‌دهد و میان زبان و جهانی که آشکار می‌شود رابطه است و عملاً انسان‌ها در بستر زبان، جهانِ همدیگر را فهم می‌کنند و در افق‌های فهمِ همدیگر حاضر می‌شوند، زیرا «هستی» که می‌تواند فهمیده شود از طریق زبان است و حقیقت هستی، خود را بی‌واسطه در کلام صحیح یا آنچه به خوبی بیان می‌شود، ظاهر می‌کند و آنچه به خوبی بیان شده یا به زیبایی گفته شده، خود به خود می‌درخشد و بدون آن‌که بخواهد حقیقت خود را بر ما اثبات کند، ما را نسبت به حقیقت خود متقاعد می‌سازد.

با توجه به مقدمات فوق، می‌توان گفت با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمد و افقی که در مقابل ما قرار داد، به

بهترین شکل می‌توانیم همدیگر را فهم کنیم و در هستی که از طریق گفتگو نسبت به این افق قرار می‌گیریم، خود را تجربه نماییم و زبانی مناسب هستی بگشاییم تا در توهمات زندگی نکنیم. این است معجزه گفتگو در بستر انقلاب اسلامی.

۱۱۱- دست و پنجه نرم کردن با هستی

با توجه به این که نگاه هرمنوتیکی به موضوعات، بیرون آوردن معنای «مکنون» و ناشناخته از متن است، تا معلوم شود مؤلفِ آن متن چه نکاتی را بر زبان نیاورده ولی در روح و روحیه‌اش جاری بوده و لذا با نگاه هرمنوتیکی به متن می‌توان نوعی ظاهرشدنِ هستی در آن زمانه را در آن متن تجربه کرد و مرز میان مستوری و نامستوری را مدّ نظر آورد و تفکر حقیقی چنین چیزی است، زیرا در چنین رویکردی، یعنی رویکرد هرمنوتیکی، آن چیزی که پنهان بوده است فهم می‌شود و عملاً در این رویکرد انسان با هستی دست و پنجه نرم می‌کند تا هستی خود را بنمایاند و عملاً انسان با آن وجه از هستی ناپیدا روبه‌رو می‌شود، از آن جهت که هستی به تاریخ بدل شده، آن هم تاریخ به عنوان آینه ظهور انوار الهی و انسان معنای خود را در همین گشودگی نسبت به هستی که در تاریخ به صورت انضمامی ظهور کرده است، می‌یابد. آیا به تاریخی بودن انسان فکر کرده‌اید؟

انقلاب اسلامی همان هستی و یا اراده الهی است که مطابق این زمان به تاریخ تبدیل شده و کسانی که جان خود را در گرو حضور در این تاریخ قرار دهند با هستی خود رابطه برقرار کرده‌اند. فراموش نکنیم که هستی ما «عین ربط» به هستی بیکرانه است، با حضوری جاودانه؛ و «فهم» در این جا عملی ذهنی نیست، احساس حضور نسبت با آن هستی بیکرانه است که عین کمال است و با عبادات شرعی می‌توانیم این احساس حضور را که مربوط به ذات‌مان است، بیابیم. در آن صورت «فهم» چیزی نیست مگر نحوه وجود خودمان. این جا است که رابطه‌ای بین انسان و خدا و حضور در تاریخ قدسی برقرار می‌شود. عظمت تاریخ قدسی آن است که «هستی» را آشکار می‌کند و رابطه‌ای تنگاتنگ بین ما و اراده الهی به میان می‌آورد.

۱۱۲- اتصال تاریخ قدسی با حقیقت

جایگاه تاریخ قدسی، روح‌های فراخی است که متوجه جنبه وجودی آن رخداد می‌شوند و جهانی را مقابل انسان آشکار می‌کنند تا حقیقت به صورت رخداد و یا واقع‌ای مدّ نظرها قرار گیرد و از این جهت آن واقعه به عنوان «یومُ الله»، بستی است که خداوند در معنایی نهفته با ما سخن می‌گوید و آن معنا در حرکات انسان‌هایی خاص که نمونه روشن آن حاج قاسم سلیمانی است، ظاهر می‌شود. مثل اثر هنری که در آثار انسان‌هایی

خاص به نام هنرمندان ظاهر می‌شود. از این جهت می‌توان گفت «حقیقت» در این تاریخ جریان سیّالی است که در مراحل مختلف انقلاب و از طریق افرادی خاص ظاهر می‌شود و ما دلبستگی مردم به حقیقت را در تشیع پیکر پاک شهید حججی و شهید سلیمانی به صورتی خاص ملاحظه کردیم و این نشان داد حقیقت، چیزی نیست که در برابر ما باشد بلکه چیزی است که ما در آن قرار می‌گیریم و از طریق آن معنا پیدا می‌کنیم ولی به صورتی نامرئی به همان صورت.

ماهیان ندیده غیر از آب

پُرس پُرسان ز هم که آب کجاست

آری! حقیقت عنصری است که ما در آن زندگی می‌کنیم و امروز ما آن را در انقلاب اسلامی می‌توانیم تجربه کنیم، از آن جهت که تاریخ قدسی و حقیقت به یکدیگر متصل‌اند و ما در درک خود نمی‌توانیم از چنین صحنه‌ای که حقیقت و تاریخ به یکدیگر متصل‌اند، غافل باشیم. آیا نباید معرفت نفس را تا این جاها گسترش داد؟

۱۱۳- یگانگی بین «گذشته» و «حال» در تاریخ قدسی

با حضور در انقلاب اسلامی، به عنوان فتحی تاریخی در بستر اسلام در مقابل جاهلیت مدرن، گویا «گذشته» و «حال» در هم می‌آمیزند و ما خود را در کنار مولایمان حضرت علی علیه السلام

احساس می‌کنیم که چگونه دلاوران شمشیر می‌زدند تا پرده‌های تیره و تاریک جاهلیت را بشکافند. دقیقاً معنای تاریخی آن نوع حضور با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی به میان می‌آید، مشروط بر آن که متوجه باشیم در کجا ایستاده‌ایم و چه در پیش رو داریم. در این حالت بیگانگی و یا دوگانگی بین ما و مجاهدان بدر و اُحد در میان نخواهد بود و می‌فهمیم «گذشته» رویدادی در زمان «حال» است، زیرا در شرایطی قرار می‌گیریم تا بگذاریم چیزی به ما گفته شود و این گشاده نظری نسبت به تاریخی که در آن قرار داریم، بنیاد آگاهی است که به طور تاریخی عمل می‌کند و می‌یابیم که گذشته تاریخی ما از قبل در نزد ما حاضر بود و ما در این تاریخ با آن میراث مواجه می‌شویم و نسبت به آینده بصیرت می‌یابیم، بصیرت به آنچه در ابتدای امر ظاهر نیست ولی در افق آن رخداد تاریخی نهفته است، هرچند آن‌هایی که در روزمرگی‌ها گرفتارند متوجه آن نیستند زیرا درک آن منوط به تفکر است، تفکری که نظر به «وجود» دارد.

۱۱۴- جهانی همتراز جهان سرداران بزرگ دفاع مقدس

انقلاب اسلامی می‌تواند برای افراد جهانی بیافریند که در بطن آن جهان، هرکس نسبت به آنچه می‌تواند باشد آگاه شود. با حضور در چنین جهانی حتی با عملی بس ساده و اندک می‌توانیم جهان خود را همتراز جهان سرداران بزرگ دفاع مقدس بگردانیم و در

جهانی متفاوت با جهان روزمرگی‌ها که منجر به نیهیلیسم می‌شود، حاضر گردیم و قادر به فهم حقیقت شویم، منوط به گشودگی نسبت به حقیقت، در هرافقی که به ظهور آید. در این حالت به جهانی که به آن تعلق داریم نزدیک می‌شویم، در موضع انتظار و چشم به راه بودن برای وقوع چیزی که جهان ما را برای ما بیش از پیش آشکار می‌کند و بالاخره شادی خاصی به انسان عطا می‌شود، و چیزی که مدت‌ها در انتظار آن بودیم در موضع انتظار و چشم به راه بودن برای ما آشکار می‌شود.

۱۱۵- بستری برای احساس حضور بیکرانگی در عالم

تاریخ، همانند اثر هنری با آدمی مواجه می‌شود و به آدمی خطاب می‌کند و در جهان آدمی حاضر می‌شود و «فهم» به معنای حقیقی آن، درک درست این مواجهه است که با هستی انسان ارتباط دارد. پس «فهم» در جای خود یک رخداد و واقعه‌ای است که در مواجهه با تاریخ برای انسان پیش می‌آید، به همان معنای زمان‌شناسی که انسان با نحوه‌ای از اراده الهی در بستر زمان روبه‌رو می‌شود، به جای آن که گمان کنیم «فهم» امری است ذهنی.

زمان‌شناسی نوعی سُکنی‌گزیدن و مراقبه است و در چنین موقعیتی انسان احساس حضور بیکرانگی خود را در هر واقعه‌ای تجربه می‌کند و این نوع آگاهی با نوعی حکمت و فرزانه‌نگی

همراه است و انسان را از به کار بردن واژگان تبلیغاتی مصون می‌دارد، زیرا انسان در حالت گفتارِ اصیلِ خود چیزی برای گفتن دارد، بدون آن که سخنان او گفته‌هایی باشد از پیش تعیین شده، بلکه بحث در تجلی هستی است در قالب کلمات، کلماتی که به حقیقت هدایت می‌کنند و حکایتی است از عالمِ گوینده آن کلمات که در متن حضور تاریخی به ظهور می‌آیند، چیزی که می‌تواند با حضور در بستر انقلاب اسلامی در منظر دید ما قرار گیرد.

۱۱۶- «فتوت» در نسبت با «قناعت»، ما را به چه می‌خواند؟

در گذشته ما، «فتوت» و «قناعت» مدّ نظر انسان‌هایی بود که عهد خود را با «هستی» زنده نگه می‌داشتند و همواره «فتوت» با «قناعت» همراه بود؛ ولی با نگاه مفهومی به هستی و رابطه متافیزیکی که انسان با عالم پیدا می‌کند، «فرهنگ» و «اقتصاد» جای فتوت و قناعت می‌نشینند و وجه غربی انسان در قالب مفاهیم شکل می‌گیرد در حالی که ما در وجه شرقی خود با مقوله مفاهیم فکر نمی‌کنیم. حال در «جهان بین دو جهان» باید به این نکته فکر کرد که چگونه در شرق خود از غرب خود غافل نباشیم و در غرب خود از شرق خود غافل نگردیم و در چنین شرایطی از خود پرسیم، «فتوت» در نسبت با «قناعت»، ما را به چه می‌خواند که نباید از آن غفلت کرد. آیا در این آخرین زمان

تاریخی، گشودن فضای تازه با «فتوت» و «قناعت»، در عین مواجهه با غرب و تفکر در قالب مفاهیم، ممکن است؟ آیا می‌توان گفت فلسفه صدرایی چنین استعدادی را در خود دارد؟ زندگی افرادی مثل آقامیرزا رضا قمشه‌ای و جناب میرزا جهانگیر قشقایی و حاج آقا رحیم ارباب، حکایت از زندگی فیلسوفانی نمی‌کند که اهل فتوت و قناعت بودند؟ و ما چون نتوانستیم در فلسفه صدرایی فتوت و قناعت را که اموری‌اند ماورای تفکر با مفاهیم، دنبال کنیم، حرکات آن بزرگان را حمل بر عرفان‌شان کردیم، در حالی که می‌توان گفت با حکمت متعالیه، آن‌ها از صِرف عرفان ابن عربی عبور کردند و آن عرفان را که در حکمت متعالیه به وجه آخرالزمانی انسان نزدیک‌تر است، دنبال نمودند تا به تاریخی نزدیک شویم که جمع بین فتوت و قناعت از یک طرف، و فرهنگ و اقتصاد از طرف دیگر می‌باشد.

با انقلاب اسلامی، انسانی در حال ظهور است که در درون خود شرق را با غرب جمع می‌کند و عرفانش، حکمت است و حکمتش، عرفان، تا در دینی حاضر شود که به جهت هویت اجتماعی‌اش، همه آن دین سیاست است؛ همان امری که در حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» جمع شد. در حالی که در گذشته نه تنها امکان گفتگو بین عارف و فیلسوف با سیاستمدار نبود، حتی امکان گفتگو بین فیلسوف و عارف هم وجود نداشت،

چه رسد به فضای علم کلام که به جای شنیدن سخن متقابل، فضای ساکت کردن طرف مقابل در صحنه بود.

در «جهان بین دو جهان» به جمع فتوت و قناعت در امور فردی و فرهنگ و به اقتصاد در امور اجتماعی، می‌توان فکر کرد تا در آخرالزمان، خورشید از غرب طلوع کند و اشراق از مفاهیم و عقل از قلب جدا نباشد و ما در جمع این دو ساحت، خود به خود در جهان آخرالزمان حاضر می‌شویم.

۱۱۷- جمع سوژه و اُبژه در انسان

با انقلاب اسلامی، «سنت»، در «این‌جا» و «اکنون» زندگی حاضر می‌شود و می‌توان از «سنت» درکی تاریخی پیدا کرد، بدون آن‌که از ارتباط با حقیقت انصراف دهیم و یا آن را تقلیل دهیم. برای دکارت «وضوح» و «تمایز» به معنای حقیقت بود، و لذا هر معرفتی که در نزد انسان با وضوح و حقیقت همراه باشد، از نظر او حقیقت است، بدون آن‌که بحث مطابقت آن معرفت با حقیقت در میان باشد. در نگاهی که حضور در «جهان بین دو جهان» به میان می‌آورد، انسان با حضور بیکرانه‌ای که در ذات خود دارد، در عین آن‌که حقیقت را در خود دنبال می‌کند ولی در راستای درک حقیقت، به مرور تلاش دارد تا خود را به حقیقت نزدیک کند تا در عین حضور در نزد خود، از امر مطابقت معرفت با حقیقت غفلت نشود، از آن جهت که با درک بیکرانگی خود،

نسبت ذاتی خود با حقیقت را در خود می‌یابد و از این جهت سوژه بودن انسان برای خود و ابژه بودن حقیقت قابل جمع است. آری! در این رابطه انسان به نحوی با حقیقت روبه‌رو می‌شود ولی در درون خود؛ و عالمی برای او گشوده می‌شود که برای ادامه حضور در آن عالم و برای حفظ آن، حاضر به هر نوع فداکاری و ایثار خواهد بود.

۱۱۸- انقلاب اسلامی و رازهای نهفته

ما در فهم انقلاب اسلامی از ناتوانی مفاهیم ذهنی برای به دست آوردن ماهیت آن‌ها آگاه می‌شویم و می‌فهمیم در باره جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی، بی‌نهایت شئوناتی وجود دارند که ما از معقول ساختن آن‌ها ناتوانیم. انقلاب اسلامی رازهایی را ظاهر ساخت که تنها ما به رازگونه بودن آن‌ها پی بردیم، نه آن‌که آن رازها را حل کردیم. رویداد هجوم مردم، به خصوص جوانان به سوی جبهه‌ها چگونه می‌تواند برای ما حل شود، مگر آن‌که همچون رازی باقی بماند؟! رویدادی از حقیقت بود که ظاهر شد و همچنان در ظاهر شدنش پنهان بود، مثل دیدن اسمای الهی در مظاهر قدسی، تبدیل جماعت بالقوه بود به جماعت بالفعل و برای آن‌که همچون مجاهدان صدر اسلام یک بار دیگر جماعتی زنده باشیم، به صورتی اصیل، ذیل رهبری قدسی به یکدیگر پیوند خوردیم و رازهای نهفته در انقلاب اسلامی همچنان مستور است

و اگر وجهی از آن، در این سال‌ها به صورت رخداد اربعین به ظهور آمد، باز باید منتظر بود تا رازی دیگر از آن به ظهور آید، به جای آن که انتظار داشته باشیم همچنان آنچه به ظهور آمده باقی بماند و ما در طلب رخدادی دیگر نباشیم.

۱۱۹- انقلاب اسلامی و همگرایی حقیقی آخرالزمانی

با حضور انقلاب اسلامی در ایران، تاریخ تشیع ذیل اسلام و خرد خسروانی، جانی تازه به خود گرفت تا آغازی باشد برای منتقل شدن ما به تقدیری که عطای الهی به این قوم بود، مثل عطایایی که هر قوم برای خود دارد. این حضور برای ما به مانند نوعی معرفت خاصی است تا رسالت رهبری جهان اسلام را بر دوش خود احساس کنیم و به عنوان وظیفه‌ای تاریخی به خروج جهان اسلام نسبت به انحطاطی که گرفتارش شده است، فکر کنیم. با آگاهی از چنین حضوری، عزمی در اتحاد مردم ما از یک طرف و امید به آینده در جهان اسلام از طرف دیگر طلوع می‌کند و همگرایی حقیقی از جنس آخرالزمانی آن ملاء نظرها می‌آید و در حاشیه چنین حضوری است که با اصرار ما مسئله فلسطین، مسئله جهان اسلام می‌شود و این درست در تاریخی است که به جهت وجه ظلمانی که جهان را فرا گرفته، گمان سیاستمداران دنیا آن بود که موضوع فلسطین را باید برای همیشه

به فراموشی سپرد. زیرا متوجه همگرایی آخرالزمانی که از طریق انقلاب اسلامی طلوع کرده است، نبودند.

۱۲۰- وظیفه تشیع و تبدیل عصر بیگانگی به همگرایی

انقلاب اسلامی قوم ایرانی را با خصوصیات خاص خود که همان تشیع ذیل اسلام و خرد خسروانی بود، حفظ کرد تا این قوم در این مرحله از تاریخش عالمی را برگشاید و با به ظهور آوردن آن عالم، نه تنها در مقابل همه نیروهایی که بنا دارند آن را از میان بردارند، می‌ایستد و ثابت می‌ماند، حتی مدام خود را از نو ابداع می‌کند تا آن عالم را بنیان کند و افق مردمی را که آینده برایشان مبهم و تاریک شده بود به یادشان آورد تا بتوانند در مقابل آن تاریکی ایستادگی کنند و به خود آیند.

آری! حقیقت همواره با آرامش پیش می‌رود تا پیوندی دوباره بین انسان و خدا در تاریخی که انوار الهی از جامعه بشری رخت بر بسته است، برقرار شود و باز اعتصام بحبل الله در معنای «جمیعاً» بودن آن شکل بگیرد و عصر بیگانگی و پوچی، به عصر همگرایی تبدیل شود. این وظیفه خاص شیعه به عنوان مابعدالطبیعی‌ترین ملت است، تا تاریخ اسلام را از نو در قلمرو اراده معطوف به حق به ظهور آورد، آن هم از طریق نیروهای معنوی تازه‌ای که به نحو تاریخی از ایران سر برمی‌آورند، ولی در هیئتی مدرن.

۱۲۱- شهادت و امر درک ناشدنی در این تاریخ

«شهادت» در بستر انقلاب اسلامی معیاری را فراهم آورد تا ما از فلاکت زمانه آگاه شویم که چگونه بهترین‌های‌مان از خواب بیدار شده‌اند و برای برگرداندن خداوند به زندگی، عزم رفتن را در خود پرورانده‌اند تا ما علائم طلوع زندگی معنوی را بنگریم و در تصدیق و حمایت از امور قدسی، خود را باز یابیم. این‌جا است که شهادت بشارتی است برای بازگشت آنچه از دست رفته و انسان‌ها گمان می‌کردند هیچ امر مقدس دیگری در میان نخواهد آمد. شهادت در بستر انقلاب اسلامی اشارتی شد به امر درک ناشدنی و ما در نظر به شهید به صورتی ناباورانه خود را رو در روی امری درک‌ناشدنی یافتیم، به جهت استشمامی که شهدا از حضور خدا یافتند و این‌که باز با بنانهادن فضایی که حضور خدا در آن استشمام می‌شود، آن فضا به دیگران نیز منتقل شود. آیا می‌توان گفت شهدا وظیفه خود را در بنانهادن امر مقدس دیدند که این اندازه حضور آن‌ها در و دیوار را به حالت قدسی در می‌آورد؟

۱۲۲- درک ژرفای رازآمیز انقلاب اسلامی

در نسبت وجودی با رخداد انقلاب اسلامی، ما با امری روبه‌رو هستیم که ذات آن در میدان‌هایی مثل دفاع مقدس، پنهان است ولی در همان حال می‌توان آن را در همان مظاهر تجربه کرد.

تجربه امری که چندان قابل دسترس نیست ولی حیات رازآمیزی را مقابل ما می‌گشاید و به جهت شفافیت حضورش به ما امکان می‌دهد تا ژرفای آن را احساس کنیم، آن‌طور که سخنان حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خبر از آن دارد که متوجه آن ژرفا بوده‌اند، زیرا آن کسی که متوجه آن ژرفای رازآمیز در رخدادی مثل انقلاب اسلامی شد می‌تواند امری را که نامی برای آن نیست با اشارات خود به ما نزدیک کند و به ما اجازه دهد تا وجوه درک‌ناشدنی انقلاب اسلامی را که بسیاری از سیاست‌زده‌گان و قدرت‌طلبان از درک آن محرومند رو در رو با خود درک کنیم و خود را از طریق انقلاب اسلامی در مکان زیبای عالم بیابیم و از درک گنج پنهانی که شهدا متوجه آن شدند، عقب‌نمانیم و شکرگزار باشیم.

۱۲۳- امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» و عباداتِ پس‌فردایی

اگر طلوع، در تاریک‌ترین آغاز می‌شود - که چنین است - امیدوار بودن به حضوری توحیدی در این ظلمات آخرالزمانی، پروراندن بذرهایی است که امکان تحقق آینده آرمانی ما را فراهم می‌کند و در این رابطه به اموری برخورد می‌کنیم که آشکارا خبر از برگشت به خانه توحید می‌دهند. آشکارگی‌هایی که انسان متوجه شده از افق‌های اصیل زندگی بازمانده و بدین لحاظ والایی و تقدس عالم، دوباره عالم را از آن ما می‌کند وقتی

با تذکر به امور مقدس موجبات قدرت بخشیدن به زندگی دینی را فراهم کنیم و این با بازخوانی ما در رجوع به خدا پیش می‌آید. با غفلت از رابطه «وجودی» با خداوند، ما به وسیله نگاه مفهومی خود به عالم و آدم، زندانی شده‌ایم و در قفسی تنگ گرفتار آمده‌ایم. ما قربانیان فراموشی خداوند هستیم، آن هم در دورانی که بنا بر آن است تا در آغوش خدا خود را احساس کنیم و با او زندگی نماییم، زیرا از فهم تعالی خود باز مانده‌ایم. توجه به این امر، خود به خود امکان حضور در آینده توحیدی را فراهم می‌کند و ما در عبادات خود می‌دانیم در کجا می‌توانیم قرار گیریم. آیا راز عبادات حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» در چنین موقعیتی نبود؟ زیرا او انسان دیروز نبود که مانند دیروز عبادت کند، انسان فردا هم نبود که تنها به عبادات دیروز کافر شود، انسان پس فردا بود که می‌دانست با عبادات خود بدر حضور در آینده آرمانی‌اش را می‌افشانند.

۱۲۴- فراسوی دوگانه فردبودن یا جمع‌بودن

باید به روحی بیندیشیم که جمع انسان‌ها را در بر می‌گیرد، فرهیختگی افراد به صورتی منفرد در جهانی که انسان‌ها هر کدام خود را در سایر انسان‌ها معنا کرده‌اند و جستجو می‌کنند، کافی نیست و از این جهت فرهنگ اجتماعی معنای جدی‌تری به خود می‌گیرد. لذا به جای آن که گفته شود برای فرهیخته شدن چه باید

بکنیم، باید خود را به مثابه کلّ احساس کنیم و پیرسیم برای احیای «فرهنگ» چه باید کرد؟ و در هر دو مورد پاسخ آن است که باید به حضور تاریخی انسان‌ها در وجود بیکرانه‌شان تذکر داد تا «جمع» و «فرد» یکی شود و فرد در احساس خود، جامعه را مدّ نظر داشته باشد و در احساس اجتماع، به خود معنا ببخشد. آرامش آخرالزمانی را باید در چنین شرایطی جستجو کرد. خطر آن جا است که انسان‌ها گرفتار دوگانه تأکید بر فردانیت خود یا تأکید بر روحیه جمعی خود شوند. در حالی که هرکس خود را باید احساس کند ولی به وسعت فرهنگی که وظیفه دارد آن را احیا نماید و این است حضور در بودن گشوده‌ای که جواب طلب بودن آخرالزمانی هرکس می‌باشد.

۱۲۵- درک تمایزها و تفاوت‌ها و فهم «دیگری»

جهان معاصر عرصه تمایزات و تفاوت‌های چشمگیری است که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت و این جا است که باید به راه کاری فکر کرد که جایگاه شخص «دیگری» را به طور منطقی و معقول مشخص می‌کند و اساساً هویت یک ملت و یک تمدن در جهان با نسبتی که آن تمدن و آن ملت با «دیگری» خود دارد، معنا می‌شود. حال ما خود را چگونه باید بفهمیم تا در نسبتی که باید با دیگری داشته باشیم گرفتار افراط و تفریط نگردیم؟

در بستر انقلاب اسلامی و در «جهان بین دو جهان»، ایستگاه نگاه‌مان به یکدیگر و جایگاه نگاه‌مان به تفاوت‌ها و تمایزات، کدام است؟ حقیقت‌های مورد اعتقادمان در دل حضور در «جهان بین دو جهان» در راستای پذیرش دیگرانی که با ما متفاوتند، کجا است، تا در همگرایی و درک متقابل با آن‌هایی که درکی متمایز از ما نسبت به ارزش‌های ما دارند، قرار گیریم؟ یعنی در عین به رسمیت شناختن تفاوت‌ها و درک همدیگر، در به رسمیت شناختن دیگری تا آن‌جا در دامن افراط نیفتیم که وقتی کسی شهید سردار سلیمانی را شهید و کس دیگری او را تروریسم می‌داند، به بهانه فرار از این دو قطبی به این‌گونه تمایزات و تفاوت‌ها فکر نکنیم و نتوانیم مرز بین دیگری که با حقیقت دشمنی ندارد و دشمن حقیقت را تفکیک کنیم.

۱۲۶- نسبت انقلاب اسلامی و سرچشمه وجود ما

آیا می‌توان گفت حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و درک «جهان بین دو جهان»، از جهتی فلسفی و از جهتی دیگر عرفانی است؟ ولی در عین حال نه عرفانی و نه فلسفی است، بلکه امری است تاریخی از آن جهت که با تاریخی روبه‌رو هستیم که خاستگاه حقیقت است و ربطی تنگاتنگ با وجود ما دارد؟ امری که در این دوران از تاریخ، ما بدان تعلق داریم و می‌توانیم در آن قرار گیریم و در «وقت» خود مستقر شویم و هستی خود را از این

طریق احساس نماییم؟ آن هستی که به لحاظ مفهومی غیر قابل فهم است ولی آن را به عنوان سرچشمه حضور خود، آری! تنها به عنوان سرچشمه حضور خود، احساس می‌کنیم، مشروط بر آن که از طریق حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و درک «جهان بین دو جهان»، متافیزیکی را به عنوان وضعیت زمانه خود بفهمیم که چگونه مانع ارتباطی تابناک بین ما و وجودمان می‌شود زیرا می‌دانیم جان‌ها به عنوان مرکز الهام‌بخش به انسان‌ها باید همواره بدرخشند و نگاه متافیزیکی به عالم و آدم مانع این درخشش می‌باشد.

۱۲۷- «جهان بین دو جهان» به جای هیچ چیز

آن کسی که به حقیقت انقلاب اسلامی آگاه است می‌داند در بستر انقلاب اسلامی چه چیزی را باید دنبال کند تا معنای تاریخی خود را به دست آورد، زیرا نحوه عمل هر کس بستگی دارد به نحوه نگاه او به زمانه‌ای که می‌شناسد و با شناخت درست زمانه، امکان شکوفایی انسان برایش فراهم می‌شود تا در عالم بودن خود را دریابد و به جای گرفتارشدن در حرص و شتاب، با خود همراهی کند و گرنه بهره‌کش حرص و شتاب خود می‌شود و عملاً از آشکارشدن خود برای خود محروم می‌گردد، زیرا ابزار حرص و شتاب خود شده است. پادزهر این نوع سرنوشت، حضور عالمانه در تاریخی است که انسان در آن به سر می‌برد و

تلاش برای خارج شدن از روزمرگی و بازیافتن خود است، تا متوجه شود به جای هیچ چیز، «جهانی میان دو جهان» وجود دارد و می‌تواند در میانه این دو جهان باشد و احساس کند آن جهان به او بخشیده شده، تا از آن طریق خداوند دوباره به زندگی‌ها برگردد.

انقلاب اسلامی به رغم اجمالی که دارد، برای آنانی که دیدگانی بصیر و آینده‌نگر دارند، عالمی است در حلاً موهبت الهی تا همه چیز در معنای واقعی آن فهمیده شود، به خصوص انسان‌ها که به عنوان افرادی مورد احترام باید فهمیده شوند. در «جهان بین دو جهان» چیزها به معنای واقعی آن‌ها آشکار می‌شوند، با عرفانی که انسان مدرن و جهان مدرن را تجربه کرده و این بازگشت به عرفان گذشته نیست ولی بی‌رابطه با آن هم نیست، زیرا حقیقت با زمان نسبت دارد و اگر حقیقت، نسبت خود با زمان را از دست بدهد، تهی می‌شود و به همین جهت باید بر حضور در تاریخ انقلاب اسلامی تأکید کرد.

۱۲۸- این همان «در خانه بودن» است

اگر قرار است تا بر رابطه خشونت‌آمیز تکنولوژی مدرن، چیرگی حاصل کنیم، باید به چگونگی بودن خود در هستی بیندیشیم، بودنی که فراسوی حرص و شتاب، در «وجود» مستقر است. توجه به بودن خود به معنای اقامت‌گزیدن ذات انسانی‌مان است در

بیکرانه‌ای که هیچ احساسی از نداشتن امور دنیایی در خود احساس نمی‌کنیم که با حرص و شتاب به دنبال جبران آن باشیم؛ این همان «در خانه بودن» و تجربه کردن خویش است که با حضور در تاریخی تجربه می‌شود که با انقلاب اسلامی ظهور کرد و اقامت‌گزینی است که در عین سادگی در جهانی که جهانی مقدس است، به بشر عطا شده، با آشکارگی الوهیتی که انسان بیش از پیش احساس می‌کند در نزد خود حاضر است، اقامت‌گزیدن در «خودبودگی» درخشان خود، حضوری که در قفس زندگی در مفاهیم قابل تجربه نیست.

۱۲۹- تا از تجربه مجاورت با هستی ناکام نباشیم

همه ما در جهانی مقدس سکونت داریم، همگی ما در حضور خدا سکونت داریم و از این جهت از هرگونه خطری که موجودیت ما را تهدید کند در امان هستیم و این البته مشروط بر آن است که خودمان نگهبانان آن جهان باشیم، امری که انقلاب اسلامی شرایط آن را فراهم کرد، زیرا انقلاب اسلامی با هویت قدسی خود می‌تواند محل اقامت‌گزیدن ذات ما باشد، هرچند تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته از درک این نوع اقامت‌گزیدن که مربوط به ذات ما در جهان است، ناکام هستیم، زیرا از تجربه مجاورت با هستی ناکام شده‌ایم. حال آیا راهی جز نگهبانی از ذات انقلاب اسلامی برای ما در پیش است، تا ساکنان جهان

تاریک مدرنیته نباشیم، بدون آن که به علم و به تکنولوژی پشت کنیم؟ جهان بین دو جهان متذکر چنین جهانی است تا ما از تجربه مجاورت با هستی ناکام نباشیم و از نو در مواجهه‌ای دیگر با جهان مدرن، وارد ذات خود شویم که عین ربط به هستی است، در حضور بیکرانه جاودان اکنون خود.

۱۳۰- در انتظار آشکار شدن تاریخی خاص

انقلاب اسلامی در شرایطی بر قلب حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» اشراق شد که تا اندازه‌ای حیاتی که در قبل واجد آن بودیم با سیطره فرهنگ کمیت‌گرای جهان مدرن، با سرعتی هرچه تمام‌تر در حال ناپدید شدن بود، حیاتی که در خانواده داشتیم و در جمع انسانی خود همدیگر را می‌فهمیدیم. این بود که از سال‌های پیش، آری! از دوران قاجار نیازمند بازیابی خود بودیم و چون در مشروطه نتوانستیم به خود آییم و جهانی که به دنبال آن بودیم شکل نگرفت، جهانی که بیرون از جهان مدرن نبود ولی می‌بایست نوامیس الهی ما را نیز پاس می‌داشت، جایگاه انقلاب اسلامی را که عطای الهی بود از طریق حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» فهمیدیم، به عنوان «جهانی میان دو جهان» با خردی که نه تکنیک ستیز است و نه از سیطره تکنولوژی در قالب گشتل غافل و در چنین بستری در انتظار آشکار شدن تاریخ خاصی هستیم که کم و بیش آثاری از آن بعضاً ظهور می‌کند.

۱۳۱- برکات انسان‌هایی که با هستی خود در عالم حاضرند

با اندیشیدن و تأمل در آنچه فعلاً بشریت را در بر گرفته است متوجه می‌شویم در میان امکان‌های بی‌شماری که از طریق انسان‌ها و طبیعت می‌تواند به ظهور آید، از طریق مدرنیته، نوعی از آن امکان‌ها بروز کرده و البته همراه است با توهماتى که بشر را در برگرفته. با تأمل بر این نکته پی می‌بریم، راز بی‌ثمری کارها و تلاش‌ها در غفلت از امکاناتی است که باید در بستر نظر به سنت‌های اصیل عالم به ظهور آیند و نه در بستر توهماتى که بشر را در برگرفته و منجر به خشونت با خود و با طبیعت شده است، با نگاه هنرمندانه به عالم و آدم، نه خاک تبدیل به سیمانی سخت می‌شود و نه انسان تبدیل به صدام و نتانیاهو و ترامپ خواهد شد. در آن صورت جهانی که جهان خداوند است، بدون آن که خود را بپوشاند، آشکار می‌شود. انقلاب اسلامی می‌تواند آن بستری باشد که خداوند در آن بستر به ما نزدیک شود، آن‌چنان که حقیقت هستی به ذات ما نزدیک است.

همان‌طور که دیوارهای خشتی رعایت محیط اطراف خود را می‌کنند تا میهمان‌های ناخوانده‌ای نباشند و نظام زمین را به هم نزنند، انسان‌هایی هم که با هستی خود در عالم حاضر می‌شوند، مواظب‌اند همه عالم را به همدیگر ربط دهند تا انسان‌ها همچون زمین‌های متروکه نسبت به همدیگر بی‌تفاوت نباشند و راز رحمة للعالمین بودن پیامبر خدا ﷺ در این قاعده نهفته است و لذا همه

انسان‌ها آن حضرت را پاره‌ای از وجود خود می‌دانند که گسترده شده، ماورای رنگ و نژادشان، مانند پلی که کنارهای رودخانه را به هم مرتبط می‌سازد. انسان اگر با هستی خود، هستی انسان‌ها را احساس کند معنی مهربانی اصیل را می‌فهمد و شدیداً دلسوز دیگران است و به حفظ حضور نظم‌های مقدس در زندگی انسان‌ها می‌پردازد.

۱۳۲- امیدوار حضور در جریان اصلی زندگی

اگر با اندیشیدن به هستی خود به حقیقتِ هستی نزدیک شویم و همه عالم را در دل هستی بیکران‌ه‌اش مدّ نظر داشته باشیم، با واقعیتهای روبه‌رو خواهیم بود که ما را امیدوارِ حضور در جریان اصلی زندگی می‌کند، در آن صورت با عقب‌کشیدن فرهنگ مدرن، کوچیدن به سوی جهانی که «جهان میان دو جهان» است، آغاز می‌شود. کوچیدن به فضایی که مناسب ذات ما می‌باشد و در آن فضا زندگی هنرمندانه آغاز می‌شود و با چرخشی شخصی همراه چرخشی که در جهان پیش می‌آید روبه‌رو خواهیم شد، امری که با به ظهور آمدن انقلاب اسلامی توانستیم تجربه کنیم. درست است که ما نمی‌توانیم بر تاریخ حکومت کنیم، اما هریک از ما می‌توانیم با چرخشی شخصی به نوعی از حیات قدسی در مواجهه با جهان مدرن دست یابیم که در جای خود نوعی پرورش دادن چرخش جهانی است و اقامت‌گزیدن ذاتی انسان

است در جهان مقدس، امری که با حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رُخ داد و او متوجه شد باید در مراقبت از جهان مقدس نگاهبانانه عمل کند. مراقبت از جهان مقدس که اسلام مقابل ما گشود، به آن است که مواظب باشیم آنچه در مقابل ما گشوده شده در اصالت خود باقی باشد و ما خود را در پناه آن احساس کنیم، برای حضور در نزد خود.

۱۳۳- تا هنر سکونت‌گزیدن به انسان برگردد

فعالیت برای مقیم ساختن همه انسان‌ها در «جهان بین دو جهان» یعنی آشنا کردن انسان‌ها با خدایی که به دنبال آن بودند و البته این امری است که در این شرایط تا حدودی نابهنگام است ولی می‌تواند آغازگر دگرگونی ژرفی باشد برای بشر این دوران که به همه چیز کافر شده است. چرا که تغییر دوره تاریخی تنها زمانی رخ می‌دهد که انسان‌ها به دنبال معرفتی اصیل نسبت به خود و به چیزها باشند و «جهان بین دو جهان» مسیر و چشم‌انداز چنین معرفتی را می‌گشاید تا هنر سکونت‌گزیدن به انسان برگردد و بتواند با عالم و آدم زندگی کند.

۱۳۴- انقلاب اسلامی و دری که در تاریخ در حال گشودن

است

آقای دکتر رضا داوری در مورد انقلاب اسلامی می‌گویند: «انقلاب را دنباله تاریخ توسعه‌نیافتگی نمی‌دانستم. انقلاب حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود... احساسم این بود که دری در تاریخ در حال گشودن است... اکنون به این نتیجه رسیده‌ام که انقلاب ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.»^۱ در ادامه می‌گویند: «انقلاب اسلامی حادثه بزرگی است و من همواره در سایه تفکر متفکران بزرگ به این حادثه و تجربه عظیم تاریخی اندیشیده‌ام»^۲ و می‌گویند: «البته معتقدم که انقلاب باید بتواند در اساس جهان کنونی رخنه کند و اساس دیگری بگذارد.»^۳ و در همین رابطه می‌فرمایند: «در هر صورت با نادیده گرفتن تجدد هیچ انقلابی صورت نمی‌گیرد. انقلاب بازگشت به گذشته و تجدید رسوم آن نیست. در انقلاب باید از غرب و از میان آن (ونه از کنارش) گذشت. غرب نمی‌گذارد هیچ قدرتی آسوده از کنارش بگذرد. من همچنان به انقلاب وفادارم به شرط این که آن را محدود به

۱- کتاب «آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ» مصاحبه آقای زارع با آقای دکتر رضا داوری.

رعایت بعضی رسوم و ترک بعضی دیگر نکنیم و سودای حل همه مسائل را از طریق اعمال قدرت سیاسی نداشته باشیم.^۴ و با توجه به این امر می‌فرمایند: «بنده اکنون هم از انقلاب دفاع می‌کنم و همچنان به غرب و تجدد با نظر انتقادی می‌نگرم».^۵ با توجه به سخنان چنین متفکری می‌توان به معنای «جهان بین دو جهان» فکر کرد، به خصوص آن‌جا که می‌فرماید: «انقلاب اسلامی ما توانسته است آخرین تحولی را که در وجود بشر و در جهان پدید آمده است به نحوی نشان دهد.» امری که بنده عنوان آن را حضور بشر آخرالزمانی گذاشته‌ام.

۱۳۵- افکار عمومی یا وجدان عمومی؟

با توجه به این که می‌توان گفت جامعه از یک طرف دارای «افکار عمومی» است و از طرف دیگر دارای «وجدان عمومی» و افکار عمومی اقوام و جریان‌های تحت تأثیر تبلیغات، هر کدام غیر دیگری است و تضادها و نابرابری‌ها در این سطح از سطح عادی خود بسیار برجسته‌تر است ولی «وجدان عمومی» یا وجه یمینی انسان‌ها مرتبه‌ای از ساحت عمیق شخصیت جامعه است که با تذکرات توحیدی و تاباندن نور معنویت به آن می‌توان آن ساحت را به ظهور آورد.

۴- همان - ص ۱۴۲

۵- همان - ص ۱۴۵

وجدان عمومی، محل دوستی و عشق‌ورزیدن به همدیگر است و محل انرژی نهفته و اصیل جامعه می‌باشد، محل از خودگذشتگی‌ها و برابری‌ها است و ما در تاریخ خود در موارد زیادی شاهد ظهور آن بوده‌ایم. وجدان عمومی، رشته‌ای نامرئی ولی بسی اصیل است که افراد جامعه را برای کارهای بزرگ در کنار همدیگر قرار می‌دهد. در چهل ساله اخیر یک جریان در صدد به دست گرفتن و تحریک افکار عمومی است که شامل روشنفکران غرب‌زده و رسانه‌های بیگانه است و جریان دوم که وجدان عمومی را مورد خطاب قرار می‌دهد، کسانی‌اند که نسبت به انقلاب اسلامی وفادار هستند و متوجه رخدادهایی می‌باشند که در بستر تاریخی که با انقلاب اسلامی به میان آمده، وجدان عمومی را بیدار کرده و در این راستا نیروهای متعهد به انقلاب وظیفه دارند که گزارش‌گر این وجدان باشند، با بیانی که نه از تاریخ خرد مدرن بیگانه و منفعل می‌باشد و نه از تراش معنوی و سنت‌های اصیل خود غفلت می‌کند.

مسلم جریانی که وجدان عمومی جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهد، مردم را از افق‌های تیره و پوچ دوران رهنیده، آن‌ها را به واقعیات اصیل و پایدار آگاه می‌کند، برعکس جریان‌هایی که مجبورند با انواع تحریکات و توهّمات، افکار عمومی را مدّ نظر داشته باشند که نمونه آن را در مناظره بعضی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری ملاحظه کردیم. انقلاب اسلامی، در

تاریخی که ۴۰۰ سال است -از رنسانس تا امروز- تلاش دارد افکار عمومی مردم جهان را به دست گیرد، آمده است تا به وجدان عمومی جوامع بشری نظر داشته باشد و هر چه جلو رفته علیرغم تبلیغات جهانی، بیش از پیش جامعه را از ساحت افکار عمومی به ساحت وجدان عمومی سیر داده، هرچند که در این مسیر با فراز و نشیب‌هایی روبه‌رو بوده‌ایم. لذا بعضاً رفاه‌زدگی به جای عدالت و سرگرمی به جای مسئولیت جا باز کرد، اما این «وجدان عمومی» است که آخرین انتخاب را می‌کند.

۱۳۶- عرفان امروز ما و حق‌الیقین تاریخی

اگر ادامه حیات معنوی در انسانِ مدرن به صورت گذشته مشکل شده و با بسط عقلانیتِ سوپراکتیویسم، ایمان قدیسانی که با خدای خود که خدای ابژه شده بود، مناجات می‌کردند، به پایان رسیده، برای مأواگزیدن در بستر دیانت در حال و آینده، نحوه حضور ما در نزد خود و در جهان چگونه باید باشد؟ به خصوص که می‌توان گفت عرفانی که عالم مدرن و انسان مدرن را تجربه کرده نمی‌تواند همان عرفانی باشد که با چنین تجربه تاریخی روبه‌رو نبوده، بنابراین در عین استفاده از امثال مولوی و ابن عربی، نمی‌توان مطابق آن‌ها در حیات دینی امروزیین خود حضور پیدا کرد. از طرفی می‌دانیم که حقیقت با زمانه نسبت دارد و این‌طور نیست که اگر خداوند با شأن دیروزیین خود، امروز به

سراغ بشر نمی‌آید، پس به کُلی بشریت را رها کرده و به خود وا گذاشته باشد. این جا است که باید به انقلاب اسلامی و حضور خداوند در بستر تاریخی فکر کرد که با انقلاب اسلامی به میان آمد؛ و انسان‌هایی در این بستر متولد شدند که کم‌تر از سالکان و عارفان گذشته نبودند به همان معنایی که حضرت روح‌الله «رضوان‌الله تعالی علیه» متذکر این امر شدند و فرمودند:

«آنچه انسان را در مقابل رزمندگان جبهه‌ها و پشتیبانان آنان ... به خضوع وادار می‌کند، بُعد معنوی آن است که با هیچ معیاری نمی‌توان سنجید و با هیچ میزانی نمی‌توان عظمت آن را دریافت. ما عقب‌ماندگان و حیرت‌زدگان، و آن سالکان و چله‌نشینان و آن عالمان و نکته‌سنجان و آن متفکران و اسلام‌شناسان و آن روشنفکران و قلمداران و آن فیلسوفان و جهان‌بینان و آن جامعه‌شناسان و انسان‌یابان و آن همه و همه، با چه معیار این معما را حل و این مسأله را تحلیل می‌کنند که از جامعه مسمومی که در هر گوشه آن عفونت رژیم ستمشاهی فضا را مسموم نموده بود ... چگونه در ظرف سال‌های معدود از بطن این جامعه و انقلاب- که خود نیز اگر معیارهای عادی را حساب کنیم باید کمک به فساد کند- یک همچو جوانان سرشار از معرفت‌الله و سراپا عاشق لقاء الله و با تمام وجود داوطلب برای شهادت، جان نثار برای اسلام، که

پیران هشتاد ساله و سالکان کهنسال به جلوه‌ای از آن نرسیده‌اند، بسازد؟»^۶

آیا انقلاب اسلامی با توجه به این امر می‌تواند ما را همنشین ساحت قدس کند، در تاریخی که زیست معنوی دشوار شده است؟ کدام است عرفانی که عالم مدرن و انسان مدرن را تجربه کرده و در چنین بستری به هویت قدسی انسان نظر دارد؟ مسلم این عرفان منقطع از عرفان گذشته نیست ولی با احساسی که با «حق‌الیقین تاریخی» برای انسان پیش می‌آید که انسان در عین این که سوژه خود شده است با هویت تعلّقی خود با بیکرانگی حضور خدا در عالم حاضر است.

۱۳۷- فلسفه اسلامی در کنار کانت و هگل و هایدگر

اگرچه می‌توان گفت کانت «یقین» را به جای «حقیقت» قرار داده و هگل یک قدم جلوتر آمد و ادعا کرد امر مطلق از طریق انسان، دست‌یافتنی است و خواست از این طریق نسبتی بین انسان و حقیقت برقرار کند و هایدگر در تبیین این موضوع، به هستی در بستر زمان و تاریخ نظر می‌اندازد، با این همه هنوز نسبت انسان با حقیقت در ابهام است، مگر آن‌که اولاً: به هویت تعلّقی انسان توجهی جدّی بشود. ثانیاً: انسان در درک حضور بیکرانه خود در هستی، خود را در تاریخ جستجو نماید و از این طریق حضور در

۶- پیام حضرت امام به رزمندگان در ۱۰/۱/۶۱ در رابطه با عملیات فتح‌المبین.

«جهان بین دو جهان» از تاریخ انقلاب اسلامی طلوع کند و به نحوی حیرت‌افزا در کنار کانت و هگل و هایدگر به سرمایه‌ای نظر کنیم که در میراث فلسفی ما حاضر است.

۱۳۸- استقرار در حضوری دائمی

برای سیر در آینده، خود را چگونه بنگریم؟ آیا آینده همان اکنون ما است که به اکنون دیگری از ما تبدیل می‌شود و ما خودمان گذشته و حال و آینده خویش می‌باشیم و از این جهت همواره رو به پیش هستیم ولی در خودمان و نه مثل عقربه‌های ساعت که نه در گذشته خویش است و نه در آینده خود؟ بلکه گذشته ما در حال و اکنون ما نزد ما است، به همان معنایی که گذشته و آینده، اکنون ما می‌باشند. پس ما مانند موجودات در زمان نیستیم، بلکه خود ما، گذشته و حال و اکنون خودمان هستیم و استقرار در خود به این صورت، استقرار در حضوری دائمی است و این موجب می‌شود همواره گشوده به جانب امکان‌هایی باشیم که به یک معنا جدا از آن‌ها نیستیم و خویش را در فعلیت یافتن همین امکان‌ها می‌یابیم.

با توجه به نکات فوق، مباحث معرفت نفس گسترده‌تری پیدا می‌کند و معنای برنامه‌ریزی در دل این مباحث به معنای آن است که خود را هرچه بیشتر در جهان و در امکان‌های خود بیابیم

و رویکرد ما به دستورات اخلاقی در این بستر معنای فاخرتری از زیستن و حضور را مقابل ما می‌گشاید.

۱۳۹- تا با حقیقت زندگی کرده باشیم

باید از خود پرسید زبان بیان حقیقت چه زبانی باید باشد، تا به جای مشغول شدن به ظواهر دین، رعایت ظواهر دین را راهی به سوی حقیقت بشناسیم؟ اگر «حقیقت» مطابق آمادگی ما و شرایط تاریخی که در آن هستیم، به سوی ما می‌آید، جز آن است که باید در زمانه خود زندگی کنیم تا با حقیقت زندگی کرده باشیم و از خود پرسیم در زمانه‌ای که هستیم چه وظیفه‌ای داریم؟ انسان در شخصیت آرمانی خود می‌خواهد در شهری زندگی کند که خداوند در آن شهر حکومت کند و از این جهت می‌توان گفت هر کس سعی دارد با نظامی به سر برد که حاکمیت آن نظام با انسانی قدسی باشد؛ و این یک قاعده است که انسان‌های فرهیخته به معنویت‌های عالم دل می‌سپارند.

آیا شواهدی در میان نیست حاکی از ظرفیت تحقق انسان‌های قدسی در این تاریخ که با افشای خودکامگی‌های بشر مدرن خبر از گرایش‌هایی می‌دهد به سوی حق؟ انقلاب اسلامی در ذات اصیل خود پاسدار این گرایش‌ها است تا عرفان‌های کاذب آن گرایش‌ها را به انحراف نکشانند.

۱۴۰- تا عشق و امید در میان باشد

همه می‌دانیم که عقل به تنهایی برای رجوع به حقیقت کافی نیست - هرچند لازم است - و هرکس باید با به میان آوردن وجه یمینی خود، متوجه حقایق قدسی شود و این با اشارات انسان‌های قدسی پیش می‌آید و عقل در این حالت می‌تواند کمک‌کننده باشد تا انسان‌های قدسی بتوانند نظم جهان سکولار را بر هم زنند و تمدن دیگری را شکل دهند که انسان خود را در فضای سیطره نفس اماره، احساس نکند و زیبایی حضور در عالم را، وقتی همه چیز خدایی است، تصدیق کند و انسان با لایه‌های درونی و متعالی خود به سر ببرد، در آن حد که می‌یابد همه چیز نزد او است، زیرا با حضور بیکرانه اکنون جاودانه خود زندگی می‌کند که محدودیت‌های جهان کمیت‌ها را ندارد و انسان در این حالت بیش از آن که بخواهد خدا را بفهمد سعی می‌کند او را در جان خود احساس کند و خود را در آغوش خدا بیابد، تا عشق و امید در میان باشد.

۱۴۱- انسانی که با انقلاب اسلامی در حال تولد است

اگر متوجه باشیم «پرسش» در نگاه فلسفی، نظر به چشم‌اندازی است که از موضوعاتِ مدّ نظر، مطرح می‌شود و از طریق سقراط با پرسش از چیستی، نوعی از موضوعاتِ تاریخی شروع شد که غیر از موضوعاتِ تاریخ پیشاسقراطی است و با سقراط

پرسش‌هایی مثل عدالت چیست؟ به میان آمد و در ادامه آن تاریخ، علل اربعه توسط ارسطو مطرح شد. با کانت و با پرسش‌های چهارگانه او می‌توان گفت تاریخ مدرن شکل گرفت. او پرسید ۱- چه می‌توانم بدانم؟ ۲- چه باید بکنم؟ ۳- به چه می‌توانم امید داشته باشم؟ ۴- انسان چیست؟ که برای جواب دادن به سه سؤال اول، باید به سؤال آخر جواب داده شود که انسان چیست و در دل این تاریخ تلاش‌های فراوانی شد تا با فهم انسان این سؤالات جواب داده شود و مطالعه فلسفه غرب برای آن است که بدانیم بشر چه جوابی برای این سؤال‌ها یافته است تا در فهم انسان قدمی جلو بگذارد.

حال ما با انقلاب اسلامی با تاریخی روبه‌رو هستیم که در مواجهه با سه سؤال اول کانت، او به انسانی فکر می‌کند و از انسانی پرسش می‌نماید که در حضور تاریخی خود، متوجه حضور بیکرانه خود در هستی است و ماورای دوگانگی سوژه و ابژه بودن انسان و موجودات، آن انسان در اکنون جاودان خود حاضر است و از این جهت انقلاب اسلامی تاریخ دیگری است غیر از تاریخ مدرن و از انسانی پرسش می‌کند که به معنای کانتی‌اش سوژه خود بنیاد خود نیست ولی نه به معنای آن که ابژه‌ای باشد تا مورد شناسایی قرار گیرد، بلکه جهانی است که باید با هویت آخرالزمانی خود در جهان حاضر شود، به عنوان حامل همه اسمای الهی، ولی نه در جدایی که بین او و عالم باشد. آری! عالم

به نور اسماء الهی نزد اوست و در عین حال عالم واقعیتی است مستقل و انسان اگر ذات خود را به درستی احساس کند، همه عالم را یافته است و در همه عالم حاضر است، در عین آن که با هویت تعلقی خود نسبت به حضرت حق، هیچ استقلالی ندارد. آری! این است انسانی که با انقلاب اسلامی در حال تولد است و تاریخی که از این طریق در حال شکل‌گیری است.

۱۴۲- مسلمانان را باید در رابطه با هم فهمید

حضور در «جهان بین دو جهان» وقتی ممکن است که از یک طرف نظر به آینده تاریخی خود داشته باشیم و از طرف دیگر باید تاریخ تائکونی خود را بفهمیم و نحوه حضور آن را در زندگی درک کنیم، زیرا تاریخ انسان همیشه با اوست و نگاه به گذشته طرح ما را به سوی آینده شکل می‌دهد. گذشته‌هایی از زندگی که پنجره‌هایی در افق زندگی خود باز و بسته کرده‌ایم تا به تدریج این شدیم که اکنون هستیم، با افق‌های فکری خاص. هر پنجره‌ای که به سوی چیزی باز کردیم، دریچه‌ای پنهان از زندگی را به ما نشان داد و در این تاریخ پنجره انقلاب اسلامی را مقابل خود گشوده‌ایم زیرا نیاز به هوا و نور تازه‌ای داشتیم تا زمان و مکان امروزین خود را روشن کنیم.

با گشودن پنجره انقلاب اسلامی از خود بیرون کشیده شدیم و موشکافانه در مواجهه با آنچه پیش آمد به درون و بیرون خود

نگریستیم تا بفهمیم در این تاریخ و در این جهان چگونه باید باشیم. در این حالت و در این حضور تاریخی است که انسان می‌تواند منتظر جهیدن چشمه‌های تازه باشد تا در درون خود صداهاى جدید و در بیرون خود مناظر جدید را بنگرد.

ما در مسیر انقلاب اسلامی و حضور تاریخی خود آموختیم وقتی ماورای روزمرگی‌ها، آماده کشف مجدد نیمروز خویش شدیم و به فکر مواجهه با آسمانی روشن و درخشان و رمزآلود گشتیم، آماده وسعت بخشیدن به افق‌هایی شده‌ایم فراتر از آنچه هستیم و بدان عادت کرده‌ایم. این یعنی حضور در شب قدری که از هزار ماه برتر است، زیرا فرآیندی است برای شدن و این غیر از آن است که همانی را رشد دهیم که داریم.

ما در انقلاب اسلامی فهمیدیم مسلمانی را باید در رابطه با هم بفهمیم و نیز فهمیدیم در بستر چنین حضوری تفکر محقق می‌شود و زبان اهل تفکر که لَین و حکیمانه است به ظهور می‌آید، زبانی که در پی دامن‌زدن به اختلاف‌ها نیست. ما در بستر حضور تاریخی خود فهمیدیم اگر از اهل تفکر آن زبان را که لَین و حکیمانه است، نیاموزیم، نه تنها از وفاق با هم محروم می‌شویم، بلکه به قهقرا برمی‌گردیم که زمانی در آن به سر می‌بردیم.

وقتی فهمیدیم جوشش سخنان حکیمانه و لَین به نحوه وجود گویندگان آن سخنان برمی‌گردد و نه به معلومات آن‌ها، می‌یابیم

آن‌ها زبان زمانه‌اند در افقی که باید بود. امری که در انبیاء به طور کامل محقق شده و شاعران از آن بی بهره نیستند.

۱۴۳- حضور در آینده‌ای که با جان ما پیوند دارد

کافی است تا حدی متوجه این امر مهم باشیم که «آنچه گذشته است دوباره طی‌شدنی نیست»، ما همواره با تاریخی که در آن هستیم می‌توانیم به‌سر ببریم. پس ما نمی‌توانیم آینده خود را در گذشته غرب پیدا کنیم و به آینده‌ای برای خود فکر کنیم که گذشته غرب است، در این حالت مسلماً آینده جهان به اصطلاح توسعه‌نیافته نمی‌تواند گذشته جهان توسعه‌یافته باشد تا ما گمان کنیم اگر از آن جایی که اروپائیان شروع کردند ما شروع کنیم به آینده‌ای می‌رسیم که امروز غربی‌ها در آن هستند. پس باید به آینده‌ای فکر کرد که در جان ما آینده ما باشد. آینده‌ای که با جان ما و اعتقادات و زندگی و گذشته ما پیوند داشته باشد.

به گفته آقای دکتر رضا داوری: «ما اگر آینده می‌خواهیم باید فکر کنیم آن آینده چگونه می‌خواهد محقق شود؟ اکنون چه هستیم و چه داریم و چه می‌توانیم بکنیم؟»^۷ بنده هرچه فکر می‌کنم با توجه به همه جوانبی که باید در نظر گرفت ما در این تاریخ می‌توانیم آینده خود را با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی دنبال کنیم تا جوابگوی همه ابعاد خود باشیم. ابعادی که جهان

۷- «زمان و آینده‌نگری»، دکتر رضا داوری.

مدرن از آن غافل است و با تأمل در خود می‌توانیم به آن ابعاد نظر کنیم، به دلیل هستی که داریم یعنی نقطه اصلی وجودمان که جناب حافظ در این رابطه می‌فرماید:

نقطه عشق نمودم به تو هان سهو مکن

و ر نه چون بنگری از دایره بیرون باشی

وقتی با آن نقطه که هستی ما است سر و کار پیدا کنیم با خودمان درگیر می‌شویم و با عالمی که در آن هستیم روبه‌رو خواهیم شد و سعی می‌کنیم نسبت به آن عالم بی‌تفاوت نباشیم و با توجه به چنین حضوری، جهان دیگری غیر از جهان تجدد سراغ ما می‌آید. انقلاب اسلامی بی‌تردید می‌تواند منشأ این تحول باشد و به همین جهت دولت‌هایی را که به جهانی غیر از جهان تجدد نمی‌اندیشند تحمل نمی‌کند.

۱۴۴- ماندن در میان دو تاریخ یا حضور در «جهانی میان دو

جهان»؟

ما در شرایطی هستیم که باید بین «ماندن در میان دو تاریخ» و یا «حضور در جهانی میان دو جهان» یکی را انتخاب کنیم. تجدد مآبی نوعی در هم آمیختن قالب زمان گذشته با «اکنون» موهوم جهان متجدد است. در این حالت نه گذشته، گذشته‌ای خواهد بود که بتوان از امکانات آن بهره‌مند شد و نه آینده، آینده روشنی است که بتوان به تحقق آن امیدوار بود و این همان ماندن در میان

دو تاریخ است که نوعی درماندگی و بی‌تاریخی و تیرگی افق است. در حالی که با حضور در «جهان میان دو جهان»، به خرد مدرن و حتی به توسعه و توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی می‌اندیشیم، منتها متوجه هستیم راه توسعه ما با راهی که غرب رفته است متفاوت است و چون مسائل ما با مسائل جهان توسعه‌یافته متفاوت است، علوم انسانی و اجتماعی ما نیز باید رویکرد خاص خود را داشته باشند زیرا با انسانی روبه‌رو هستیم که انسان «جهان میان دو جهان» است و این می‌تواند طرحی باشد برای اندیشیدن به جهان آینده که البته کار آسانی نیست ولی قدم گذاردن در چنین راهی خود به خود ما را با جهانی روبه‌رو می‌کند که اندیشیدن به آن نوعی اندیشه‌ورزی تاریخی است، از آن جهت که هر تاریخی با «تفکر» آغاز می‌شود و جهان بشری در شرایطی قرار دارد که با نظر به حضور تاریخی انقلاب اسلامی، می‌توان به «جهان میان دو جهان» اندیشید و فکر کرد ما چه نسبتی با جهان توسعه‌یافته و با وضع توسعه‌نیافتگی داریم. و این امر بسیار مهمی است که در این زمانه برای متفکران پیش آمده و نمی‌توان از ضرورت آن غفلت کرد.

اگر غرب، در تاریخ معاصر خود کانتی و هگلی زندگی کرده، آیا ما در مواجهه با آن متفکران، نمی‌توانیم با فلسفه صدرایی زندگی کنیم که با جان ما ارتباط دارد و مقدمه‌ای است برای حضور در «جهان بین دو جهان»، امری که نباید به دنبال نتایج

سریع آن بود، هرچند با انقلاب اسلامی مقداری از این راه طی شده و البته این نه به معنای نادیده گرفتن خرد مدرن است و نه تأیید فرهنگ مدرنیته که منشأ استعمارهای گوناگون در جهان بوده و هست، بلکه تأکید بر خرد هزار ساله‌ای است که در این زمانه هنوز قدرت زندگی بخشی به معنای حقیقی آن را دارا است.

۱۴۵- روحیه‌ای که زندگی را به ما برمی‌گرداند

در صورتی می‌توانیم برای سست شدن رشته ارتباط با گذشته و پوشیده شدن افق آینده فکری بکنیم که بدانیم از نظر تاریخی در کجا ایستاده‌ایم و چه می‌خواهیم و چه می‌توانیم بکنیم. با نظر به توانایی‌هایی که داریم معنای ما مشخص می‌شود و خود را آغاز خواهیم کرد. آغازی که در آن آرزوهای بلند مانع درست دیدن امروزمان نگردد؛ آن‌طور که آرزوی داشتن پزشک‌های فرهیخته و مهندسان فهیم مانع می‌شود که متوجه فرهنگ و خرد تاریخی خود شویم و متوجه نباشیم انسان‌های بزرگ در متن فرهنگ و خرد قومی خود بزرگ می‌شوند، حتی اگر بزرگی آن‌ها در علم ریاضی یا فیزیک ظاهر شود و در این رابطه باید متوجه تاریخی بود که در آن به سر می‌بریم زیرا مردم در حضور تاریخی‌شان به خودآگاهی لازم می‌رسند و می‌فهمند فهم یک دوران با فهم دوران دیگر متفاوت است. اگر دوران خود را که امروز با انقلاب

اسلامی شکل گرفته شناسیم و افقی را که به اقتضای این تاریخ مقابل ما گشوده می‌شود را، نفهمیم، عملاً با آرزوهایی به سر می‌بریم که دست‌نیافتنی است و از آن مهم‌تر از آنچه می‌توانیم به دست آوریم و خود را در تاریخ خود بسط دهیم، محروم می‌شویم، محروم از روح و روحیه‌ای که زندگی را به ما بر می‌گرداند و با فهم تاریخ خود می‌توانیم در آن روح و روحیه قرار گیریم.

۱۴۶- نسبت انسان با ماهیت تکنیک

علم هرچه باشد هرگز در هیچ جا مستقل از شرایط تاریخی و فرهنگی خاص خود به وجود نمی‌آید و هر علمی در نسبت با عالمی که انسان‌ها برای خود پذیرفته‌اند، ظاهر می‌شود. از این جهت گفته‌اند ریاضی دیدن جهان در عالم تجدد به معنای پرده برداشتن از حقیقت موجوداتی نیست که تا کنون از چشم‌ها پنهان بوده، بلکه آن علم، وظیفه ریاضی‌سازی عالم را به عهده گرفت و عملاً به گفته اندیشمندان غربی انسان‌ها با ریاضی‌سازی عالم با حضور در تاریخ تجدد، با نوعی بی‌خانمانی روبه‌رو شدند. پس اگر چیزی باید در هم ریزد و دگرگون شود، نظام حاکم بر علم و تکنیک کنونی است بدون آن که از علم و تکنیک به کلی روی گردان شویم.

باید از خود پرسید چگونه علم و تکنیک را اخذ کنیم و با کدام فکر و فرهنگ به سراغ آن برویم که با بی‌خانمانی مذکور روبه‌رو نشویم؟ شرایط اولیه این امر شناخت ماهیت تکنیک است به عنوان میدان گشوده‌ای که انسان‌ها در این تاریخ برای بسط انسانی خود باید تعاملی خاص با طبیعت پیدا کنند تا ابعاد خاصی از خود را که مخصوص این تاریخ است کشف نمایند و خود را مطابق این تاریخ احساس کنند ولی نه با سیطره اندیشه‌ای که بنا دارد با ریاضی‌سازی عالم، حقیقت را که در آینه طبیعت در حال به ظهور آمدن است، سرکوب کند و به جای گشودگی نسبت به طبیعت و آشنایی هرچه بیشتر نسبت خود با طبیعت، به سرکوبی طبیعت مبادرت ورزد و به تنهایی خود در عالم گرفتار شود.^۸ آری! هرچند کم‌تر در باب تکنیک فکر شود، ماهیت تکنیک برای ما پوشیده‌تر می‌ماند، مگر در جهانی حاضر شویم که نه بیرون از جهان تکنیک است و نه بیرون از جهانی که انسان با تعامل با طبیعت به تکنیکی دست می‌یابد که آن را بسط خود احساس کند و گرنه با سیطره تکنیک و ابژه کردن طبیعت، آداب

۸- برای روشن شدن تفاوت ماهیت تکنیکی که با تعامل با طبیعت به کمک علم موجب بسط انسان می‌شود و انسان با نوعی حضور تاریخی روبه‌رو می‌شود، با ماهیت تکنیکی که عامل سرکوبی طبیعت است و انسان را گرفتار نوعی تنهایی و پوچی می‌کند؛ می‌توانید به کتاب «حوالت تاریخی عقل تکنیکی و جایگاه انقلاب اسلامی» از همین مؤلف رجوع فرمایید تا روشن شود چگونه تکنیک به عنوان حوالی تاریخی می‌تواند موجب حضور انسان در تاریخ شود و چگونه تکنیک به عنوان «گشتل» عامل پوچی و نیهیلیسم دوران می‌گردد.

و اخلاق انسان‌ها دگرگون می‌شود. زیرا وقتی زمین و دریا و هوا منبع انرژی تلقی شود، بشر خود را در زمین، بی‌وطن می‌یابد. خطر آن جا است که بشر در سایه تکنیکی که طبیعت را اثره خود می‌داند، از چیزی که او را محافظت می‌کند رو بگرداند و به همان تکنیک پناه برد و بنای خانه وجود خود را متلاشی کند. معلوم است که بنا نیست از تکنیک رو بگردانیم، بلکه بحث در علم‌زدگی و تکنیک‌زدگی است که موجب می‌شود تا از هویت خود و ماهیت تکنیک غفلت شود. باید نسبت خود را با تکنیک فهم کنیم تا بودنی مناسب این تاریخ در خود احساس نماییم.

۱۴۷- خودآگاهی تاریخی و اهمیت آزادی از تکنیک

آیا در بستر تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور آمده می‌توان به تمدنی فکر کرد که قدرت تکنولوژی در آن غالب نباشد؟ این در صورتی ممکن است که در فهم مسئله تکنیک بتوانیم ماهیت تکنیک را از اشیاء و وسایل تکنیک جدا کنیم.

این روشن است که جهان مدرن نمی‌تواند از تکنیک بی‌بهره باشد ولی از این جمله بر نمی‌آید که تکنیک، خاص جامعه مدرن باشد و در جهانی دیگر از جمله در «جهان بین دو جهان» نتوان از تکنیک بهره برد. البته رابطه‌ای بین علم جدید و تکنیک هست. علمی که در نسبت انسان با طبیعت، حضور خاصی برای انسان قائل است و انسان به عنوان حوالتی تاریخی، مستعد شنیدنِ نوای

نظم علمی شد. چنین انسانی، علم در خانه وجود او قرار می‌گیرد و در آن خانه رشد می‌کند مثل علم موشکی در خانه وجود شهید تهرانی مقدم که آن علم بسط خانه وجود او شد و یا وقتی به شهید شهرباری به جهت تهیه اورانیوم ۲۰ درصد پیشنهاد دستمزد کردند، چون او آن علم را در خانه وجود خود یافته بود و با آن علم وجود خود را بسط داده بود، احساس می‌کرد بالاترین دستمزد را در پیش خود یافته است و از پذیرفتن دستمزد امتناع کرد. این جا است که می‌توان گفت تکنیک، دیگر عنان علم و عالم را در دست نمی‌گیرد بلکه در اختیار اهدافی قرار می‌گیرد که با خود آگاهی تاریخی به ظهور آمده و این همان آزادی از تکنیک است که کاری بس مهم می‌باشد به اهمیت حضور تاریخی انقلاب اسلامی که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» نشان دادند چگونه در ذات خود از همه سیاست‌های موجود در فضای تکنیک می‌توان آزاد بود.^۹

آیا می‌توان در تاریخی که تاریخ حضور در «جهان بین دو جهان» است، بگوئیم در این دوران آدم‌ها به اندازه‌ای که توانسته باشند عقل تکنیکی خود را در تاریخ انقلاب اسلامی به ظهور آورند، وجود دارند و یا لااقل نسبت به این دو امر بیگانه نمی‌باشند؟

۹- در موضوع نسبت بین خودآگاهی تاریخی و آزادی از تکنیک، می‌توانید به کتاب «حکمت سینما» از شهید مرتضی آوینی رجوع فرمایید.

۱۴۸- فرهنگ مدارا و افق‌های پیش رو

فرهنگ «مدارا» که در متون دینی و روایات بر آن تأکید می‌شود، حکایت از آن دارد که انسان‌ها می‌توانند با حضور در سنتی خاص و تاریخی معین به فهمی نائل شوند که محصول و برآیند گفت‌وگوی طرفین است، بدون آن که نتیجه نهایی گفت‌وگو از قبل قابل پیش‌بینی باشد. بلکه رابطه‌ای دیالکتیکی در میان است و از این جهت گفته می‌شود «فهم»، یک رخداد است که به گفته جناب گادامر با ادغام افق‌ها پیش می‌آید.

معلوم است که در سنت مدارای مدّ نظر دین، هر کدام از افراد افق‌هایی را مدّ نظر دارند و آن مدارا در سنت و تاریخی که افراد در آن هستند شکل گرفته و در بستر گفت‌وگویی که پیش می‌آید «فهم» رُخ می‌دهد و بدین لحاظ فهم، امری است تاریخی و همواره رو به جلو. با توجه به این امر نظر می‌کنیم به روایات وارد شده از طریق رسول خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام.

روایت شده که خداوند تبارک و تعالی به رسول گرامیش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وحی نمود؛ همچنان که در برابر فرائض و واجبات مسئولیت داری و نسبت به آن‌ها مؤاخذه می‌شوی، در باره مدارا کردن با مردم مؤاخذه خواهی شد. (بحار الأنوار، ج ۶۸، ص: ۹۰)

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرَّقْءُ بِهِمْ نِصْفُ الْعَيْشِ» (الکافی، ج ۲، ص ۱۱۷). مدارا با مردم نیمی از ایمان است و نرمش با آن‌ها نیمی از زندگانی. این بدان معنا است که باید

اندازه فهم مردم را از دین و وظایف دینی رعایت کرد. و نیز می‌فرماید: «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ - مُدَارَاةُ النَّاسِ فِي غَيْرِ تَرْكِ حَقٍّ وَ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ خَفَّةُ لِحْيَتِهِ» ریشه خرد پس از ایمان به خدا، مدارا کردن با مردم است در غیر ترک حق، و از خوشبختی مرد است کمی نزاع و جنگ.

از حضرت باقر (علیه السلام) هست که: «مَنْ قُسِمَ لَهُ الرَّفْقُ قُسِمَ لَهُ الْإِيمَانُ» هر که را نرمش بهره دادند، برای او بهره‌ای از ایمان را مقرر کرده‌اند.

حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فَمَنْ رَفَقَهُ بَعَادَهُ تَسْلِيلُهُ أَضْغَانَهُمْ». (اصول کافی، ترجمه کمره‌ای، ج ۴، ص: ۳۵۹) به راستی خدای تبارک و تعالی اهل نرمش است، نرمش را دوست دارد و از نرمش او با بنده‌ها است که کینه‌ها را از سینه‌های آن‌ها خارج می‌کند. مسلّم یکی از موارد رفق با مردم همان است که انتظار نداشته باشیم همه آن‌طور که ما دین را می‌فهمیم آن‌ها هم به همان صورت بفهمند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الرَّفْقُ يُمْنٌ وَ الْخُرْقُ شُومٌ» نرمش میمنت دارد و سخت‌گیری شوم است. و همچنان حضرت می‌فرماید: «إِنَّ الرَّفْقَ لَمْ يُوضَعْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَ لَا نُزِعَ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا شَانُهُ» نرمی روی هر چه گذاشته شد، آن را زینت داد و از هر چه برداشته شد، زشتش ساخت. پس در واقع با رفق و مدارا بهتر می‌توان افراد را با خود همراه کرد و نسبت به آنچه حق می‌دانیم

متمایل نمود. همچنین می‌فرمایند: «إِنَّ فِي الرَّفْقِ الزِّيَادَةَ وَالْبَرَكَهَ وَ مَنْ يُحْرَمِ الرَّفْقَ يُحْرَمِ الْخَيْرَ» در نرمی، زیادی و برکت است و هر که از نرمی محروم شد از خیر محروم گشت. این نشان می‌دهد اگر علامه دهر هم باشیم ولی اهل مدارا نباشیم برکتی برای خود و دیگران نداریم.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَا زُوِيَ الرَّفْقُ عَنْ أَهْلِ بَيْتٍ إِلَّا زُوِيَ عَنْهُمْ الْخَيْرُ» از هر خاندانی که نرمی و مدارا دور شد، خیر از آن‌ها دور گشت. (الکافی، ج ۲، ص: ۱۱۹) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ» خداوند به همان گونه‌ای که به من در مورد واجبات امر کرده، در مورد مدارا با مردم نیز امر فرموده. زیرا در چنین فضایی است که انسان‌ها احساس می‌کنند می‌توانند وارد تاریخی شوند که با انقلاب اسلامی شروع شده و انقلابیون به آن‌ها سخت‌گیری نمی‌کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: يَا عَلِيُّ: «ثَلَاثَةٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ؛ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ». ای علی! هر کس سه خصلت نداشته باشد از عمل خود سودی نمی‌برد؛ اول «ورعی» که او را از کارهای بد باز دارد، دوم «اخلاق خوبی» که با آن نسبت به مردم خوشرفتاری کند، سوم «حلمی» که او را از انتقام نگه دارد و از جاهلان درگذرد.

همه موارد فوق حکایت از آن دارد که انسان‌ها می‌توانند در سنتی خاص و تاریخی معین به فهمی نایل شوند که در کلیت‌اش برآیند گفتگوی طرفین و مدارا با همدیگر است.

۱۴۹- بگوئید تا بشوید

هرکس در خود و برای خود می‌تواند راهی به سوی حقیقت باشد، زیرا آدمی در اصل وجود خود، قائم به قیام وجود است و وقتی متوجه این حضور در خود باشد هرچه بگوئید و هرکاری بکند، خود را تفصیل داده و عملاً در این مسیر هرچه بیشتر با حقیقت مأنوس می‌شود، بدون آن که بین خود و حقیقت احساس دوگانگی کند و در ارتباط با اشیاء و مواجهه با آن‌ها این امکان برایش فراهم می‌شود تا آن‌ها نیز برای او بدرخشند و تأثیر خود را آشکار نمایند. این همان نسبت اصیلی است که انسان با خود و با افراد و اشیاء می‌تواند برقرار کند. در این حالت هرچیز و هرکس نزد او ظهوری دارد، زیرا به مفتوح بودن «وجود» و گشایش داشتن در قبال «وجود» نظر دارد و این همان بخشش و عطای وجود است که انسان را در خانه‌اش قرار می‌دهد و او در آن سکنی می‌گزیند. در این حالت است که مکرراً به رفقا عرض می‌کنم: «بگوئید تا بشوید». زیرا «وجود» بدون زبان و زبان بدون وجود تحقق نمی‌یابد. با چنین گفتی خود را تفصیل می‌دهید و از اجمال به تفصیل می‌آورید. زیرا وجود در ظهور، محتاج زبان است و

زبان در وجود، محتاج «وجود» و این را می‌توانید در خود تجربه کنید.

۱۵۰- انقلاب اسلامی و فرصت خاصی که با مرگ پیش

می‌آید

در رجوع به انقلاب اسلامی می‌توان متوجه فتوح وجود حقیقت، مطابق این زمانه شد و در فتوح رازآمیز آن همچون شهدا سُکنی گزید. انقلاب اسلامی مجال آن را پدید آورده تا همه چیز را معنای قدسی ببخشد، حتی تحریم‌هایی که موجب سختی زندگی شده و یا دیگر محرومیت‌هایی که دختران و پسران ما با آن روبه‌رویند. در همه شئون انقلاب، عالمی متجلی است که موجب فتوح و گشایش جهان است و کیفیت بخشیدن به آن.

همین که انقلاب اسلامی توانسته است برای عده‌ای فتوح حقیقت باشد، تأییدی است بر این که دارای آیدوس و مُثلی است ماورای آنچه فعلاً از آن در این مرحله ظاهر شده و در مواجهه با آن افق و مُثلی که مدّ نظر است، عالم ما و فهمی که از خود داریم وسعت می‌یابد و هستی ما معنای برتری پیدا می‌کند و نسبت خاصی با مرگ پیدا می‌کنیم، آزاد از روزمرگی‌ها و بی‌نظمی‌ها؛ به خودآمدنی است برای حاضرشدن در فرصتی که پیش آمده، به طوری که انسان می‌فهمد اگر از آن نسبت که با مرگ می‌توانیم برقرار کنیم، غفلت شود، فرصت پیش‌آمده از صحنه می‌رود و ما

را به خود وامی‌گذارد.^{۱۰} و با نظر به چنین سستی فرموده‌اند:
«الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» (بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۳۷) فرصت‌ها به
سرعت رفتنی هستند، مانند رفتن ابرها.

۱۵۱- زبان گذشتگان، آینه تاریخ آینده ما

وقتی روایت می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عِنْدَ لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ»
خداوند نزد سخن و گفت هر گوینده‌ای است. حکایت از آن
دارد که رابطه‌ای بین زبان و حضور خداوند در میان است و در
واقع خداوند در آن زمان با آن زبان به ظهور آمده و فهم تاریخی
رابطه‌ای تنگاتنگ با زبان دارد و عهد گذشته را نیز در زبانی که
گذشتگان به ظهور آورده‌اند، می‌توان درک کرد و این یعنی
آگاهی تاریخی و توجه به این که آنچه به عنوان عین در برابر ما
نمودار می‌شود، بخش کوچکی از عالم تجربه حیاتی است که ما
به آن تعلق داریم و با فهم گذشته و آینده برای ما قابل درک

۱۰- دغدغه‌ای که برای شهید حاج قاسم سلیمانی پیش آمد و در این رابطه به دخترش نامه نوشت: «فاطمه عزیزم! این چند صفحه را برای تو می‌نویسم، چون می‌دانم مقدسانه مرا دوست داری؛ نمی‌دانم چرا این حرف‌ها را برایت می‌نویسم، اما احساس می‌کنم در این تنهایی و غربتِ عمرم نیاز دارم با کسی عقده دل باز کنم. آه! مرگ خونین من! عزیز من! زیبای من! کجایی؟ مشتاق دیدارت هستم... وقتی بوسه انفجار تو، تمام وجود مرا در خود محو می‌کند، دود می‌کند و می‌سوزاند. چقدر این لحظه را دوست دارم. آه... چقدر این منظره زیباست. چقدر این لحظه را دوست دارم. در راه عشق جان دادن خیلی زیباست... خدایا! ۳۰ سال برای این لحظه تلاش کردم. برای این لحظه با تمام رقبای عشق در افتاده‌ام. زخم‌ها برداشته‌ام، واسطه‌ها فرستاده‌ام. چقدر این منظره زیباست! چقدر این لحظه را دوست دارم».

است، مشروط بر آن‌که روزنه‌های اندیشه خود را به زبان گذشتگان باز نگه داریم و مطابق روحی که آن‌ها سخن گفته‌اند با آن‌ها رابطه برقرار کنیم. این امری است که علم هرمنوتیک بر عهده دارد، تا گذشته را آینه نمایش حال بنگریم، و این بستگی به طریقی دارد که در اقبال به آینده پیش می‌گیریم و از حدود فعلی خود در می‌گذریم و در فهم ساحات نامکشوف تلاش می‌کنیم. از این طریق می‌توانیم به گذشته نظر کنیم و زبان آن‌ها را میدان ظهور تاریخی بدانیم که آن تاریخ، مقدمه امروز تاریخ ما شده است.

آن‌هایی که سخنان گذشتگان را همچون عتیقه انگاشتند، متوجه این فهم تاریخی نیستند، در حالی که وضع فعلی ما چیزی جز فهم ما از گذشته خود نیست و حقیقتاً وضع فعلی ما با قطع نظر از تعلق ما به گذشته بی‌معنا خواهد بود. لذا نه می‌توان در امروز خود در گذشته ماند و نه می‌توان از گذشته منقطع بود. این است معنای حضور در تاریخ انقلاب اسلامی و به حضور آوردن معارف گذشتگان در امروز تاریخی‌مان.

۱۵۲- یقینی‌ترین نحوه بودن

انقلاب اسلامی به عنوان رخدادی مهم در بستر تاریخی که با اسلام شروع شده، همواره مفتوح خواهد ماند و ما می‌توانیم معنای اصلی آن را در دل شرایطی که به وجود آورده، بیابیم و آن

شرایط، شرایط برگشت انسان به یقینی‌ترین نحوه بودن در زندگی معنوی است تا انسان‌ها بتوانند از عمق جان، حقیقت را در خود احساس کنند. مانند رخدادی که در نماز رهبر معظم انقلاب بر بدن مبارک شهید حاج قاسم سلیمانی پیش آمد و آن اشکِ عرشی که به وقوع پیوست. اشکی که انسان‌ها در آن در طلب هیچ چیز، حتی امور معنوی نبودند، بلکه در اصیل‌ترین نحوه بودن با امری روبه‌رو شدند که سال‌ها به دنبال آن بودند و آن اشک به عنوان اشک لقاء، معنای آن «بودن» بود و این در بستر انقلاب اسلامی پیش آمد که برگشت انسان به یقینی‌ترین نحوه بودن در زندگی معنوی است که به ظهور آمد و همین صحنه کافی است برای فهم اهمیت نقش تاریخی انقلاب اسلامی، رخدادی که وجدان عمومی انسان‌ها را متذکر امری کرد که مردم جهان از آن در جهان مدرن بسیار فاصله گرفته‌اند.

انقلاب اسلامی معنایی را پیش آورد که در جان انسان‌ها و در ذات آن‌ها نهفته بود. البته به نظر می‌آید باید از چنین رخداد تاریخی به اندازه کافی فاصله داشته باشیم تا بتوانیم نقاط قوت و اهمیت آن را دریابیم. تنها در گذر زمان است که اهمیت تاریخی انقلاب اسلامی و آن اشکِ عرشی که شأنی از آن انقلاب است، ظهور می‌کند.

۱۵۳- انقلاب اسلامی و خطابی که برای ما دارد

وظیفه ما در مواجهه با انقلاب اسلامی، توجه به ابعاد یک پارچه آن است و توجه به خطابی که برای عصر امروزی ما دارد و این که این انقلاب چه نوع ارتباطی با مسائل زمان حاضر می‌تواند داشته باشد. به نظر می‌آید با نظر به لحظه تاریخی که ما در آن به سر می‌بریم و آینده‌ای که در پیش داریم، راه حل حضور در این تاریخ امری بالاتر از حضور در تاریخ توسعه‌یافتگی است و حضور در تاریخی که بالاتر از تاریخ توسعه‌یافتگی است ربط کاملی با امر شهادت دارد، به همان معنایی که شهدا در احساس حضور تاریخی خود راه حل عبور از تجاوز دشمن را در افق فداکاری آن‌چنانی یافتند و آنچه در جان و فهم آن‌ها پیش آمد احساس حضور تاریخی خاصی بود که شهادت را در معنای خاصی برای آن‌ها مطلوب کرد. در رابطه با حضور در تاریخی که ماورای حضور در تاریخ توسعه‌یافتگی است، نیاز واقعی ما درک آن نوع حضوری است که به معنای خاص‌اش برای شهدا پیش آمد. لذا آن‌ها اسلحه‌ها و به کارگیری آن‌ها را نفی نمودند ولی حضور آن‌ها در محدوده حضور اسلحه‌ها نبود و در همین رابطه حضور در «جهان بین دو جهان»، به معنای نفی توسعه‌یافتگی نیست، بلکه توجه به حضوری است ماورای حضور در تاریخ توسعه‌یافتگی و این همان توجه به خطابی است که انقلاب اسلامی برای این لحظه تاریخی با ما دارد و باید اجازه

دهیم این خطاب در ما اثر کند و ما تحت تأثیر آن در تاریخ خود حاضر شویم.

۱۵۴- چیزی که تمام عمر باید به دنبال آن بود

اگر متوجه باشیم «آن کس آن امکان را پیش می‌آورد و خود را مهیا می‌سازد تا چیزی به او گفته شود، که به واقع در فتوح و گشایش قرار دارد». چنین انسانی امکان آن را فراهم می‌کند تا انقلاب اسلامی به او خطاب کند و او در این تاریخ حاضر شود، زیرا شأن حقیقی چنین انقلابی در تأثیرگذاری آن است و لذا آن کس که از این رخداد تاریخی تأثیر نپذیرفته، تاریخ ندارد حتی اگر از حوادثی که پیش آمده است اطلاعات کافی داشته باشد. زیرا درک چنین انقلابی صرف دانستن حوادث آن نیست بلکه گشایش داشتن و مفتوح بودن در قبال آن است و خود را در معرض خطاب آن قرار دادن، تا ما را از خود براباید، چیزی که تمام عمر باید به دنبال آن بود و این از راه رنج و درد پیش می‌آید و انسان را در حضور بیکرانه اکنون جاودانه‌اش حاضر می‌کند و این پاداش کسی است که در عین آگاهی به نارسایی‌های خود، با سعه صدر و به دور از جزم‌اندیشی، همواره ابواب دل و جانش را به سوی افق‌های تازه و ناآزموده گشوده نگه می‌دارد.

۱۵۵- بهترین رویکرد با قرآن و روایات

با توجه به این‌که تجربه حقیقی هرکس از خودش، درک حضور تاریخی و تاریخ‌مندبودنش می‌باشد، وقتی انسان بتواند به چنین حضوری توجه کند، به ذوقی از حضور می‌رسد که می‌تواند در دل آن حضور امانات قدسی و فرهنگی خود را برای امروز خود «فهم» کند و تجربه نماید که این نوعی گفت‌وگو با امانات قدسی و فرهنگی و مستغرق‌شدن در آن‌ها می‌باشد و این است راه اُنس با قرآن و روایات تا متوجه شویم کلمات آن متون مقدس نسیمی هستند از عالم قدس برای به ظهور آوردن حقیقت وجود و عالمی که عین حقیقت آدمی است و این در صورتی است که بتوانیم در بستر حضور تاریخی خود با آن متون گفت‌وگو کنیم، تا عالم ما در آن متون ظهور کند و گشوده گردد و تماماً خود را در میراث مشترک و فرهنگ خود در یگانگی نسبت به همدیگر احساس کنیم.

آیا جز آن است که با چنین رویکردی رخداد کربلا همچون موجودی زنده برای ما در حال بسط و گسترش و رشد است و هرگز نمی‌توان در توصیف آن رخداد بزرگ آخرین کلام را مطرح کرد؟ این به آن جهت است که از طریق نهضت اباعبدالله علیه السلام افقی همواره فراروی ما قرار گرفته که هنوز ناگفته‌ها دارد و افق آینده و آیندگان است. آنچه در رابطه با انقلاب اسلامی همانند رخداد کربلا هنوز به ظهور نیامده، امری است که

ما را احاطه کرده و ما را به سوی آینده‌ای سوق می‌دهد که تصور روشنی از آن نداریم ولی پایداری در آن ما را همواره با امری بدیع روبه‌رو می‌کند که نسبت به آن بیگانه نیستیم. مانند کسی که از دامنه کوه بالا می‌رود و پیوسته منظر وسیع‌تری را در مقابل خود می‌یابد و البته باز آنچه را به ظهور آمده است می‌بیند و آنچه را که در خفا مانده، انتظار می‌کشد و در آنچه فی‌الحال از آن بهره‌مند است تأمل و تدبّر می‌کند، مشروط بر آن که ابواب دل و جانش بر جلوات جدید این رخداد تاریخی گشوده باشد.

۱۵۶- وقتی پدیده‌ها معنای ظهور خود را گوشزد می‌کند

بحث در بین دوگانه «چیستی» و «هستی» یک پدیده را می‌توان به بحث از نحوه هستی آن سوق دهیم و این امری است که برای ارتباط مستقیم با پدیده باید مدّ نظر داشت و در این رابطه حکمت، اقتضاء می‌کند تا در مواجهه با پدیده‌ها اجازه دهیم پدیده‌ها چنان که هستند بمانند و در آن بستر به جای آن که مانند بشر مدرن به تصرف در عالم و دگرگونی آن و به بسط قدرت فکر کنیم، به عبودیت و به قرب خدا بیندیشیم، زیرا بسط قدرت به معنای کامل شدن انسان نیست بلکه شبیه چاق و فربه شدن آن است و ناتوانی در هماهنگی امور و ناتوانی دست‌یابی به اصولی مشترک. با چنین رویکردی به پدیده‌ها انقلاب اسلامی می‌تواند بستر مناسبی باشد برای نظر به نحوه هستی پدیده‌ها، زیرا در چنین

بستری پدیده‌ها معنای ظهور خود در عالم را به ما گوشزد می‌کنند که برای چه هستند و به چه کار می‌آیند.

۱۵۷- به جای «اومانیته» ای که انسان را برای انسان دنبال

می‌کند

وقتی تفکر، خود را در معرض پیش‌آمدِ هستی قرار می‌دهد، سخنان متفکران در طول تاریخ به صد زبان، سخن از هستی است و حکایتی است از فقر ذاتی آن‌ها، تا از خدا بگویند و نه از خود و از این طریق موقعیت خود را درک کنند و به فعلیت آورند تا خود را در تاریخی که در آن به سر می‌برند حاضر نمایند و از این جهت بنیان‌های حکمت جهان بین دو جهان، نوعی معاصرت است و حضور در تاریخی که در حال تحقق است و انسان‌ها می‌خواهند خود را بهتر از پیش درک کنند و از این جهت به جای «اومانیته» ای که انسان را برای انسان دنبال می‌کند، انسان به معنایی از خود می‌رسد که خود را در خود، ولی در نسبت با همه اسماء الهی احساس می‌کند، یعنی انسان برای خدا می‌شود.

۱۵۸- به جای آن‌که به کلمات همدیگر بچسبیم

با نظر به بنیان‌های حکمت حضور در «جهان بین دو جهان»، به جای آن‌که به کلمات همدیگر بچسبیم، نظر به افقی داریم که بنیان‌ها مقابل ما می‌کشایند و در این حالت زمانی می‌توانیم

سخنان همدیگر را بشنویم که از قبل وجود همدیگر را در تاریخی که در آن قرار داریم، در دل بنیان‌ها چشیده باشیم. کسانی که با گردآوردن شنیده‌ها می‌شنوند، شنوایانی هستند ناشنوا، کلمات و گفتار را می‌شنوند ولی نسبت به چیزی که باید بر مبنای بنیان‌ها، بدان گوش بسپارند، گوش جان‌شان بسته است. حاضرانی هستند غایب.

گفتن و شنیدن ما هنگامی حقیقی‌اند که از پیش در بنیان‌های حضور در تاریخی که باید در آن قرار داشت، حاضر باشیم. تنها در این حالت واژه‌ها معنای اصیل خود را آشکار می‌کنند و روح‌ها همدیگر را درک می‌نمایند و گوش سپردن به شنیدن تبدیل می‌شود. در حالی که اگر کسی در جهانی که با انقلاب اسلامی در حال طلوع است، حاضر نشود و به بنیان‌های حضور در این جهان نیندیشد، نه شنیدن می‌تواند و نه سخن گفتن - امری که متأسفانه ما امروز بدان گرفتاریم و رسانه‌ها نیز بدان دامن می‌زنند - زیرا انسان در آن حالت با حضور بیکرانه خود رابطه‌ای برقرار نکرده و فقط آنچه را می‌بیند معتبر می‌داند و در عین حال بنیان‌های حضور در این تاریخ برایش پوشیده می‌ماند و سرگردان خویش است بدون آنس با بیکرانه اکنون جاودانه‌اش.

۱۵۹- گویی دریا به بیان آمده

پس از نظر به بنیان‌های حضور در «جهان بین دو جهان» امید می‌رود که در خود احساس کنید گویی «دریا» به بیان آمده و سخن انسان در آن حالت، گویش دریا است، که نامأنوس‌ترین و نیرومندترین است و آنچه به ظهور می‌آید می‌تواند سرآغازی باشد، با گفتاری که در عین متفکرانه بودن، شاعرانه است و ما آن را در کلام الهی و حتی در اولیای الهی تجربه کرده‌ایم، در آن حال که موجب عزیمت یک ملت می‌شود و آن ملت به تاریخ خود قدم می‌نهد.

نیست‌انگاری واقعی در آن جا است که آدمی به موجودات معمولی می‌چسبد و معتقد است که همین‌ها برای زندگی کافی هستند و از حضور در بنیان‌های تاریخی و گفتاری دریاگونه غفلت می‌کند و تا مرز نیستی پیش می‌رود و این با حاضر شدن در زبانی جبران می‌شود که گویی دریا است که به گفتن آمده و ذات بشری او در حضور آخرالزمانی‌اش گشوده گشته، در آن حال با نظر به چشم‌اندازی که حضور تاریخی او در انقلاب اسلامی برایش پیش آورده، سخن می‌گوید. حتی اگر لازم باشد مدتی برای چنین حضوری منتظر بماند.

۱۶۰- تأمل در تاریخ مکتوم ما

آیا می‌توان گفت تقدیر ما در راستای روحی که منجر به پذیرش تشیع شده است در این تاریخ، انقلاب اسلامی است با افق حضور در «جهان بین دو جهان» و باید خود را در چنین تقدیری دنبال کرد؟ تقدیری که از نظر جغرافیایی در غرب جهان شرق و شرق جهان غرب است؟ و استقرار در این تقدیر نحوه‌ای از بودن را برای ما به وجود می‌آورد که مستغنی از شرق و غرب است، بدون جدایی از آن‌ها؟ زیرا در این حالت نه نسبت به آنچه شرق را شرق کرده، محروم هستیم و نه نسبت به آنچه غرب را غرب کرده محروم می‌باشیم که موجب شود به صرف شرق بودن خود از هویت حضور غربی انسانی محروم باشیم و یا به صرف غرب بودن خود از هویت شرقی انسان احساس نوعی محرومیت در ما شکل بگیرد.

تصور خرد خسروانی بر ذات ما طوری حاکم بوده که اسلام را به بهترین شکل پذیرفته‌ایم ولی به جهت فرهنگ اصیلی که بر آن بودیم و برای حفظ آن فرهنگ با زبان فارسی، زبان عربی و آداب آن فرهنگ را نپذیرفته‌ایم، به نظر می‌آید امروز نیز وظیفه داریم تا با نظر به چنین هویتی که تقدیر ما به حساب می‌آید، به منشأ تاریخ مکتوم خود تأمل کنیم زیرا در هر نوع از انواع ظهور تاریخی یک ملت نوعی از امور مخفی هستند که همان سرآغاز مستتر آن ملت است که اگر ما از آن غفلت کنیم در این زمانه

گرفتار غرب‌زدگی می‌شویم و از حضور در «جهان بین دو جهان» که هویت بخش ما در این زمانه است، محروم می‌گردیم.

۱۶۱- همانی می‌شویم که هستیم

همان‌طور که «وجود» در عین آن که هست، خود را پنهان نگه می‌دارد و ما با رویکرد وجودی به عالم و آدم به صورتی والا با «وجود» مواجه می‌شویم، در نظر به هر آنچه آغازین است باید چنین رویکردی داشت که از یک طرف در دسترس است و از طرف دیگر نباید آن حقایق را در قضایای منطقی و یا افکار انتزاعی جستجو کنیم. همان‌طور که صیوررت و شدن را همان درخشیدن وجود می‌یابیم و نمی‌توان بین آنچه ظاهر می‌شود و آنچه والا و نهفته و آغازین است، خط‌کشی کرد. کافی است با وجه وجودی و انسانی خود با پدیدارها مواجه شویم تا آنچه را باطن است در ظاهر نیز بنگریم و با جهانی روبه‌رو شویم که آنچه ظاهر است و آنچه باطن است را یک‌جا در خود دارد و این همان به حضور آمدن انسان است در وجود خود و در هستی. کافی است انسان‌ها وجود را که خویش را بر آن می‌گشایند، مبدل به تاریخ کنند، در آن صورت وجود بشری ما که به صورت تاریخی فعلیت می‌یابد، خود را در یک ملت احساس می‌کند و هر کدام از ما همانی می‌شویم که هستیم و در این بستر مجتمع می‌شویم و این با حضور در تاریخی که در این دوران تاریخ انقلاب اسلامی

است محقق می‌شود و هر کدام از ما همانی می‌شویم که هستیم و در تاریخ سیطره فرهنگ مدرنیته از آن غفلت کرده بودیم.

۱۶۲- انقلاب اسلامی و آشکاری حقیقت مستتر در آغاز اسلام

مکرر گفته‌ایم تاریخ، نوعی رویداد معطوف به آینده است و ما پیوسته از آنچه قبلاً رُخ داده است برای توان بخشی به زمان حال، از آن بهره می‌گیریم و راه خویش را ادامه می‌دهیم و از این جهت می‌توان گفت: تاریخ همانند وجود بشری، حرکت به سوی تحقق یک صورت است که از آغاز در آن مستتر بوده است و جمله رسول خدا ﷺ که به زهرای مرضیه علیها السلام فرمودند: «مهدی اُمت از آن ما است». در این راستا معنای خود را روشن می‌کند تا در هر مقطع از حضور تاریخی خود از آنچه در آغاز اسلام در اسلام مستتر بود، غافل نشویم و انقلاب اسلامی را نیز شأنی از شئوناتی بدانیم که از همان آغاز در ذات اسلام مستتر بود تا راهی شود به سوی تحقق آن صورت نهایی. با چنین نگاهی جایگاه هر چیز در نسبت آن آغاز و آنچه از همان ابتدا در آن آغاز نهفته بود، معلوم می‌شود و بر عهده ما است که از درک آنچه اسلام بدان سو سیر می‌کند، غافل نباشیم و همواره خود را در آن آغاز و انتها جای دهیم. زیرا آنچه در آغاز مستتر است به لحاظ پیشاتاریخی به سوی ما گشوده شده است و ما آن را در انقلاب اسلامی می‌توانیم بیابیم، از آن جهت که آن آغاز از طریق

واقعه‌های اصیلی که با تاریخ اسلام شروع شده، مانند جنگ بدر و اُحد و احزاب و رخداد کربلا و انقلاب اسلامی، در نور خاصی گشوده می‌شوند و هر کدام در مرحله‌ای از تاریخ اسلام به صورتی معنادار پا پیش می‌نهند و آن حقیقت مستتر در هر مرحله‌ای از مراحل تاریخی که با اسلام شروع شد، به صورتی آشکار می‌شود.

۱۶۳- معنای آزادی و ذات انسانی

وقتی روشن است که ذات آزادی مطلق، «نفی» و خودسرانگی است و آزادی واقعی به ذات انسانی انسان ربط دارد، روشن می‌شود وقتی انسان انتخاب‌هایی مناسب حضور خود در عالم را داشته باشد، آزاد است و آگاهی به این امر به خودی خود به معنای آزادی است و انسانی که نسبت به این امر جاهل است، آزاد نیست. زیرا با جهانی که در آن حاضر است بیگانه می‌باشد و نمی‌داند کجا است تا آنچه می‌تواند باشد بشود، از آن جهت که آزادی یک انتخاب است به سوی خود آگاهی نسبت به خود.

۱۶۴- شهادت چونان یک کل برای زندگی

حوالت تاریخی امکان رابطه با امری را برای انسان پیش می‌آورد که به راحتی نمی‌توان به وجود آن اقرار کرد مگر آن که بتوانیم بین اندیشیدن به چیزی و ارتباط با آن فرق بگذاریم و خود را به شیوه‌ای غیر از اندیشیدن با حوالت تاریخی مواجه کنیم که معادل

است با شکوفایی پرشش از «وجود» به معنای چشم‌انداز امری که در پیش است. زیرا در این حالت، گوش سپردنی در ما به ظهور می‌آید که احساس می‌کنیم امری تاریخی در حال نجوا با ما می‌باشد و می‌توانیم بگوییم: «این قرن، قرن نابودی ابر قدرت‌ها است». شرط تحقق این‌گونه معارف آن است که «معلوم»، خود را برای عالم حاضر سازد و انسان آن نوع معرفت را احساس کند و به بصیرت تاریخی نائل شود و البته تنها بصیرتی موجب ساکن شدن ما در آن جهان است که با مجاهده و شهادت حفظ شود. شهادتی که موجب گشودن رحمت الهی به تاریخی است که در بستر آن تاریخ، آن شهادت‌ها به وقوع پیوسته و چونان یک کل، راهی را برای زندگی می‌گشاید.

۱۶۵- انقلاب اسلامی و عبور از جنون فناوریِ مهار نشده

با حضور در تاریخی که با خرد مدرن پیش آمد، نوعی انگیزش جهت درک امکان‌های نوینی که در موجودات هست، در انسان شکل گرفت تا در ارتباط با آن‌ها، آن امکان‌ها و قوه‌ها را به فعلیت آورد تا بدین وسیله انسان جدید از یک طرف خود را تا به فعلیت درآوردن موجودات، در موجودات بسط دهد و از طرف دیگر چهره‌ای از «وجود» را در این تاریخ به ظهور آورد که تا قبل از آن ظهور نکرده بود و در این راستا بود که جهانی عیان شد با انسانی که بنا دارد نیرویی را که متعلق به موجودات

بود فعلیت بخشد و این در واقع نوعی تعین دادن به وجود انسانی این انسان است که البته انسان جدید با وسوسه‌های شیطانی، در معرض خطر از دست رفتن آن تعین دادن قرار گرفت که در واقع تعین دادن به وجود انسانی او بود و گرفتار جنون فناوری مهار نشده امروزین شد و بسط انسانی که حواله تاریخی‌اش بود، در این میدان به فراموشی سپرده شد. حال با نظر به حضور بیکرانه اکنون جاودانه انسان در بستر انقلاب اسلامی و احیای این انسان و نسبتی که او با مواجهه توحیدی‌اش با موجودات پیدا می‌کند، نه از مسیر به فعلیت آوردن نیروی موجودات پا پس می‌کشد و نه گرفتار جنون فناوری مهار نشده خواهد شد. این تقدیر بشر جدید است که با انقلاب اسلامی به فعلیت و ظهور می‌رسد و در واقع احیایی است که تأسیس کننده یک جهان است، آن هم جهانی که نسبت به موجودات گشوده است تا نیروی متعلق به آن‌ها را به فعلیت در آورد و انسان، انسانیت خود را در این منزل از منازل وجود نیز بسط دهد در «جهانی بین دو جهان».

۱۶۶- موجودات خود را از انسان‌ها کنار کشیده‌اند

انسان با هویت بیکرانه اکنون جاودانه خود، نسبتی منحصر به فرد با وجود موجودات برقرار می‌کند. این انسان عبارت است از گشوده شدن و یا باز شدن با موجودات به نحوی که موجودات خود را به عنوان موجودات برای آن انسان عیان می‌سازند،

آن‌طور که هستند و می‌توانند برای انسان باشند. مثل آن‌که در دوره‌های مختلف تاریخی موجودات به شیوه‌های مختلفی خود را آشکار می‌سازند، شیوه‌های معینی که انسان‌ها در آن دوران‌ها می‌فهمند موجودات چه هستند. بر عکس دوران مدرن که به جهت سطحی‌نگری که در مواجهه با موجودات می‌شود، موجودات خود را به عنوان مواد خام برای نظام فن‌آورانه عیان می‌سازند و این موجب می‌شود تا انسان نتواند با موجودات مأنوس باشد و در نتیجه گرفتار نوعی پوچی و نیست‌انگاری می‌شود. زیرا در این نگاه، همه موجودات به صورت سطحی مانند آینه‌ای مات آنچه را باید نشان دهند، نشان نمی‌دهند و هیچ بازتابی ندارند. موجودات به یک سطح یک‌نواخت تنزل یافته‌اند زیرا خود را از انسان‌ها کنار کشیده‌اند، انسان‌هایی که نگاه‌شان به موجودات به عنوان مواد خامی است برای نظام فن‌آورانه. آیا برای احیای آنچه از دست رفته است جز نیاز به انقلابی قدسی داریم تا رابطه انسان با موجودات را بازخوانی کنیم؟

۱۶۷- راهی به سوی ملکوت اشیاء

انقلاب اصیل در این دوران مستلزم آن است که با درک علت نیست‌انگاری حاکم، بتوانیم به سوی موجودات گشوده شویم تا آن‌ها نیز به سوی ما گشوده گردند و این در صورتی ممکن است که عالم را آینه ربوبیت حضرت ربّ العالمین احساس کنیم تا در

هر موجودی رحمت ربوبیت حضرت ربّ العالمین را جستجو نمائیم و از بحران محیط زیست که بحران زندگی است به در آییم و حضرت ربّ را در هر مخلوقی مدّ نظر آوریم و این در این تاریخ سرآغازی است برای محقق شدن آنچه از دست رفته است. باید از خود پیرسیم موجودات چگونه به سوی ما می‌آیند؟ جز آن است که همه، عطایای حضرت ربّ هستند؟ مادامی که از این نکته غفلت شود، حضرت ربّ عقب نشینی می‌کند و ما می‌مانیم و قالب چیزها، به عنوان مواد خام نظام فن‌آورانه، در این حالت حتی انسان مانند یک حیوان جذب موجودات پیش روی خود می‌شود، بدون آن که آن‌ها را آینه ربوبیت حضرت ربّ العالمین بداند که به سوی او آمده تا با او سخن از ملکوت اشیاء بگویند، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدَأُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (یس/۸۳) آری هر چیزی وجهی ملکوتی دارد که در قبضه حضرت حق است و آن وجه ملکوتی راهی است به سوی ربّ العالمین و البته سیطره فن‌آورانه این نوع حضور را به حجاب برده و ما را از انس با استعدادهای نهفته موجودات محروم کرده است.

۱۶۸- راز نیاز به رهبری روحانی

وقتی انسان در هویت حضور بیکرانه اکنون جاودانه خود قرار گرفت و فقیرِ اِلَیّ الله بودن خود را درک کرد، هر چه از او سر

زند الهام یافته از ارتباطی است که با غنی مطلق در خود دارد و از این جهت همواره با الهام تازه‌ای روبه‌روست و متذکر جهان تازه‌ای است که هر چیزی را به حقیقتِ خاص آن چیز برمی‌گرداند و در این حال موجودات به شیوه‌ای زنده عیان می‌شوند و امکانات آن‌ها به خوبی به فعلیت کشانده می‌شوند و این جا است که برای چنین تأسیسی نیاز به رهبری روحانی داریم که در هویت حضور بیکرانه اکنون جاودانه‌اش مستقر است، تا نظامی ساخته شود با معرفت به ذات انسان و ذات موجودات و آن رهبر روحانی متذکر هویت اصلی انسان باشد تا انسان در نگاه رهبر خود به عالم و آدم بنگرد. این شرطی است برای بیدارسازی روحی که بشر مدرن از آن غفلت کرده و انقلاب اسلامی مسئول این بیدارسازی است تا آینده بشر آخرالزمانی را احیاء کند و مقاومت بشر کشیده شده به سیطره کمیت‌ها را به چیزی نگیرد و وجدان عمومی را بیدار نماید، در شرایطی که آشفتگی و درماندگی به منتهای درجه خود رسیده است، تا معلوم شود راه دیگری را باید در پیش بگیریم. مسئولیت ما در به ظهور آوردن تاریخی که حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» تأسیس نمود، راهی است برای حضور در تاریخی که جان ما را عرشی می‌کند و انقلاب را از دیوان‌سالاری نجات می‌دهد.

۱۶۹- حکمت متعالیه و توحید تاریخ‌ساز

آن‌هایی که ذات انقلاب اسلامی را می‌شناسند و متوجه نقش تاریخی حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» هستند، نباید از نقش بی‌بدیل خود غفلت کنند و خود را گرفتار جدالی نمایند که از قبل به صورت انحطاط تاریخی ما آغاز شده است. نقش تاریخی آن‌هایی که ذات انقلاب را می‌شناسند نقشی است خلاّقانه از طریق نیروی وجدان عمومی که به جهت سیطره کمیت هنوز فعلیت نیافته و این به کمک انسان‌هایی پیش می‌آید که برخوردار از نیروی تعالی بخش حکمت متعالیه باشند و جهانی را که در آن، «وجود» اصیل است مقابل انسان‌ها قرار دهند تا انسانی تاریخی ذیل تصمیم حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» آرام آرام متولد شود. انسانی که در فهم دین از حکمت متعالیه صدرایی برخوردار است و توحیدی را با خود دارد که به نور آن توحید مرعوب استکبار نمی‌شود. در این راستا در این نظام، دولت فرآورده‌ای است خلاق به دست انسان‌هایی نقش‌آفرین که می‌دانند در منظر خود چه چیزی را قرار دهند تا به کمک توحید حکمت متعالیه آنچه در منظر خود دارند را به ظهور آورند.

تصور بنده آن است که انسانی که چنین نقشی را به عهده بگیرد توسط انقلاب پرورنده شده و بدین لحاظ آمادگی گشودگی نسبت به آینده انقلاب فراهم است. افقی که در عین دور بودن، قابل احساس و قابل دسترسی است.

۱۷۰- برافروختگان چراغ هدایت در این تاریخ

آن‌چه همواره در تاریخ ما به حضور می‌آید چیزی است که باید هویت آن را در بستر انقلاب اسلامی ارزیابی کرد و به آن‌چه از قبل در ما طلوع کرده است ارجاع داد، مثل ارتباط مخلوق به خالق و ارجاع مربوبیت مربوط به ربوبیت ربّ، به همان معنایی که خداوند با بندگانش از طریق عقل‌شان سخن می‌گوید و حضرت علی علیه السلام در این رابطه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعُشْوَةِ وَ تَتَقَادُّ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرَحَ اللَّهُ عَزَّتْ آلاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَمَانِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ فَاسْتَصْبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَ الْأَسْمَاعِ وَ الْآفِئِدَةِ يُذَكِّرُونَ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ يُخَوِّفُونَ مَقَامَهُ بِمَنْزِلَةِ الْأَدْلَةِ فِي الْفُلُوتِ مَنْ أَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدُوا إِلَيْهِ طَرِيقَهُ وَ بَشَرُوهُ بِالنَّجَاةِ وَ مَنْ أَخَذَ يَمِينًا وَ شِمَالًا ذَمُّوا إِلَيْهِ الطَّرِيقَ وَ حَذَرُوهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ كَانُوا كَذَلِكَ مَصَابِيحَ تِلْكَ الظُّلُمَاتِ وَ أَدْلَةً تِلْكَ الشُّبُهَاتِ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲)

همانا خدای سبحان و بزرگ، یاد خود را روشنی‌بخش قلب‌ها قرار داد، تا گوش انسان، پس از ناشنوایی بشنود، و چشم او، پس از کم‌نوری بنگرد، و انسان پس از دشمنی رام گردد، خداوند که نعمت‌های او گران قدر است، در دوران‌های مختلف روزگار، و در زمان‌های فترات، بندگان داشته که با آنان در فکرشان نجوا

می‌کرد، و در درون عقلشان با آنان سخن می‌گفت. آنان چراغ هدایت را با نور بیداری در گوش‌ها و در دیده‌ها و در دل‌ها بر می‌افروختند، اَیُّمُ اللّٰه را به یاد می‌آوردند و مردم را از جلال و بزرگی خدا می‌ترساندند. آنان نشانه‌های روشن خدا در بیابان‌هایند، آن را که راه میانه روی را در پیش گرفت می‌ستودند و به رستگاری بشارت می‌دادند، و روش آن را که به جانب چپ یا راست کشانده می‌شد، زشت می‌شمردند، و از نابودی هشدار می‌دادند، همچنان چراغ تاریکی‌ها، و راهنمای پرتگاه‌ها بودند.

در صورتی ارتباط انسان با ندای الهی از درون هر چیزی درست اندیشه می‌شود و در برابر تفکر صحیح تاب می‌آورد، که هر مربوبی اشاره به وجه آغازین خود داشته باشد و در اندیشه صحیح با نظر به ربوبیت ربّ، به مربوبیت مربوب نظر می‌کند و در این صورت هر اتفاق و واقعه تاریخی ظهوری از آغاز تاریخی‌اش می‌باشد، اموری که ما در هر مرحله از مراحل انقلاب اسلامی می‌توانیم به آن‌ها اشاره کنیم و چنانچه مردم به خود آیند می‌یابند چگونه خداوند با عقل آن‌ها گفتگو کرده، همان‌طور که با شهدا گفتگو کرد و آن‌ها آینه حضور خدا در این تاریخ شدند. از این مهم‌تر به جمله حضرت مولا علیه السلام فکر کنید که متذکر حضور برافروختگان چراغ هدایت در زمان‌های مختلف می‌شوند و نقشی تاریخی که آن‌ها دارند. برافروختگان چراغ هدایت در این تاریخ ذیل اسلام چه کسانی می‌باشند؟

۱۷۱- حکمت‌ها و بنیادهای تمدن نوین اسلامی

در نسبت بین تمدن اسلامی و «جهان بین دو جهان»، می‌توان گفت همان‌گونه که پشتوانه فکری تمدن غربی، فلسفه غرب جدید بود، پشتوانه تمدن نوین اسلامی، بنیان‌های حکمت جهان بین دو جهان است، تا بتوانیم از این تصور عبور کنیم که تنها با محوریت مبانی فکر غربی امکان تحقق تمدن ممکن است. در حالی که در نظریه تمدن نوین اسلامی متوجه هستیم در تمدن غربی بسیاری از مواردی که ذات انسان باید در آن مستقر باشد، مورد غفلت قرار می‌گیرد و از این جهت متفکران غرب معتقدند جهان در صد سال آینده و تمدن آینده، تمدن غربی نیست و امثال فرید زکریا در نظر به آینده جهان متوجه ایران و هند است که البته موضوع تمدن آینده بشر بسیار مهم‌تر از این حرف‌ها است. موضوع را باید در طلوع انسان آخرالزمانی در بستر انقلاب اسلامی دنبال کرد و به بنیان‌های حکمتی که باید با آن‌ها فکر کرد، مطلب را دنبال نمود.

کم‌ترین ثمره انقلاب اسلامی آن است که در باره انسان و آینده انسان و تمدن، موضعی مستقل از غرب دارد و این آغازی است که اگر با جدّیت دنبال کنیم، با تمدنی روبه‌رو می‌شویم که بشر امروزین سخت به آن نیاز دارد و نوعی هویت‌بخشی و سامان‌دادن به بشر این دوران است.

۱۷۲- شهدا و زمان‌شناسی فوق‌العاده

ما در نظر به تاریخ هستی، با هایدگر در مرحله دوم از تفکرش، همراه هستیم^{۱۱} و به نسبتی که تاریخ با حقیقت دارد فکر می‌کنیم و به رخدادهایی فکر کنیم که در تاریخ به سوی ما می‌آید، تا ما با آینده‌های ظهور حقیقت، مطابق زمان و زمانه‌ای که در آن هستیم، نظر کنیم تا بتوانیم بین آنچه اقتضای زمانه است و آنچه توهمات افکار عمومی است، تفکیک کنیم. با توجه به این امر به انقلاب اسلامی به عنوان رخدادی که به سوی ما آمد، نظر می‌کنیم تا معنای بودن حقیقی را که بودن تاریخی ما است از بودن توهمی که صرفاً انتزاعی است تفکیک کنیم.

همین که انسان می‌خواهد چیزی بشود که هنوز نیست، حکایت از آن دارد که او موجودی است تاریخی، در حالی که این در مورد جمع بین ۲+۲ صادق نیست و نمی‌خواهیم به چیزی غیر از ۴ برسیم و گمان کنیم عدد ۴ یکی از منازل ۲+۲ است و منازل دیگری هم در پیش دارد. وقتی به انسان به عنوان موجودی تاریخی نظر کردیم، تاریخ را از یک طرف محل تجلی ابعاد شخصیت انسان می‌دانیم و از طرف دیگر متوجه هستیم تاریخ نسبتی با حقیقت دارد. با توجه به این امر انسان‌هایی که گرفتار

۱۱- هایدگر نخست، هایدگر «هستی و زمان» است و در جایگاه هستی‌شناسی بنیادین قرار دارد ولی هایدگر دوم که اندیشه‌اش حول محور رویداد شکل می‌گیرد، بحث از تاریخ هستی را به میان می‌آورد.

روزمرگی نباشند محلّ ظهور حقیقتی هستند که مطابق آن زمان ظهور کرده است و شهدا نمونه فوق العاده روشنی نسبت به این امر هستند. یعنی افرادی که توانستند زندگی خود را مطابق زمانی که در آن بودند معنا کنند و با توجه به این امر حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» فرمودند: «خداوند! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند مشعل شهادت، تو خود این چراغ پر فروغ را حافظ و نگهبان باش.» (در رابطه با قبول قطعنامه ۶۷/۴/۲۹)

۱۷۳- رخدادهای فهم و گفتگو با تاریخ

اگر اصیل‌ترین معرفت، معرفت به عین الربط بودن و هویت تعلقی آدمی به وجود مطلق و آگاهی به «فقیرِ اِلِی الله» بودن اوست، بزرگ‌ترین تجربه، علم به چنین هویت است که همان عجزی است که بشر را از الوهیت جدا می‌کند و علوم انسانی وقتی در بستر تمدن اسلامی قرار گیرند به چنین نکته‌ای اشاره خواهند داشت و انسان در بستر پیش‌آگاهی به این معرفت می‌تواند تفکر کند. زیرا هیچ معرفتی از هیچ آغاز نمی‌شود و این‌جا است که می‌توان گفت: «توحید» آغازِ آغازِ هر معرفتی است، به خصوص که توحید در قالب سنت‌های الهی در تاریخ به ظهور می‌آید و ما با نظر به سنت‌های تاریخی می‌توانیم با فهمی که به سوی ما می‌آید زیست کنیم و حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شکل گرفته زمینه فهم ما در این تاریخ است، به همان معنای

زمان‌شناسی که شرط عقلانیت است. هرچند این تاریخ هنوز اثرات خود را ظاهر نکرده و قوام فهم به فاصله تاریخی است که معلوم شود چگونه امروز از دل دیروز بیرون آمده است. پس همواره باید از منظر خودمان با تاریخ وارد گفتگو شویم و در چنین گفتگویی «فهم» رُخ می‌دهد.

با توجه به نکته فوق می‌توان گفت: حقیقت همواره از جنس دیالوگ و گفتگو است، از آن جهت که حقیقت پاسخی است به یک پرسش که مسئله تاریخی ما است و در دل این گفتگو می‌یابیم خداوند چه راهی به عنوان صراط مستقیم در مقابل ما گشوده است.

۱۷۴- عواملی که مانع حضور خدا در عالم می‌شود

«فهم» را که تاریخی دانستیم و عرض شد وقتی رخ می‌دهد که از منظر خودمان با تاریخ وارد گفتگو شویم، آن فهم دارای کابین است و «کابین» آن همان درنگ و تأمل می‌باشد. برعکس کنجکاوی که در آن درنگ نیست، اطلاعاتی است بعد از اطلاعاتی. «فهم» در بستر حضور در گذشته تاریخی به سراغ ما می‌آید، از آن جهت که متوجه شویم چه امکاناتی برای حضور در آینده خود داریم و آن فهم در چنین فضایی، زندگی امروز و آینده ما را تشکیل می‌دهد و در بستر چنین حضوری که حضور تاریخی خود را در آن پیدا می‌کنیم، در تاریخ قرار می‌گیریم و

با هم مرتبط می‌شویم و در گفتگو با همدیگر وجود تاریخی خود را به ظهور می‌آوریم که اگر به سخنان همدیگر از این منظر التفات کنیم متوجه می‌شویم چگونه تاریخ، با ابعاد وجود انسان ارتباط دارد و چگونه آینده از این جهت قابل فهم می‌شود و چگونه آینده است که امروز ما را رقم می‌زند، به همان معنایی که قوام ما به هنوز نبودن ما است و یا تجلیات هستی به سوی ما و با پرده برداشتن از رُخ خود، برای ما پیش می‌آید و این نوع حضور در عالم غیر از آن است که بخواهیم در عالم خدایی کنیم و پدیده‌ها را به نظمی که ما می‌خواهیم درآوریم که در آن صورت زمینه‌های تجلیات الهی را مسدود می‌کنیم و سودای تعرض به عالم را در خود می‌پرورانیم، به جای گفتگو با حقیقت در بستر تاریخی که در آن به سر می‌بریم. در حالی که جناب عبدالمطلب در مقابل ابرهه فرمودند: «أَنَا رَبُّ الْأَيْلِ وَلِهَذَا الْبَيْتِ رَبِّ» من مسئول شتران خود هستم و خانه خدا نیز مسئولی دارد که آن را حفظ می‌کند. این نوع حضور در عالم بود که میدان حضور خدا را مسدود نکرد و خداوند اصحاب فیل را با سجیل ویران کرد. باید بگذاریم خداوند به عنوان ربّ العالمین خود را نشان دهد و این همان راهی است که ما را در معرض رخداد «فهم» قرار می‌دهد که قوام انسان است، امری که با جمع اطلاعات حاصل نمی‌شود.

۱۷۵- انقلاب اسلامی و عبور از امور عَرَضی آن

در هر تاریخی، ما با امور عَرَضی و با اموری اصیل روبه‌رو هستیم. امور عَرَضی به مرور با ادامه تاریخ، به حاشیه می‌روند و ما آرام‌آرام با امور اصیل آن تاریخ روبه‌رو می‌شویم. اموری که ارزش حفظ کردن دارند و همیشه فهم انسان مربوط به درک امور اصیل تاریخی است که به سراغ انسان آمده و از آن جایی که واقعه تاریخی با درک امور اصیل آن فهم می‌شود، هرچه فاصله ما به واقعه تاریخی بیشتر باشد، بهتر می‌توانیم آن واقعه را آزاد از امور عرضی‌اش، فهم کنیم و به جنبه‌های پنهان و نهفته آن بهتر پی می‌بریم و از این جهت می‌توان گفت فهم انقلاب اسلامی، فهم نقشی است که توسط آن انقلاب به مرور در آینده به ظهور می‌آید و هرچه جلوتر رود بیشتر متوجه آثار آن می‌شویم و بهتر با حقیقتی که با آن تاریخ به ظهور آمد، آشنا می‌شویم و انقلاب اسلامی افزون بر گذشته خود، خود را نشان می‌دهد و انسان‌ها با انرژی بیشتری با روح آن ارتباط برقرار می‌کنند و خود را با عمق بیشتری درک می‌نمایند، زیرا به همان اندازه که نسبت انقلاب اسلامی با جهان شکل روشن‌تری به خود می‌گیرد ما نیز که حضور خود را با انقلاب اسلامی معنا کرده‌ایم، با هویت روشن‌تری به خودآگاهی نسبت به خود و جهانی که در آن هستیم دست یافته و قوام می‌یابیم، از آن جهت که فهم ما مربوط به امور اصیل تاریخی است که در آن قرار داریم.

۱۷۶- چقدر بشر برای خود خطرناک می‌شود

بشری که در اواخر قرن نوزدهم و اول قرن بیستم شیفته دانش خود شده بود، از اواسط قرن بیستم با ناکامی‌های دانش خود مواجه شد و دو جنگ جهانی نشان داد انسان‌ها بدون درک حضور دینی خود در جهان، چقدر برای خودشان خطرناکند و چگونه در درون خود می‌توانند موجب اضمحلال خود شوند زیرا در زندگی کولی‌وار خود، اگر شب به پایکوبی شبانه مشغول‌اند، در روز، خود را بی‌وطن و آواره احساس می‌کنند و هیچ کجای این عالم را نمی‌توانند برای خود نقطه اُنس با حقیقت قرار دهند و در آن سکنی گزینند و این امر موجب شد تا در دو دهه آخر قرن بیستم به دین به عنوان راه حلّ مسائل اجتماعی رجوع شود و در همین رابطه هانتینگتون می‌گوید: قرن بیستم، قرن فرار از دین بود ولی دو دهه آخر آن، زمان برگشت بشریت به دین شد و انقلاب اسلامی را مثال می‌زند.

مهم آن است که ما برای حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، متوجه آفات روحیه شتاب و عجله بشویم که چگونه چنین روحیه‌هایی عزم پیگیری مسائل را تا رسیدن به باورهای حقیقی از انسان‌ها ربوده است و همین امر موجب شده تا با هیچ رازی از عالم وجود روبه‌رو نشوند.

اگر امروز اسوه‌های بزرگ تاریخ ما، ما را مساعدت نمی‌کنند، چون ما با این روح و روحیه که سراسر پر است از شتاب و عجله

به سوی ناکجاآباد، نمی‌توانیم به سوی آن‌ها برویم. نهایتاً به دنبال تأیید کارهای مان توسط سیره و سلوک آن‌ها هستیم و این حجابی است که بر حجاب قبلی خود کشیده‌ایم، چون می‌خواهیم به جای آن‌که به خدمت آن‌ها در آییم، آن‌ها را در خدمت خود آوریم، زیرا نخواسته‌ایم از روحیه شتاب به روحیه «بقا» سیر کنیم. لذا نمونه‌های جعلی از اسوه‌های بزرگ را به جای آن‌ها می‌پذیریم و به خدمت‌شان در می‌آییم، زیرا این نمونه‌های جعلی هستند که با نفس اماره ما هماهنگی دارند و باز بشر همچنان برای خود خطرناک خواهد ماند.

۱۷۷- امام خمینی «رضوان‌الله‌علیه» و گذار از عالم غربی

پیش از آن‌که دین پیامبر خدا ﷺ از اجمال به تفصیل آید، شرارت باطن‌ها آشکار شد و به همین جهت در زمان امامان که زمانه ظهور تفصیل بعد از اجمال است، حق و باطل بیشتر نمایان شده است تا آن‌جایی که فرزند پیامبر ﷺ که اصرار بر بازگشت به سیره پیامبر ﷺ را داشت، به دست مدعیان اسلام شهید شد.

وضع موجود جهان اسلام نشان می‌دهد که هنوز جهان از باور دینی حقیقی و ایمان فراقومی که در آن حالت تمدن اسلامی ظاهر می‌شود، فاصله بسیار دارد زیرا در مواجهه با غرب نتوانسته‌ایم بین خرد متفکران جهان مدرن و فرهنگ غربی که مربوط به مردمان غرب است، تفکیک کنیم. حتی در آثار بعضی

از متفکران دینی، غرب کم و بیش به صورت یک «کلّ ما هوی» نادیده گرفته شده است. در حالی که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» اصول‌گذار از عالم غرب را به اجمال طرح کردند و معلوم شد بسیاری می‌خواهند از وضع موجود بگذرند ولی نمی‌توانند چون این کار همت عظیم و سیر و سلوکی استثنائی می‌طلبد، امری که امام خمینی نماد آن بود. انسان از طریق ایمان و جهش شهودی الهی می‌تواند به چنین عملی توفیق یابد و ما آن را حضور در «جهان بین دو جهان» می‌دانیم و البته لازمه چنین حضوری، به خودآمدن انسان‌ها است از آن جهت که دارای حضوری بیکران در اکنون جاودان خود هستند.

۱۷۸- درک جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی در مواجهه با

نیست‌انگاری

دین در فرهنگ مدرنیته و در قلمرو عهد جدید انسان با عالم، اگر پذیرفتنی است، در حدّ افسانه‌هایی است که جهت راحتی انسان در حدّ یک ماده مخدر به کار می‌آید، تا پوچی جانکاه دنیای مدرن را برای بشر قابل تحمل کند. در حالی که استواری و قدرت ایمانی و صلابت فکری مسلمانان در صدر اسلام طوری بود که آثار ارتباط با ساحت قدس دین و سنت محمدی صلی الله علیه و آله به خوبی پای بر جا بود ولی پس از آن اسلام مورد تصرف نوعی اشعری‌گری قرار گرفت و در صد و پنجاه ساله اخیر نیز منفعل روشنفکران

غرب زده شد تا آن که ظهور امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مجال خروج از غرب زدگی صد و پنجاه ساله را فراهم کرد و آنچه تجلی کرد ساحت قدس دین بود، هرچند شعارهای نثولیرالیمسی بعضاً آن را به حجاب می‌برد. با این همه با تفکر ایمانی امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» مردمان متوجه شدند که چگونه خداوند حافظ دین خود می‌باشد، و چگونه ولی الله در جهان هست، خداوند جهان را رها نکرده و نمی‌گذارد تاریکی و نومیدی بر جهان غلبه کند و حقیقت انقلاب اسلامی در این دوران جز این نیست.

آن‌هایی که نیست‌انگاری غرب را به جان آزموده‌اند و صاحب فتوحات قدسی شده‌اند، جایگاه تاریخی این انقلاب را بهتر می‌شناسند. لذا می‌توان میان ساحت تفکر شعری هایدگر و ساحت ایمانی نور محمدی ﷺ در «جهان بین دو جهان» حاضر شد. البته لازمه این حضور، درک نیست‌انگاری جانکاه ظلمات مدرنیته است که درد و رنجی عالمانه نیاز دارد.

۱۷۹- به ستوه آمدن بشر امروز از بی حقیقتی

با توجه به حضور در «جهان بین دو جهان» و تفکر در آن و روحیه مثبت انتظار، می‌توان متوجه ناتوانی غرب برای گفتگو با ذات بیکرانه انسان شد، تا آن که به اراده الهی، گشایش نور محمدی ﷺ شروع شود و امکان زیستن ایمانی فراهم گردد. ما نیز

اگر خود را تحت تربیت اسم «لطف» الهی قرار ندهیم، مانند انسان غرب زده اسم «قهر» الهی ما را ادب می‌کند که در این حالت زندگی ما مرضی حق نیست بلکه مقضی حق است. به همان معنا که مدرنیته مرضی او نیست، هرچند مدرنیته عامل تغییر عالم و آدم است و از این جهت نمی‌توان از جایگاه تاریخی آن که همان مقضی حضرت حق است، غفلت کرد تا به کمک این عدم غفلت به عصر انتظار حقیقی نزدیک شویم. همان‌طور که امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» رجوع به حقیقت دیانت داشتند و انتظار را در این بستر دنبال می‌کردند، در عین آن‌که به خوبی می‌دانستند در تاریخی که مدرنیته به ظهور آمده، بشر در گرگ‌صفی ترقی پیدا کرده و همه همدیگر را مصرف می‌کنند و به نام آزادی در حاکمیت نفس اماره خود قرار دارند. در حالی که همه می‌دانیم آزادی واقعی، آزادی از نفس اماره است، ولی آزادی لیبرالیستی، آزادی از آزادی است که حواله تاریخ غربی است و به گفته دکتر سید احمد فرید، هایدگر می‌گوید: «هنوز تنها خدایی است که ما را می‌تواند از این بی‌حقیقتی امروز نجات دهد». مراد هایدگر همان «تجلی اسم اعظم» است که ما آن را در تشیع پیکر مبارک شهید حاج قاسم سلیمانی تجربه کردیم و به خوبی معلوم شد بشر امروز که تحت تأثیر فرهنگ غربی است، از بی‌حقیقتی به ستوه آمده است.

۱۸۰- راهی برای تبدیل تمنیات بشر مدرن به تمنیات قدسی

تذکر به این نکته که محیط زیست حقیقی که دل انسان است، آلوده است و این آلودگی به جایی رسیده که بشر نمی‌تواند حیاتش را ادامه دهد؛ این تذکر، تذکر به جایی است و در این رابطه بشر جدید نیازمند است تا قدم در راه طریقتِ تفکر آماده‌گر و به تعبیر دکتر سید احمد فردید، قدم در طریقتِ تفکرِ پس‌فردایِ صحو بگذارد و این به شرطی است که همچنان که عرض شد بتوانیم نیست‌انگاری مدرنیته را درک کنیم و این نیاز به درد و رنجی عالمانه دارد و تا این پرده ظلمانی دریده نشود، امید تابیدن هیچ نوری نمی‌رود. نقد مدرنیته موجب می‌شود تا تمنیات بشر، از تمنیات بشر مدرن به تمنیات عالم دینی و معنوی تبدیل شود و با گذار از مدرنیته رجوع به حقیقتِ دیانت عملی گردد و با غفلت از این نکته است که بعضاً در مقابل نظام اسلامی با اعتراضاتی روبه‌رو می‌شویم که تحت تأثیر عقل غربی است و این غیر از اعتراضاتی است که در مقابل کوتاهی‌ها نسبت به اهداف انقلاب می‌شود.

آنچه در این رابطه مورد غفلت قرار می‌گیرد آن است که متوجه باشیم دین‌داری، غیر از کیش‌داری است و دینداری عبارت است از این که ما طریقت و حقیقت را نیز از یاد نبریم، زیرا انسان در رجوع به حقیقت است که در آداب دینی قدم به جلو بر می‌دارد

و متوقف در ظاهر عبادات نمی‌شود. به همین جهت آنچه عمل به حساب می‌آید، رجوع به حقیقت است و به گفته جناب حافظ:
قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند

ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس
دیر مغان همان حضور در آستانه قدس است، حضوری که تمام وجود انسان چشم می‌شود در دیدن حقیقت که همان رسیدن به دیده جان‌بین است و جناب حافظ در وصف آن می‌فرماید:
دیدن روی تو را دیده جان‌بین باید

این کجا مرتبه چشم جهان‌بین من است
اگر متوجه جهانی نباشیم که نه جهان سنتی گذشته است و نه جهان مدرن، ممکن است به بهانه آن که می‌خواهیم بین جهان جدید و جهان قدیم را جمع کنیم، عملاً جهان جدید بر ما غلبه می‌کند و کار ما اسلام‌زدایی می‌شود و در این حال کار انقلاب اسلامی و نقش تاریخی آن تمام است.

۱۸۱- نمی‌توانیم طبیعت را نابود کنیم بدون نابودی خودمان

با قرآنی شدن عقل بشر، بشر متوجه نقش اصلی خود در این عالم، مطابق نوامیس و سنت‌های عالم می‌شود و جایگاه انقلاب اسلامی را در این راستا متوجه می‌گردد و در نتیجه آن، انسان‌ها ناخودآگاه به دشمنیِ همدیگر اقدام نمی‌کنند. در حالی که ما هنوز بُل‌دزر را که یکی از بزرگ‌ترین دشمنان روح آدمی است،

قدر می‌گذاریم و هر چیز که طبیعت را ویران‌تر می‌کند، بیشتر قدر می‌دانیم، با این‌که نه تنها به لحاظ حفظ حیات بیولوژیک، بلکه از نظر حال و هوای معنوی هم در فضاهایی که بشر در پیدایش آن‌ها نقش نداشته خود را در عالمی دیگر و در فضایی حسّ می‌کند که هنوز مقدس است، زیرا بشر آگاه به معنویت چیزهایی را می‌ساخت که با حقیقت باطنی‌اش سازگاری داشت و لذا معماری سنتی فضاهای مقدس می‌آفریند، به گونه‌ای که انسان احساس می‌کند در دل طبیعت است. چنین معماری سبب شد تا آدمی بتواند در آن شهر زندگی کند و روحش، آرامش را تجربه کند و در فراسوی زندگی شهری آرام بگیرد. آنچه در معماری جدید از دست رفته آن‌گونه فضاها است و امکان تحقق این حالت با حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شکل می‌گیرد، ممکن است زیرا در چنین تاریخی ما از سودمندی مادی عبور خواهیم کرد و اصالت را به کیفیت‌های زندگی می‌دهیم.

تنها با حضور در جهانی که ما «جهان بین دو جهان» می‌نامیم می‌توان فلسفه‌اصیلی را در باره حضور انسان در این تاریخ و رابطه او با طبیعت فراهم آورد، تا ما بر اساس آن بتوانیم در حلّ معضلاتی بکوشیم که از بحران نوحاسته محیط زیست سرچشمه می‌گیرد. بعضی‌ها برای حل بحران محیطی، دست به دامن مهندسی برتر شده‌اند که این یک نوع ظاهرسازی است، اما آنچه ما لازم داریم، تغییر دیدگاه است نسبت به این‌که معنای طبیعت

چیست و این که مسئولیت ما نسبت به انسان و طبیعت کدام است. مسلم چنین دیدگاهی را نمی‌توان از مفاهیم رایج خودِ غرب به‌دست آورد. وقتی نگاه ما به طبیعت، قدسی شد ابزارهای تخریب طبیعت از ارزش می‌افتند و می‌فهمیم نمی‌توانیم طبیعت را نابود کنیم بدون آن که خودمان نابود شویم. همین که این تحول در ما رُخ دهد روحیه ساخت فناوری‌های غلبه بر طبیعت نیز تغییر می‌کند. این اشتباه بزرگی است که فکر کنیم این مسئله را هم غربی‌ها به طریقی حل می‌کنند، باید به جهان دیگری فکر کرد، جهانی که نه در سنت گذشته می‌توان به دنبال آن گشت و نه در جهان مدرن.

۱۸۲- نیاز انسان به هنر و خطر هماهنگی تجمل و ثروت

ممکن است گفته شود مردم زمینه پذیرش این حرف‌ها را ندارند ولی به گفته چینی‌ها «سفر هزار مایلی با یک گام شروع می‌شود» پس باید آن‌هایی که از موضوع باخبرند درباره جایگاه تاریخی انقلاب اسلامی سخن بگویند و بنویسند تا قبل از آن که فاجعه عظیم فرهنگ سکولار شده همه ابعاد زندگی انسان‌ها را فراگیرد انسان‌ها را برانگیزانند. هانری کربن می‌گوید: «آدم معمولی به رنگ زمانه در می‌آید، اما آدم معنوی، زمانه را به رنگ خود در می‌آورد.»^{۱۲} دنیای مدرن گرفتار این تناقض آشکار است که

انسان‌های مدرن از سویی همواره دم از آزادی، مردم‌سالاری، و این‌گونه امور می‌زنند و می‌گویند: «آینده را ما رقم می‌زنیم.» و از دیگر سو مدرنیست‌ها بر این نکته پای می‌فشارند که ما مجبوریم هر چیزی را بر اساس زمانه تغییر دهیم و موافق جریان رودخانه شنا کنیم. می‌گویند: چون در قرن بیست و یکم به سر می‌بریم نمی‌توانیم هیچ نهادی را مقدس بشماریم. آیا این همان جبری مسلکی نیست که از نقش‌آفرینی انسان در زندگی باز می‌ماند و انسان در چنین شرایطی احساس پوچی می‌کند؟

در جهان مدرن، هنرمند انسان ویژه‌ای است، در حالی که در جهان سنتی هر انسانی، هنرمند ویژه‌ای بود و خود را در توانایی‌های روحانی و معنوی خود احساس می‌کرد، آن نوع توانایی که با تعامل با طبیعت در خود احساس می‌کرد، در حالی که در فرهنگ غربی به صورت تجمل در آمد و تجمل به نوعی، با ثروت در کنار هم قرار گرفت در فضای یکسان‌پنداری زیبایی با ثروت و تجملات؛ در حالی که نیاز ما به زیبایی به همان اندازه است که برای نفس کشیدن به هوا نیاز داریم. نیاز به زیبایی، بخشی از نیازهای ما است برای آن که در مقام انسان از زندگی متعادلی برخوردار باشیم. و کتاب «انقلاب اسلامی و جهان گمشده» متذکر همین امر است که باید برای احیای هنر مقدس به حضور تاریخی انقلاب اسلامی فکر کرد. زیرا هنر مقدس برای آن ساخته نشده تا در موزه‌اش بگذارند و یا این که تنها از نگاه

زیبایی‌شناختی ارزیابی شود، زیبایی نهفته در چنین هنری وسیله‌ای است برای انتقال به سوی خدا. هنر مقدس نمی‌تواند ما را دچار تحول کند مگر آن‌که ما در همان عالم معنوی که آن هنر در آن خلق شده، مشارکت جوییم، تا فضای آن در درون ما راه یابد و جواب نیاز خود به زیبایی را از آن طریق بدهیم بدون آن‌که گرفتار دوگانه تجمل و ثروت شویم.

آری! هر تمدنی که فهم اسطوره و نماد را از دست بدهد دیگر نمی‌تواند هنر مقدس بیافریند و این همان چیزی است که در غرب جدید اتفاق افتاد و امروز به جهت سیطره کمیت که حاصل مدرنیته می‌باشد، نمادها در فرهنگ مردم زنده نیستند و حضور تاریخی انقلاب اسلامی، برگشت به آن جهان گمشده است و نمونه‌هایی که در جریان تاریخ صفویه به میان آمد.

تعالیم باطنی بود که به آن مردان اجازه می‌داد تا چنان بناهای چشمگیر تاریخی را بسازند و آثار هنری بی‌نظیری را خلق کنند. در ساختن آن‌ها پای دانش باطنی در میان بود، هندسه مقدس و علم مقدسی در کار بود که با ساحت درونی و باطنی همان سنتی سر و کار داشت که در عالم صورت‌های بیرونی تجلی کرد. دانش مربوط به رنگ‌ها یا دانشی که فضاهای این مساجد را به صورت آکوستیک در می‌آورد. ساختمان‌هایی را ساخت که هفتصد سال در برابر زلزله مقاوم است. راز این نوع گشودگی که بین انسان و عالم شکل گرفت امری است که در این زمانه بیش از

پیش‌بدان نیازمندیم و انقلاب اسلامی را زمینه تحقق آن می‌دانیم به همان معنای «جهان بین دو جهان». مثل آن که صفویه نیز در مواجهه با غرب آن روز به خود آمد و به آن نوع حضور تاریخی دامن زد که ما امروز شاهد آثار مثبت آن هستیم.

۱۸۳- دغدغه‌هایی در راستای تحقق «جهان بین دو جهان»

ویلیام چیتیک در کتاب «علم جهان، علم جان» رابطه‌ای بین «علم جان و علم جهان» را به میان می‌آورد و می‌گوید: در آغاز، وقتی دانشجو بودم با فهم این که تمدن‌های بزرگ جهان یک صدا در باره اهمیت انکارناشدنی زندگی هماهنگ با حقیقت مطلق سخن گفته‌اند، به نقصان فرهنگ خودم پی بردم. او معتقد است: جوهر و معنای علوم عقلی قابل تدریس نیست، باید توسط سالک و نه در جهان خارجی، بلکه در عمق قلب کشف شود در حالی که جامعه مدرن - که متأسفانه شامل جوامع غیر غربی هم می‌شود - مفهوم انسان بودن را کاملاً از دست داده است.

اشکال امروزی آموزه‌های نقلی - دانش‌های شنیداری که شاکله همه نهادهای مدرن را می‌سازد - چه آشکار و چه پنهان، اصل اساسی بنای تمدن واقعی، یعنی توحید را نادیده می‌گیرند. توحیدی که متذکر می‌شود حقیقت غایی، برترین حقایق است و وجود انسانی به هماهنگ نمودن خود با آن واقعیت فراخوانده شده، امری که «جهان بین دو جهان» بر آن تأکید دارد.

آقای چیتیک معتقدند راه دست‌یابی به معرفت عقلی عبارت است از یافتن آن معارف در درون خود از طریق تربیت ذهن و اگر کسی موضوعات عقلی را بر اساس گفته‌های این و آن قبول کند، طبعاً آن را نفهمیده است. همان‌طور که ریاضیات دانشی است تا شخص با قدرت فهم خود آن را فرا بگیرد، تفکر حقیقی یعنی که شخص باید واقعاً با کوشش عقلانی خود و نه دیگران، بیندیشد، تا به نتیجه برسد و انسان‌ها وظیفه دینی و اخلاقی دارند تا از عقلی که خداوند به آن‌ها عطا کرده استفاده کنند. سپس ادامه می‌دهد: آیا این حقیقت که آدمیان ناگزیر از اندیشیدن‌اند می‌تواند به معنای این باشد که آنان آزادند تا به هر چه می‌خواهند بیندیشند؟ در حالی که از نظر او هدف اسلام هماهنگ کردن آدمیان با هستی واقعی چیزها است، به بیانی دیگر هدف اسلام بازگرداندن امور به پیشگاه خداوند است از طریق قرآن و سنت، تا بازگشت انسان‌ها بازگشتی سعادت‌مندانه باشد و اگر انسان‌ها بخواهند این بازگشت دارای تعادل باشد باید عقل و هوشیاری و تفکر خود را به کار بندند و در راه‌هایی تفکر کنند که آن‌ها را با خدا و واقعیت مطلق هماهنگ سازد.

بنده حساسیت و دغدغه‌های آقای ویلیام چیتیک را در راستای تحقق «جهان بین دو جهان» می‌بینم و گر نه این دغدغه‌ها در حد تذکرات اخلاقی می‌ماند و عملاً در آن صورت، ما همچنان زیر سایه تمدن غربی قرار خواهیم داشت.

۱۸۴- نظر به اشیاء در متن وجه الهی آنها

آری! هر اندازه که آدمیان نتوانند ندهای فطرت خود را در زندگی تحقق بخشند، به همان میزان نسبت به کیستی خود و چیستی جهان نادان خواهند ماند و هر اندازه که بتوانند فطرت خود را با هماهنگی با سیره انبیا و اولیای الهی، فعلیت بخشند، به همان اندازه می‌توانند اشیا را چنان‌که در اصل یا ریشه و حقیقت خود هستند، بشناسند، به آن معنا که اشیا را از حیث ارتباطشان با خدا و یا آن‌گونه که خداوند آنها را می‌شناسد، بفهمند و تنها خیره پدیدارها و ظواهر آنها نشوند و این با متوقف شدن در عقل مدرن ممکن نیست، هرچند بشر مدرن نسبت به شناخت خود حریص‌تر است تا شناخت خداوند و این می‌تواند نقطه امیدی باشد تا این بشر با توجه به حضور بیکرانه خود در عالم، به حضوری که همان حضور عین الربطی او به خداوند است، دست یابد که مربوط به بشر آخرالزمانی است در راستای نظر به احدیت او که صمدیت است.

حتماً ملاحظه خواهید کرد که با نظریه حضور احدیت خداوند، در عین صمد بودن او، عملاً اشیا را در متن الوهیت‌شان مدّ نظر داریم و به توحیدی می‌رسیم که در آن نگاه کلّ واقعیت در اصل خود یکی است و هر پدیده‌ای از خدا آمده و در همان حال به سوی او بازگشت دارد. این آن امری است که بشر جدید آماده پذیرش آن است تا اگر خیره به پدیدارها است و اگر نسبت به

شناخت خود حریص‌تر از شناخت خداوند است، همه آن حساسیت‌ها را در بستر توحیدی خود سامان‌بخشی کند. امری که «جهان بین دو جهان» متذکر آن است تا اشیاء در متن وجه الهی آن‌ها ملاً نظر قرار گیرند.

۱۸۵- راز وجود بدینی‌ها و اضطراب‌ها و شکاکیت‌ها

آقای ویلیام چیتیک معتقد است: «در حقیقت سنت فکری اسلامی به تلاش‌های مسلمانان در تعامل با مسائل معاصر چنان ربط دارد که اگر بازیابی و احیاء نشود، تفکر اصیل اسلامی دیگر وجود نخواهد داشت.»^{۱۳} این بدان معنا است که باید جایگاه سنت فکری اسلامی را در مواجهه با مسائل جهان مدرن مشخص کنیم. می‌گوید: احیای سنت اسلامی را در آموزه‌های نقلی و تحقیق کمال‌طلبانه در سنت عقلی باید جستجو کرد، در غیر این صورت دین اسلام تمام ریشه‌های زنده خود را از دست خواهد داد و دیگر به عنوان جایگزین تجدید عمل نخواهد کرد.

با توجه به نکته فوق باید متوجه باشیم که اگر انسان‌ها چیزها را تحت سایه هدایت الهی نامگذاری نکنند، آن‌ها را آن‌گونه که خود صلاح می‌دانند نامگذاری خواهند کرد و در نتیجه هیچ راهی به شناخت اسمای واقعی ندارند، زیرا اسمای واقعی همان حقایق اشیاء در علم الهی‌اند. خداوند اشیاء را بر اساس اسماء‌شان

وجود می‌بخشد و فهم اسماء واقعی آن‌ها کلید فهم جهان و روح است. با توجه به این امر باید گفت نگاهی که از ابعاد الهی موجودات غفلت می‌کند، با اسمائی سر و کار خواهد داشت که اگر غلط نباشد ضرورتاً نارسا است و ابعاد متعالی موجودات را نمی‌نمایاند. بدینی، اضطراب، شکاکیت، بیانگر این حقیقت است که دیگر هیچ چیز «بزرگی» وجود ندارد که شایسته توجه باشد و هیچ معنایی وجود ندارد که در خور شکافتن باشد. در نگاه توحیدی به عالم، جهان پر از معنا و هدف‌مندی است و این حکایت از آن دارد که آدمیان باید در گره‌زدن خود به خدا نقشی فعال ایفا کنند و این کار را تنها با توجه به خودشان می‌توانند انجام دهند. آن‌ها تنها چستی خود را می‌توانند بفهمند و اگر به هیچ وجه آثار خدا را نشان ندهند نمی‌توانند خود را به الوهیت گره بزنند. افرادی که در جهان انسان‌وارِ قدسی زندگی می‌کنند معاملات‌شان با آن ضرورتاً معاملاتی انسانی خواهد بود. آنان که در جهانِ انتزاعی زندگی می‌کنند، اشیاء و انسان‌های دیگر برایشان اموری انتزاعی هستند. ساکنان جهان ماشینی با همه چیز مثل ماشین رفتار می‌کنند. آنان که جهان را سرد و بی‌عاطفه می‌یابند، خودشان هم مثل آن می‌شوند. «جهان بین دو جهان» نوعی از حضور در جهان است تا انسان خود را در آغوش خدا و سنت‌های الهی احساس کند و متوجه باشد حیات، شعور و آگاهیِ خداوند در هر چه که وجود دارد جاری است.

۱۸۶- گستردگی ساحت غیب انسان

بدون وجود پیامبران، کسی نمی‌تواند به شناخت خداوند و ریشه الهی انسان برسد. با تذکرات پیامبران به آسانی در می‌یابیم که نادیده گرفتن وابستگی انسان به خدا موجب شکاف بزرگ میان غرب جدید و دین سنتی شده و موفقیت ظاهری علم جدید آن‌گاه رُخ داد که آدمیان فرا گرفتند چگونه خودشان چیزها را بدون ارجاع به اسطوره‌های بنیادی جامعه نامگذاری کنند، اما همین عمل، کارآمدی نامگذاری را کاهش داد. انسان‌ها با قبول مسئولیت نامگذاری، نسبت به حق کر و کور باقی ماندند و نتوانستند فراتر از افق‌های مادی، اجتماعی و فرهنگی، خود را ببینند. امری که در مباحث «جهان میان دو جهان» مکرر بدان پرداخته شده که «زبان» باید مظهر «وجود» باشد، زیرا وقتی چیزها و انسان‌ها شیئی صرف دانسته شدند رفتار ما با چیزها رابطه‌ای خنثی و غیر زنده خواهد بود. به همان معنایی که دکتر سید حسین نصر می‌گوید: «دانش آموز مسلمان به محض این‌که می‌آموزد ترکیب آب H_2O است، از نماز روزانه‌اش دست می‌کشد.»^{۱۴} زیرا در واقع آب، جوهری برای محاسبه نیست بلکه کیفیتی است که باید در هر مرتبه‌ای از واقعیت آفریده شده، درک شود. قرآن می‌فرماید: عرش خداوند بر آب قرار دارد. (هود/۷) و هر آنچه زنده است را از آب ساختیم. (انبیاء/۳۰) ... جوان مسلمانی که آموخته

است آب همان H_2O است، می‌فهمد کیفیاتی که مادر بزرگش در پدیده‌ها می‌بیند و نام‌هایی که بر آن‌ها می‌نهد، بدوی و خرافی است و تلقین‌های مادر بزرگ را با تمام متعلقاتش از جمله نمازهای روزانه، دور می‌ریزد. در حالی که همان‌گونه که ساحت غیب جهان بسیار گسترده‌تر از ساحت شهادت آن است، ساحت غیب انسان‌ها نیز بسیار گسترده‌تر از ساحت شهادت آن‌ها است و ما دقیقاً به همان اندازه که معنای انسانیت را در کیفیاتی چون عشق، مهر، حکمت، فهم، عفو، عدالت - که فی‌نفسه در عالم شهادت یافت نمی‌شوند و ویژگی ذاتی خدا و انسان‌اند - می‌یابیم، برتری بُعد غیبی خود را بیشتر می‌پذیریم، وقتی می‌گوییم این کیفیات نامشهود به مرتبه بالاتر واقعیت تعلق دارند.

عشق، عدالت و مغفرت، کیفیاتی هستند که در صورت انسانی خدا و در هیچ جای دیگر جهان، چنان‌که ما می‌شناسیمش جز به نحو کمرنگ و مجازی یافت نمی‌شوند. نتیجه این‌که انسان‌ها در جهانی که ما می‌شناسیم واقعی‌ترین موجودات هستند، آنچه که اصالت علم مدرن «واقعیت عینی» می‌خواند، همچون ابر بی‌دوام، ناپایدار و پوچ است زیرا که جهان واقعی تنها در غیب و آن نیز تنها در غیب انسان به تمامه محقق می‌شود، وقتی متوجه حضور بیکرانه اکنون جاودانه انسان باشیم.

۱۸۷- یگانگی معرفت جهان و خدا و انسان

آیا جز این است که هدف اصلی علم، دستکاری عالم نیست بلکه فهم جهان و فهم خودمان است تا بتوانیم با کمال انسانیت‌مان هماهنگ شویم و یاد بگیریم چگونه انسان باشیم؟ در حالی که وقتی توحید به معرفتی انتزاعی صرف تبدیل شد، دیگر عالم آینه ظهور حقیقت نیست تا ما با آن مرتبط باشیم. با این که معرفت جهان از معرفت الله و معرفت نفس جدا نیست و ممکن نیست نفس و جهان را جدا از هم یا جدا از مبدء واحد تصور کرد، هرچه جهان را بیشتر بررسی کنیم بیشتر آن را مجالای توحید و حقیقت نفس می‌یابیم.

نگاه به طبیعت به عنوان شیئی خارجی یعنی ایجاد سدّی ساختگی که جلوی بینش حقیقی ما را می‌گیرد و توانایی انسانی ما را برای تجربه طبیعت از درون تخریب می‌کند. خداوند جهان را با هدف خاص نمایش موقعیتش در خلقت انسان آفرید، زیرا تنها انسان‌ها تماماً بر صورت او خلق شده‌اند و می‌توانند خلیفه او باشند. تنها انسان‌ها می‌توانند به خداوند عشق بورزند چون تنها آن‌ها می‌توانند همه صفات الهی را داشته باشند. پس اگر خودشناسی نباشد هیچ معرفتی که منجر به عشق به خدا شود، ظهور نمی‌کند. ما نه می‌توانیم جهان طبیعت را بدون فهم خود مطالعه کنیم و نه می‌توانیم بدون فهم حکمت درونی جهان، طبیعت خود را بفهمیم. اگر فیلسوفان نفس‌های نباتی و حیوانی و انسانی و حتی

فرشتگان را تحلیل می‌کردند و اگر تمام امکان‌های انسان‌شدن را در حوزه اخلاق و اجتماع بیان می‌کردند، می‌خواستند همه چیز را در بینش عالی و ذو مراتب توحید، وحدت بخشند. امری که در جهان مدرن مورد غفلت قرار گرفت و «جهان بین دو جهان» مأمور تذکر به این امر مهم است.

۱۸۸- راهی به سوی حکمت

متفکر سنتی به عنوان یک فرد، نظر به کلیت هر موجود دارد و نسبت آن موجود را با کل هستی در نظر می‌گیرد، او می‌داند که این وظیفه را باید در خود به انجام رساند و این را تنها با رسیدن به هر چه بیشتر دست‌یافتن به انسانیت و استلزامات اخلاقی آن می‌تواند انجام دهد و از این جهت می‌توان گفت طلب حکمت امری است کیفی، چون هدفش بالفعل کردن همه کیفیات صورت الهی در عالم است که مظهر اسمای الهی هستند. در حالی که تحقیقات علوم تجربی، امری کمی است و هدفش شناخت و سلطه بر کثرت روزافزون پدیده‌ها است که با ایجاد جهانی قابل فهم برای حس، بسیاری از ابعاد جهان مستور ماند و ما نیز در این جهان در درک خود تنها ماندیم.

جهانی فقیر و سطحی شده، تصویری است از نفسی فقیر و سطحی و محدود شده که دیگر درکی از حضور خدا در عالم و در مناسبات انسانی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا هستی و روح، دو

حقیقت جدا از هم نیستند و بحران زیست محیطی نشانه از هم پاشیدگی روانی و معنوی انسان است.

هدف طالب حکمت این است که به عقل که در کمال خود واقعی‌تری فراشخصیتی است و از کل وجود کاملاً آگاهی دارد و در عمق جوهر انسان منزل گزیده، تحقق و فعلیت ببخشد. آدمیان تنها با دسترسی به چنین عقلی که نوری از انوار الهی است می‌توانند چشمی در خور حکمت که صفت خداوند علیم و حکیم است، داشته باشند. چنین معرفتی نه قابل انتقال به دیگری است و نه با خواندن و مطالعه به دست می‌آید. این شناخت با سیری طولانی از پرورش ذهنی و تطهیر باطنی، در درون آدمی و توجه به حضور تاریخی که در آن حاضر است، محقق می‌شود و در این رابطه می‌توان گفت فعل اخلاقی و فضیلت‌مند، وابسته است به شناخت صحیح جهان و شناخت صحیح جهان وابسته است به شناخت ابعاد قدسی انسان و حضوری که می‌تواند در این تاریخ همانند حضور شهدا داشته باشد.

طالبان حکمت طی قرن‌ها دریافته بودند غایت عالی شناخت عبارت است از وصول به شناخت صحیح خدا و جهان، همراه با فهم خود و تحقق خود، ولی تصور رایج از شناخت که در فرهنگ مدرنیته پیش آمد این شد که شناخت، ابزاری است برای سلطه و دستکاری در عالم. اگر هم بسیاری از دانشمندان انسان‌های اخلاقی باقی ماندند اما دیگر نمی‌توانستند در متن

جستجوی خودشان برای شناخت جهان طبیعی به لزوم فضیلت توجهی داشته باشند و این جا است که باید انقلابی صورت گیرد تا عرصه حضور طالبان حکمت ذیل سلطه سیاسی صاحبان فرهنگ مدرنیته نباشد و انقلاب اسلامی چنین جایگاهی دارد.

۱۸۹- دانشی یگانه با جان انسان

طلب حکمت همواره با تلاش برای اِکمال نفس و درک موقعیت تاریخی که همان زمان‌شناسی است همراه می‌باشد و از طرف دیگر حکمت همواره راهی برای زندگی و انضباط روحانی است که با خودشناسی همراه است و در خودشناسی، با نظر به قاعده اتحاد عقل و عاقل و معقول، نوعی یگانگی بین انسان و آنچه را که شناخته، در میان است و این با نظر به این امر است که خود را تنها در خود و بدون هیچ گونه ابزار یا واسطه‌ای می‌توان درک کرد، زیرا یک حقیقت است، در عین آن که می‌تواند شدت پیدا کند و هر آنچه از طریق رفع تعلّقات بیشتر به خود آید، بیشتر خود را می‌یابد و با نظر به هویت تعلّقی‌اش به همان اندازه خود را بیشتر به خدا نزدیک‌تر احساس می‌کند. بدین لحاظ می‌توان گفت: تنها مقدمه‌ای که مجال تحقق تامّ قوه نفس را فراهم می‌کند، توحید، یعنی تعالی است و هر جستجویی که نمی‌گذارد جویندگان، خود را به ژرفای خویش‌شان بگشایند مانع می‌شود که بیاموزند چگونه انسان باشند. پس اگر فقه رفتارها را بیان

می‌کند، حکمت به دنبال روشن کردن فهم واقعیت خدا و جهان و خویشتن ما است. تلاش‌های انسانی وقتی درست انجام می‌گیرد ما را تا در خانه خدا می‌برد و این خدا است که در را می‌گشاید. با توجه به این که دانش مدرن از چنین تلاش‌هایی که رو به سوی عطایای الهی دارد، محروم است ما باید در معنابخشی به خود، خود را در جهانی دیگر حاضر کنیم و با حضور در «جهان بین دو جهان» است که انسان هرگز فراموش نمی‌کند که روح آدمی نیز چون بدن او طالب غذا است و تنها دانش مغذی و مقوی آن دانشی است که بر داننده آن، نور می‌افکند و یگانگی بین او و حقیقت را به او عطا می‌کند وقتی نظر به بیکرانگی خود کرد.

۱۹۰- عبور از دوگانه شرقی و غربی کردن جهان انسانی

باید از خود پرسید شرایطی که ما را در امروز و فردای مان به تحرکی معقول و معنابخش رهنمون خواهد شد، چه شرایطی است؟ جریان روشنفکری از یک طرف و سنت‌گرایی صرف از طرف دیگر اثر خود را از دست داد، ولی طلب نوعی از حضور معنوی که بنده آن را حق‌الیقین تاریخی می‌دانم کاملاً در صحنه است و بشر امروز به کم‌تر از این حضور برای خود راضی نمی‌شود، تا در عین داشتن حیات سیاسی، هویت قدسی خود را نیز در همان جهان سیاست احساس کند و این یعنی حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی پیش آمده، این یعنی شهید حاج

قاسم سلیمانی و شهید آوینی. آیا کانون امیدی را که با توهمات تاریخی همراه نباشد نباید در چنین حضوری جستجو کرد؟ حضوری که نمی‌خواهد خود را در غربی تعریف کند که انسان شرقی را انسان کاملی نمی‌داند و با دوگانه شرقی، غربی کردن جهان انسانی می‌خواهد عقل غربی را عقل اصیل و انسانی بداند. زیرا در این دوگانه هرکس غربی نیست و با عقل غربی نمی‌اندیشد، شرقی است. این غیر از دو نوع روحیه‌ای است که در هر انسانی می‌تواند باشد که در عین گرایش به امر قلبی و معنوی - به عنوان وجه شرقی انسان - گرایش به امور عقلی و استدلالی و انتزاعی دارد. - به عنوان وجه غربی انسان - در مباحث «جهان بین دو جهان» بنا بر آن است که انسان از دوگانه شرقی و غربی کردن جهان انسانی، آزاد باشد و خود را در جهان دیگری دنبال کند که جهان آینده است.

۱۹۱- توجه به نیروی نهفته اسلام در این تاریخ

انقلاب اسلامی در ذات خود در جایگاهی است که بشر بتواند خود را در عهد جدیدی حاضر کند و رابطه‌ای زنده با عالم غیب و غیب عالم پیدا کند و در مدنیتی غیر از مدنیت جهان مدرن خود را جستجو کند و البته لازمه این کار عبور از ساختارهایی است که موجب قوام مدنیت غربی است. مشهور است که چرچیل گفته است: «ما شهرها را می‌سازیم و شهرها ما را» آری!

شهر غربی، انسان غربی را می‌پروراند، با خصوصیتی که انسان غربی از زندگی برای خود تعریف کرده است و با توجه به این امر اگر سیر در عالم دینی آغاز شود، همه لوازم مورد نیاز آن، از جمله شهری که باید در آن زندگی کنیم، مد نظر انسان قرار می‌گیرد، تا انسان‌ها به جای روبه‌رو شدن با انواع بحران‌ها در تاریخ جدید، زمین را به آسمان متصل گردانند و کمیت‌ها را در جهان کیفی برای خود معنا کنند و به نوعی بی‌نیازی نسبت به توسعه غربی وارد شوند و این در صورتی است که متوجه نیروی نهفته در اسلام باشیم که در این تاریخ به کارمان می‌آید و حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» به خوبی متوجه آن شدند.

۱۹۲- به تاریخ دیگری باید فکر کرد

شرایط تاریخی تمدن مدرن از آن جهت آینده بشر را تیره و تار کرد که بشر در حال حاضر با انواع بحران‌ها روبه‌رو شد، اعم از بحران اخلاقی یا بحران اقتصادی و با این که تلاش‌های فراوانی شد تا در دل همین تمدن از این بحران‌ها عبور کنند، ولی چیزی نگذشت که همان بحران‌ها به صورتی دیگر خود را نشان دادند و مصلحین اجتماعی که می‌خواستند در دل همین تاریخ با دلسوزی‌های فراوان و توصیه‌های اخلاقی بشر را از آن بحران‌ها عبور دهند، با ناکامی روبه‌رو شدند. این جا است که باید به تاریخ دیگری فکر کرد و همین هوشیاری و انتظار موجب شد تا انقلاب

اسلامی با خصوصیات خاص خودش بر قلب حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» اشراق شود که نه ادامه اصلاحی است که مصلحین فوق‌الذکر در نظر داشتند و نه ماندن در تاریخ سنتی گذشته است که با جهان مدرن هیچ مواجهه‌ای نداشته است، تاریخی است که می‌توان آن را «جهان بین دو جهان» نامید. این مطلب با این که ممکن است از جهتی همان نکاتی باشد که قبلاً مدّ نظر عزیزان قرار گرفته ولی فکر می‌کنم ارزش آن را دارد تا مخاطبان این سخن به خود آیند آیا وقت آن نرسیده است تا گوش‌های شنیدن چنین نکته‌ای بگشایند که باید به «تاریخ دیگری» فکر کرد تا در جهانی بی‌افق زندگی نکنند و در احساس بی‌آیندگی نتوانند به رجعت شخصیتی حاج قاسم‌ها و خرازی‌ها فکر کنند؟

۱۹۳- انتظارِ ماورای دیدارِ امام غایب علیه السلام

آنچه تحت عنوان فرهنگ مهدویت توسط عده‌ای در حال حاضر مطرح است، حکایت از آن دارد که این افراد متوجه چگونگی حضور تاریخی آن فرهنگ در این تاریخ نیستند، بیشتر در ظرف زمان گذشته گرفتارند، بدون نظر به آینده‌ای که در مواجهه با جهان مدرن باید مدّ نظر قرار گیرد، تا در دل این تاریخ سنت‌های الهی به ظهور آیند و حقیقت با همه ابعادِ آخرالزمانیِ آن مدّ نظرها قرار گیرد.

انتظار منفعل چیزی نیست که بتوان به کمک آن جوابگوی بشری شد که در دل تمدن مدرن می‌خواهد از آن عبور کند. به همین جهت نباید به آن‌هایی که غرب را نفی می‌کنند و متوجه حضور تاریخی انقلاب اسلامی نیستند، امید داشت. اینان نیز به نوعی مخاطبان خود را سرگردان خواهند کرد، همان‌طور که عده‌ای از دینداری و امید به ظهور امام غائب علیه السلام دم زدند ولی متوجه عبور از غرب نشدند، اینان نیز مخاطبان خود را گرفتار نوعی فروافتادن در غرب نمودند. گفتگوی جدی ما در مورد فرهنگ انتظار، در دل «جهان بین دو جهان» است که شکل می‌گیرد، انتظاری که ماورای دیدار امام غائب در عصر غیبت است، انتظاری که انسان در دل آن انتظار به آینده‌ای می‌اندیشد که زمینه برای اصلاح همه ساحات انسانی می‌باشد.

۱۹۴- در این زمانه بر چه عهدی هستیم؟

آیا می‌توان گفت ما در این موقعیت تاریخی در چه عهدی می‌توانیم قرار گیریم که جان خود را ضامن پاسداری از آن قرار دهیم؟ در این زمانه کدام عهد است که می‌تواند اعمال و اقوال ما را در بر گیرد و ما احساس کنیم در جای خود قرار داریم؟ آیا می‌توان با فرهنگ و تمدن غربی دارای عهدی آن‌چنانی شد در حالی که در آن هیچ بنیان ثابتی نیست که در آن قرار گیریم و قرار یابیم؟ این مسلّم است که اگر عهدی در ما نسبت به امری

نباشد هیچ حرکت بزرگی که بتوانیم خود را در آن معنا کنیم و به خود معنا ببخشیم، به وجود نمی‌آید. تجربه دفاع مقدس نشان داد در این تاریخ وقتی کسانی با انقلاب اسلامی و حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» عهد ببندند می‌توانند کارهای فوق‌العاده‌ای انجام دهند، کارهایی که هیچ واژه‌ای توان توصیف آن کارها را ندارد. اگر خداوند در خطاب به ما می‌فرماید: «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» (اسراء/ ۳۴) و از ما می‌خواهد به عهد خود وفا کنیم زیرا نسبت به آن مسئول هستیم و از آن سؤال می‌شویم، آیا این حکایت از آن ندارد که در هر زمانی بر عهدی هستیم که باید به آن فکر کنیم و آن عهد را که در این تاریخ بدان بسته‌ایم، به فعلیت آوریم؟ آیا می‌توان گفت آن عهد به فعلیت آوردن «جهان بین دو جهان» است تا در درون آن به خود آییم و به جای فرو افتادن در غربت و سرگردانی، از اجمال وجودمان به تفصیل در آید؟ زیرا انسان چون از عهد تاریخی خود بیرون آید، در غربت می‌افتد چرا که عهد خود را شکسته است.

۱۹۵- حضور در نظامی لطیف‌تر از نظم عقل مهندسان

در این هیچ شکی نداریم که بشر امروز با سرگردانی در وجه کمیت موجودات، از درک حقیقت وجود و وحدت حقیقی و زمان باقی محروم شده و از این جهت اصالت را در نظام‌هایی دنبال می‌کند که به جای توجه به خیر و شر، به بر آوردن سود و

زیان نظر دارد و در این فضا به آنچه انبیای الهی مدّ نظرها آورده‌اند، شک می‌کند، تا آن‌جا که بشر جدید نمی‌داند فضیلت چیست. زیرا فضیلت در عقلی که نسبت به همه چیز با نگاه هندسی و کمّیت‌گرا می‌نگرد، جایگاهی ندارد که به آن اندیشیده شود. انسان‌ها با نگاه هندسی و کمّیت‌گرا گمان می‌کنند به همه چیز دانا شده‌اند، در حالی که خردشان به امور والا که نوعی وحدت و یگانگی را در میان کثرات جاری می‌کند، تیره شده و اساساً خیالات شاعرانه در نگاه مهندسی صرف به سنگ مبدّل می‌شوند.

پیامبران الهی در ایّام الله و زمان باقی، احساس وجود می‌کردند که در جای خود نوعی رعایت قوانین الهی است، یعنی همان سنت‌های توحیدی. انسان با نظر به سنت‌های توحیدی در نظامی خاص قرار می‌گیرد، این سنت‌ها بسیار لطیف‌تر از نظامی است که عقل مهندسان به جوامع مدرن توصیه می‌کند. در فضای چنین عقلی عملاً وحدت حقیقی که مأوای جان انسان است، به حاشیه و به حجاب می‌رود و انسان‌ها خواسته یا ناخواسته مستقل از اراده یکدیگر عمل می‌کنند و هر کدام کوس «أنا الحقّ» می‌زنند و به فرعونیت خود می‌پردازند و در این فضا است که وقتی با کانت، انسان، سوژه خود می‌شود، خودبنیادی بشر به فعلیت می‌رسد و به جای درک حضور بیکرانه انسان که جواب حقیقی بشر جدید است، در عمل توهمات است که عنان بشر جدید را می‌گیرد و از

حضورى که مى‌توانست به جهت ذات گشوده‌اش در همه عوالم حاضر شود و همه عوالم را از آن خود کند، محروم مى‌شود.

۱۹۶- انقلابی که باید در مقابل غرب رُخ دهد

با توجه به این که نه مخالفت با فلسفه، آزادی از فلسفه است و نه مخالفت با غرب، آزادی از غرب است، باید فکر کنیم در کجا باید بایستیم که از غرب به معنای روح سوداگرانه آن آزاد شویم؟ روحیه‌ای که به جای رجوع به حقیقت، به اموری مى‌اندیشد که حقیقت از آنِ او باشد، به جای آن که او از آنِ حقیقت گردد.

انسان متفکر با نظر به حقیقت، نسبت به آنچه انسان‌های معمولی سخت‌گیری مى‌کنند، سهل‌انگاری مى‌کند ولی اموری را مى‌شناسد که سخت باید نسبت به آن‌ها سخت‌گیری کرد و آن جدایی از حقیقت است، حقیقتی که به گفته جناب مولوی: «نی» از آن حکایت مى‌کند و پر خون بودن راهی که به سوی حقیقت است را گوشزد مى‌نماید. آری! «نی حدیث راه پُر خون مى‌کند» تا هر کس نتواند مدعى حضور در مسیر حقیقت باشد و هر که بیرونی است بگریزد.

از یک طرف مى‌توان گفت ما در تاریخ انقلاب اسلامی هستیم و نسبت به حقیقتی که از آن طریق به ظهور آمده بیگانه نیستیم، البته باید از خود پرسیم در کجای تاریخ خود هستیم و آیا نمى‌توان گفت با این همه هنوز تحت سلطه متافیزیک مى‌باشیم که نوعی

نیندیشیدن به غرب است و ناخودآگاه در حجاب غرب فرو افتاده و متعلق به آن شده‌ایم، به جای مواجهه با آن؟ و از طرفی می‌توان گفت همان‌طور که غرب، اتفاقی است که در انسان افتاده، انقلاب اسلامی هم اتفاقی است که برای بشر این دوران رخ داده و ما می‌توانیم آن را در هستی خود تجربه کنیم و از این طریق نسبت به غرب بیندیشیم تا معلوم شود در تاریخ مدرنیته چه چیزی گم شده است و این با درک زمانه خود که حضور در تاریخ انقلاب اسلامی است، ممکن است زیرا عزیمت گاه پرسش باید از زمانه‌ای باشد که در آن هستیم و این آن انقلابی است که در مقابل غرب رخ می‌دهد تا معلوم شود نظر به حقیقت، تهدیدی است نسبت به آینده غرب، امری که موجودیت حضرت روح الله «رضوان الله تعالی علیه» عامل آن بود. از این بستر است که قوام انسان به هستی و به وجود شروع می‌شود و این غیر از آن است که با سوژه شدن انسان، انسان دایرمدار همه چیز و بایدها و نبایدها شود که عین نیست‌انگاری است.

در بحث «جهان بین دو جهان» سخن از چیزی است که در این تاریخ در درون انسان در حال رخ دادن است و از این جهت تاریخ مدرن را نمی‌توانیم کنار بگذاریم زیرا در ما رخ داده است ولی می‌توان در دل آن تاریخ به تاریخی فکر کرد که با انقلاب اسلامی رخ داده که چشم بصیرت ما را به همه آنچه باید در آن قرار گیریم، می‌گشاید.

۱۹۷- انقلاب اسلامی و عبور از نیست‌انگاری

درک روح دوران، امری آموختنی نیست، چه از آن جهت که روح دوران در جهان مدرن را نیست‌انگاری بدانیم و چه متوجه حوالت تاریخی مقابله با نیست‌انگاری، یعنی انقلاب اسلامی باشیم، در هر حال درک روح تاریخی امری آموختنی نیست، در عین آن که همه عالم ما را در بر می‌گیرد و متفکران جامعه متوجه و متذکر آن می‌باشند. نکته مهم آن است که در این مباحث متوجه شویم تفکر متافیزیکی اجازه نمی‌دهد انسان متوجه چیزی شود که هستی‌اش را در بر گرفته و در هستی‌اش ریشه دارد.

نیست‌انگاری امری است تاریخی و اکنون و آینده بشر را احاطه کرده و اگر بتوانیم چشم خود را به حضور تاریخی آن باز کنیم، مقاومت در مقابل آن شروع می‌شود تا خدا به جهان بشری برگردد و هستی انسان منحصر به اموری نباشد که در ظاهر هستند و از عالم غیب و معنا دست کشیده‌اند.

اگر نیست‌انگاری فراموشی «وجود» است و گسیختگی انسان با هستی، چنانچه با حضور در تاریخ انقلاب اسلامی، که نظر به حضور قدسی انسان در عالم دارد، بتوانیم متذکر هستی باشیم، از تاریخ نیست‌انگاری رها می‌شویم و به جای مشغول شدن به ذهنیات خود در «وجود» سکنی می‌گزینیم و در این حالت در استیلای تکنولوژی از آن جهت که حاصل سوژکتیویته و خودبنیادی انسان است، نخواهیم ماند.

۱۹۸- نظر به انقلاب اسلامی در تاریخ مدرن

با توجه به این که بی‌تفاوتی نسبت به جهان مدرن ما را از آن نجات نمی‌دهد و به عنوان امری تاریخی نمی‌توان آن را نادیده گرفت، باید از خود پرسید با چه مبنایی با آن مواجه شویم که همچنان در تاریخ مدرن قرار نداشته باشیم؟ آیا می‌توان گفت برای عبور از یک تاریخ باید به امر تاریخی دیگری نظر کرد و با حضور در تاریخی دیگر، از آن تاریخ یعنی تاریخ مدرن عبور نمود؟ اگر چنین است می‌توان به انقلاب اسلامی به عنوان امری تاریخی فکر کرد، امری که یکی از مراحل ظهور اراده الهی است، به حکم «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ» (الرَّحْمَنُ/۲۹) و عملاً در این تاریخ رجوع به خدا به عنوان اراده تاریخی و نه خدای اُبَره‌شده، شروع می‌شود، چیزی که در تاریخ مدرن مستور بود و فهم وضع تاریخی ما در درک این دو نکته است. یعنی فهم مستور بودن خدا در تاریخ مدرن در عین نادیده نگرفتن تاریخ مدرن و فهم توجه به اراده الهی در تحقق تاریخی که با انقلاب اسلامی در حال ظهور است.

آیا می‌توان گفت تاریخی که با انقلاب اسلامی به ظهور می‌آید باید در ادامه تاریخ مدرن ولی ماورای آن به آن نظر کرد، هر چند که نه تاریخ مدرن است و نه ادامه تاریخ سنت گذشته؟ آیا انقلاب اسلامی جواب طلب بشر جدید نیست که می‌خواهد در عین جهانی بودن، قدسی باشد؟ از جهان مدرن نمی‌توان صرف

نظر کرد، زیرا جهان مدرن، جهان همه ماها می‌باشد ولی می‌توان بدون نادیده گرفتن آن، جهانی را در این جهان مدّ نظر قرار داد که خداوند و رسولان الهی در آن غایب نباشند و جایگاه انقلاب اسلامی به عنوان «جهان بین دو جهان» در چنین جایگاهی است.

۱۹۹- محدود کردن آزادی‌های انسان راه درستی نیست

متفکران جهان مدرن متوجه این امر شدند که شرط تحقق این تاریخ، انسانی بود که خود را از همه جهات آزاد و مطلق‌العنان احساس می‌کرد. این انسان در عین مطلق‌العنان احساس کردن خود، با خود فرهنگ و دانش و سیاست و حقوق و طرح ریاضی جهان را دارد و این غیر از انسان مطلق‌العنانی است که برّبر و بی‌فرهنگ باشد. این انسان مطلق‌العنان که فرهنگ دارد عامل تحقق رفاه و جهان مدرن شد و علوم انسانی موجود را در امتداد علوم و دانش‌های تجربی قبلی شکل داد تا آن علوم محافظت شوند و پایدار بمانند و این جا است که می‌توان گفت علوم انسانی موجود برای تحقق فرهنگ انسان مطلق‌العنان است.

با نظر به این که این انسان، دیگر به دنبال حقیقتی نیست و تنها به دنبال برآورده شدن امیال و خواست‌ها و قدرت و تثبیت خود می‌باشد، علوم انسانی موجود برای کنترل چنین انسانی است تا خود را با ابعاد جهان مدرن وفق دهد و عملاً مدیریت چنین انسانی به میان آمد که جلوه اعمال قدرت است.

در مقابل ظهور چنین انسانی، آیا چاره در سرکوبی آن انسان است و این که به بهانه مدیریت سعی کنیم آزادی‌های او را محدود کنیم و یا باید آزادی او را پاسداشت و در دل آن آزادی او را متوجه حضور بیکرانه و جاودانه‌اش نمود و در راستای قدم‌گذاری به سوی ذات بیکرانه‌اش، متذکر اموری شد که او را هرچه بیشتر به آرمانی‌ترین نحوه بودنش نزدیک کند؟ انقلاب اسلامی به عنوان «جهان بین دو جهان»، جهانِ انسانِ جدید را با همه آزادی که در خود احساس می‌کند، از او نمی‌گیرد زیرا این آزادی مربوط به ذات او است بلکه او را متوجه چشم‌اندازی می‌کند که در مقابل او قرار دارد که همان ربط به حضرت معبود است و هر آنچه در عبودیت همه جانبه‌اش برایش حاضر می‌شود، با چنین حضوری، به ذات خود و آزادی حقیقی خود نزدیک می‌شود، زیرا هر اندازه انسان متوجه جایگاه رفیع خود در هستی باشد به همان اندازه نسبت به خود و به دیگران برخوردی آرمان‌گرایانه خواهد داشت.

۲۰۰- انقلاب اسلامی و شروع عهدی تازه

با توجه به این که «آزادی» به معنایی که بشر جدید می‌فهمد، یک مفهوم جدید است و در هیچ کجای جهان قبل از قرن ۱۸ بحث از آزادی به این معنا نبوده و با توجه به این که «اراده» به معنایی که بشر جدید می‌فهمد نیز قبلاً مطرح نبوده و در دوره جدید، انسان

همان اراده است و با توجه به این‌که دوره جدید دوره‌ای است که انسان ادراک جدیدی از خود دارد و خود را صاحب عالم و سازنده آن می‌داند، ما چه مواجهه‌ای با این انسان که انسان این تاریخ است باید داشته باشیم؟

تاریخ مدرن، تاریخ بشر این دوران است از آن جهت که آن‌چنان فهمی که عرض شد را این بشر از خود دارد، آیا می‌توان گفت ما در عین آن‌که بیرون از تاریخ نیستیم ولی با توجه به گشایشی که از طریق انقلاب اسلامی پیش آمد می‌توان نسبت به این تاریخ فکر کرد ولی مقهور آن نشد؟

انقلاب اسلامی تجدید عهد بشر جدید است با آنچه از یاد برده و آن، تعلقی است که با مبداءش دارد و گمان می‌کرد در این نوع آزادی و اراده‌ای که برای خود احساس می‌کند، می‌شود تعلقی وجودی‌اش به مبداء اعلایش را به حاشیه برد و همچنان رستگاری خود را بیابد، ولی به خود آمد که نه! باید در خطاب به آن مبداء اعلا اظهار دارد:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگارانند

و با انقلاب اسلامی آن عهد فراموش شده تجدید شد تا تاریخ دیگری غیر از تاریخ مدرن به ظهور آید، هرچند بازگشت به عهد فراموش شده کار آسانی نیست و با انقلاب اسلامی کار بزرگی صورت گرفته، ولی این ما هستیم که باید این راه را طی کنیم. ما

روننده راهی هستیم که آن راه با قدم‌قدم‌های مدام، گشوده می‌شود و همچنان باید منتظر متفکران و شاعران بزرگ و فیلسوفانی بود که در پی این انقلاب ظهور می‌کند.^{۱۵}

در عهد جدید ملاحظه می‌کنید چگونه آنس با حقیقت در میان آمده است و این غیر از حبّ و دوستی دانایی است که فیلسوفان بدان می‌پردازند. به همین جهت در این عهد، مشعل شهادت است که برافروخته به میان آمده و عهدی است برای علاج ضعف‌های دل و جان و خرد ما تا بتوانیم به زمانه خود بیندیشیم.

هرگاه تاریخی آغاز شود، انسان‌ها جانی تازه می‌یابند، زیرا تاریخ منتقل ساختن یک قوم است به وظیفه‌ای که برای آن قوم تقدیر شده، تا نسبت به عطایای خاص الهی در آن تاریخ محروم نباشند و بالقوه‌های آن‌ها به فعلیت درآید.

تقدیر ما برای تبدیل بالقوه‌های مان است به فعلیت‌شان و این با انقلاب اسلامی که به سوی ما آمده ممکن شده و می‌رود که گذشته و اکنون خود را در معنای دیگری جستجو کنیم، هرچند

۱۵ - جملات اخیر از جناب آقای دکتر رضا داوری است در نشستی که در سال‌های اخیر در خانه مشروطه اصفهان اظهار فرمودند. از وی می‌پرسند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه‌ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می‌فرمایند: «چرا در بدیهیات شک می‌کنید؟ مگر می‌توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهد دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می‌خواهیم رونده‌ی این راه باشیم. اکنون باید گشایش را فهمید و البته به آن دل‌خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.» می‌گوید من همچنان منتظر فیلسوفان و شاعران و مورخان هستم که در پی انقلاب بیایند. (به سخنان آقای دکتر داوری در «خانه بیداری اسلامی» اصفهان در تاریخ پنجشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۹۶ رجوع فرمایید).

سال‌ها باید بگذرد تا آرام‌آرام آن معنا برای ما گشوده شود. اطمینان ما به حضور قدسی انقلاب اسلامی در آینده، به فداکاری‌ها و فداشدن چهره‌های متعالی و قدسی شهیدایی است که هر کدام نزد پروردگارشان بس آبرومند و بزرگوار بوده‌اند و خداوندی که راضی نبود یک خار در پای آن‌ها برود، راضی شد برای حفظ این انقلاب، آن عزیزان شهید شوند. این حکایت از آن دارد که جایگاه تاریخی این انقلاب تا چه اندازه نزد خداوند بزرگ است و از این جهت راهی است برای تجدید عهد بشر با خداوند تا بشر در زمین خدا سرگردان نماند.

آخرین سخن و حضور در جهان همدیگر

توجه به حضور در «جهان بین دو جهان» به آن معنایی که تا حال از آن سخن گفتیم، معنای انسان را تغییر می‌دهد، زیرا انسان با چنین حضوری کمیت و کیفیت را در خود جمع می‌نماید و در زمانه‌ای زندگی می‌کند که زمانه حقیقی انسان این دوران است و می‌تواند بین وقایع اصیل و وقایع بی‌ربط تفکیک کند، زیرا احمقانه‌ترین کار آن است که انسان کار بیهوده را به نحو احسن انجام دهد و این نحوه بودن را در انسانی که در جهان مدرن متوقف است می‌توان دید. زیرا در جهان مدرن به درون چند لایه انسان توجه نشده و همین امر موجب شد تا جهان مدرن، خواسته یا ناخواسته در مقابل انقلاب اسلامی قرار گیرد، تا معلوم نشود در جهان مدرن ضعف‌های اساسی نسبت به انسان و ابعاد متعالی انسان در میان است

و انقلاب اسلامی مسئول توجه به این امر است که بشر جدید متوجه شود ما در چشمه‌ای که زندگی از آن می‌جوشد باید خود را شستشو دهیم تا به میهمانی خدا وارد شویم، آن چشمه درک حضور بیکرانه خود و گشوده شدن به سوی عالم و آدم است و خود را نسبت به آن‌ها گشوده داشتن تا خدایی که ذات ما به او تعلق دارد، وجودمان را به حرکت آورد و از درون خود به او گوش فرا دهیم.

حضور در «جهان بین دو جهان»، حضور زمینی انسان است که از آسمان بریده نیست. راه باریکی است که هر کس می‌تواند در آن قدم بگذارد و همچنان جلو برود. دویست بنیانی که در مقابل شما گشوده شد چیزی بیش از آستانه‌هایی نیست که باید در هر کدام وارد شد و حضوری را تجربه کرد که در این تاریخ مربوط به ما می‌باشد و باز به آستانه بنیان دیگری باید قدم گذاشت، باشد که بودن دیگر از خود را احساس کنید که در بیکرانگی اکنون جاودانه شما نهفته است. این حالت چون پیش آید متوجه حکمتی خواهید شد که ما را در «جهان بین دو جهان» حاضر می‌کند، تا همه خود را در جهان همدیگر احساس کنیم و معنای جهانی که انقلاب اسلامی به پشتوانه خون شهدا برای بشر این دوران گشود، برایمان به ظهور آید.

دویست بنیان، دویست احساس حضور در ابعاد مختلف است ولی نه جدای از همدیگر، هر کدام چشم اندازی است که نظر به سوی آن داریم و در عین حال احساس می‌کنیم ما را در بر گرفته است.

۳۴۶.....در راستای بنیان‌های حکمت حضور انقلاب اسلامی در «جهانی بین دو جهان»

در آخر هم چنان تأکید می‌کنم کتاب‌های «انقلاب اسلامی، طلوع جهانی بین دو جهان» و «انقلاب اسلامی و چگونگی تحقق آینده دینداری ما» مقدماتی را فراهم می‌کنند تا بنیان‌های دویست گانه با گشودگی لازم خود را مقابل شما بکشایند. إن شاء الله.

ضمناً لازم است به عرض عزیزان رسانده شود که مجموعه‌ای از سؤالات تحت عنوان «صد پرسش از حکمت‌های حضور در جهان بین دو جهان» در دست تهیه است. به امید آن که پس از مطالعه مباحث «جهان بین دو جهان» پرسش‌گری در این رابطه موجب نظر به افقی شود که پیش آمده، به همان معنایی که هیدگر نیز پرسش‌گری را تقوای تفکر می‌داند.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

امالی، صدوق

بحار الأنوار، علامه مجلسی «رحمة الله عليه»

تفسیر المیزان، علامه طباطبائی «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

اسرار الآيات، ملاصدرا

مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، امام خمینی «رضوان الله عليه»

صحیفه امام خمینی «رضوان الله عليه»

فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

سر آغاز اثر هنری، هیدگر، پرویز ضیاء شهابی

زبان، خانه وجود، هیدگر، ترجمه جهانبخش ناصر

چه باشد آنچه خوانندش تفکر، هیدگر، سیاوش جمادی

فلسفه تکنولوژی، مارتین هایدگر، ترجمه شاپور اعتماد

در آمدی به متافیزیک، مارتین هایدگر، ترجمه دکتر إن شاء الله رحمتی

سیری در تاریخ روشنفکری در ایران و جهان، دکتر رضا داوری اردکانی

آفاق فلسفه در سپهر فرهنگ، گفتگوی حامد زارع با دکتر رضا داوری

خرد سیاسی در زمان توسعه نیافتگی، دکتر رضا داوری اردکانی

هیدگر و گشایش راه تفکر آینده، دکتر رضا داوری اردکانی

فلسفه، ایدئولوژی و دروغ. دکتر رضا داوری اردکانی

زمان و آینده‌نگری، دکتر رضا داوری اردکانی

اکنون و آینده ما، دکتر رضا داوری اردکانی

در باره علم، دکتر رضا داوری اردکانی

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخی

بحران دنیای متجدد، رنه گنون، ترجمه ضیاءالدین دهشیری
سیطره کَمیت و علائم آخر زمان، رنه گنون، ترجمه علی محمد کاردان
علم جهان، علم جان، ویلیام چیتیک، ترجمه سید امیرحسین اصغری
پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله خامنه‌ای
درسگفتارهای حقیقت و روش، گادامر، دکتر مهدی معین زاده
درآمدی بر سیرتفکر معاصر، محمد مددپور
هگل، دکتر علی اصغر مصلح
حقیقت و قدرت، علی اصغر مصلح
پرسش از حقیقت انسان، علی اصغر مصلح
علم و دین، ایان باربور، بهاء الدین خرمشاهی
تبارشناسی اخلاق، نیچه، ترجمه داریوش آشوری
ایران روح یک جهان بی‌روح، نشرنی، میشل فوکو
دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان، سید احمد فردید
آراء و عقاید فردید، مفردات فردیدی، سید موسی دیباج
پدیدارشناسی نزد مرلوپونتی، ترجمه دکتر مرضیه پیراوی
هایدگر واپسین، جولیان یانگ، ترجمه بهنام خداپناه
در جستجوی امر قدسی، دکتر سید حسین نصر
سایت جامع فرهنگی مذهبی شهید آوینی
حکمت سینما، شهید مرتضی آوینی